



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



مناقب علوی

در شعر فارسی

احمد احمدی بیرجندی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مناقب علوی در شعر فارسی

نویسنده:

احمد احمدی بیرجندی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	مناقب علوی در شعر فارسی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۹	پیشگفتار
۲۷	شیر خدا
۲۷	فضل حیدر
۳۰	در نعت علی (علیه السلام)
۳۵	در نعت و منقبت هژیر انسان علی عمران گوید
۳۶	مهر انور
۴۰	سپهدار اسلام شیر خدای
۴۳	شیر حق
۴۵	قاضی دین رسول، خازن گنج بتول
۴۹	قصیده در مدح حضرت ولایت
۵۱	ای شحنة نجد و نجف، هستی خلافت را خَلَف
۵۶	در منقبت مولی علی علیه السلام
۵۷	ولای مرتضی (علیه السلام)
۵۹	در منقبت علی بن ابیطالب (علیه السلام)
۶۱	در منقبت ساقی کوثر
۶۴	تو قبله دعایی
۶۶	در مدینه علم رسول (صلی الله علیه و آله)
۶۹	در منقبت شاه ولایت علی علیه السلام
۷۲	در منقبت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (علیه السلام)

- ۷۵ قصیده در مدح مولای متقیان علی (علیه السلام)
- ۷۸ بهترین خلق بعد از بهترین انبیاء (علیه السلام)
- ۸۱ قائم مقام احمد و محمود کردگار (علیه السلام)
- ۸۵ وصف نور یزدان علی (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۸۹ در مدح امیر مؤمنان علی علیه السلام (علیه السلام)
- ۹۲ امیر المؤمنین حیدر علی عالی اعلا (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۹۶ بخشنده خاتم، علی (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۹۹ در مدح شیر یزدان علی بن ابیطالب علیه السلام (علیه السلام)
- ۱۰۱ فی مناقب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۱۰۳ در منقبت هزبر السالب لیث الغالب علی بن ابیطالب (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۱۰۶ در نعت علی (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۱۰۸ در ستایش شیر یزدان علی علیه السلام (علیه السلام)
- ۱۱۱ ای روی دلها سوی تو، محراب جان ابروی تو! (علیه السلام)
- ۱۱۳ در مدح مولانا امیر المؤمنین علیه السلام (علیه السلام)
- ۱۱۵ در تغزل و مدح سید اولیا علیه السلام (علیه السلام)
- ۱۱۸ فی مدح مولی الموالی علی علیه السلام (علیه السلام)
- ۱۲۰ حصن ولایت (علیه السلام)
- ۱۲۲ در تهنیت عید غدیر و مدح مولای متقیان (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۱۲۴ ای ثناگوی تو حق، راوی مدحت جبریل (علیه السلام)
- ۱۲۸ در منقبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (علیه السلام)
- ۱۳۰ در شرح اسرار اسمای علی مرتضی (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۱۳۲ مرآت حق و مظهر داور، علی علی (علیه السلام)
- ۱۳۴ در منقبت مولای متقیان (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۱۳۶ عکس جمال علی (علیه السلام) (علیه السلام)
- ۱۳۸ قصیده فی مناقب مولی المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلاه و السلام (علیه السلام)
- ۱۴۰ حلال مشکلات کشتی نجات علی علیه السلام (علیه السلام)

۱۴۲	در ستایش سید الموحّدين امير المؤمنين حضرت على عليه السلام
۱۴۴	رهبر آزادگان
۱۴۶	به پیشگاه مولى (عليه السلام)
۱۴۸	ماه انجمن
۱۵۰	منقبت مولى الموالى حضرت مولانا و مقتدانا امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام
۱۵۳	در منقبت على عالى اعلا
۱۵۵	به مناسبت ميلاد حضرت مولا على عليه السلام
۱۶۰	على (عليه السلام)
۱۶۲	على (عليه السلام) مظهر عدل و داد
۱۶۷	توضیحات و تعلیقات
۱۹۶	واژه نامه
۱۹۶	آ-الف
۱۹۸	ب
۱۹۹	پ
۱۹۹	ت
۲۰۱	ج
۲۰۱	ح
۲۰۱	خ
۲۰۳	د
۲۰۳	ذ
۲۰۳	ر
۲۰۴	ز
۲۰۵	س
۲۰۵	ش
۲۰۷	ص
۲۰۷	ض

ط ۲۰۷

ظ ۲۰۸

ع ۲۰۹

غ ۲۰۹

ف ۲۱۰

ق ۲۱۰

ک ۲۱۱

گ ۲۱۲

ل ۲۱۲

م ۲۱۳

ن ۲۱۷

و ۲۱۷

ه ۲۱۸

ی ۲۱۹

فهرست مأخذ و منابع ۲۲۱

درباره مرکز ۲۲۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: احمدی بیرجندی، احمد، ۱۳۰۱ - ۱۳۷۷.

عنوان و نام پدیدآور: مناقب علوی در شعر فارسی / احمد احمدی بیرجندی.

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۶.

مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.

شابک: ۵۰۰ ریال

یادداشت: واژه نامه.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۴۹-۱۵۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- شعر

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- مدایح و مناقب

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه ها

موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه ها

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: PIR۴۰۷۲/ع۸۲الف ۳ ۱۳۶۶

رده بندی دیویی: ۸۰۸۳۱۰۸/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۴۲۵۶۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

فهرست مطالب

عنوان صفحه

پیشگفتار... ۱۰

۱- کسائی مروزی... شیر خدا-فضل حیدر ۱۷

۲- ناصر خسرو قبادیانی... در نعمت علی (علیه السلام) ۱۹

۳- سنائی... در نعت و منقبت هژبر انسان علی عمران گوید ۲۲

مهر انور ۲۳

۴- قوامی رازیسپهدار اسلام شیر خدای ۲۵

۵- مولوی بلخیشیر حق ۲۷

۶- خواجوی کرمانیقاضی دین رسول خازن گنج بتول ۲۹

۷- ابن یمین فریومدیقصدیه در مدح حضرت ولایت ۳۱

۸- اوحدی مراغه ییای شحنه نجد و نجف، هستی خلافت را خلف ۳۳

۹- سید نعمه الله ولیدر منقبت مولی علی علیه السلام ۳۶

ص: ۵

عنوان صفحه ولای مرتضی (علیه السلام) ۳۷

۱۰- کاتبی ترشیزیدر منقبت علی بن ابیطالب (علیه السلام) ۳۸

۱۱- ابن حسام خوسفیدر منقبت ساقی کوثر ۴۰

۱۲- جامیتو قبله دعایی ۴۲

۱۳- فغانیدر مدینه علم رسول (صلی الله علیه و آله) ۴۴

۱۴- اهلی شیرازیدر منقبت شاه ولایت علی علیه السلام ۴۶

۱۵- محتشم کاشانیدر منقبت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) ۴۸

۱۶- طالب آملیقصیده در مدح مولای متقیان علی (علیه السلام) ۵۰

۱۷- صائب تبریزیبهترین خلق بعد از بهترین انبیا ۵۲

۱۸- لامعقائم مقام احمد و محمود کردگار ۵۴

۱۹- حزین لاهیجیوصف نور یزدان علی (علیه السلام) ۵۷

۲۰- عاشق اصفهانیدر مدح امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ۶۰

۲۱- هاتف اصفهانیا میر المؤمنین حیدر علی عالی اعلا (علیه السلام) ۶۲

۲۲- صحبت لاریبخشنده خاتم علی (علیه السلام) ۶۵

۲۳- وصال شیرازیدر مدح شیر یزدان علی بن ابیطالب (علیه السلام) ۶۷

۲۴- همای شیرازیفی مناقب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب (علیه السلام) ۶۹

۲۵- قآنی شیرازیدر منقبت هزبر السالب لیث الغالب علی بن ابیطالب (علیه السلام) ۷۱

۲۶- فروغی بسطامیدر نعت علی (علیه السلام) ۷۳

۲۷- سروش اصفهانیدر ستایش شیر یزدان علی (علیه السلام) ۷۵

۲۸- جیحون یزدیای روی دلها سوی تو، محراب جان ابروی تو ۷۷

۲۹-اديب الممالك فراهانيدر مدح مولانا امير المؤمنين عليه السلام ۷۹

۳۰-اديب پيشاوريدر تغزل و مدح سيد اوليا عليه السلام ۸۱

۳۱-يحيى مدرّسفي مدح مولى الموالى على عليه السلام ۸۳

۳۲-صفای اصفهانیحصن ولايت ۸۵

۳۳-صبورى كاشانيدر تهفیت عيد غدیر و مدح مولاى متقيان(عليه السلام) ۸۷

۳۴-ميرزا حبيب خراسانيای ثناگوی تو حق، راوى مدحت جبريل ۸۹

۳۵-فرصت شيرازيدر منقبت امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام ۹۲

۳۶-اقبال لاهوريدر شرح اسرار اسمای على مرتضى(عليه السلام) ۹۴

۳۷-آيتى بيرجنديمرات حق و مظهر داور، على على ۹۶

صفحه عنوان ۳۸-ملک الشعراى بهاردر منقبت مولای متقیان(علیه السلام)۹۸

۳۹-هادی رنجیعکس جمال علی(علیه السلام)۱۰۰

۴۰-شهاب تربتیقصدیه فی مناقب مولی المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوه ۱۰۲

۴۱-صغیر اصفهانیحلال مشکلات کشتی نجات علی علیه السلام۱۰۴

۴۲-الهی قمشه ایدر ستایش سید الموحّدین امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام۱۰۶

۴۳-صادق سرمدرهبر آزادگان۱۰۸

۴۴-گلشن آزادیه پیشگاه مولی(علیه السلام)۱۱۰

۴۵-دکتر قاسم رسامه انجمن ۱۱۲

۴۶-جلال الدین همایی(سنا)منقبت مولی الموالی حضرت مولانا و مقتدانا امیر المؤمنین

علی بن ابیطالب علیه السلام۱۱۴

۴۷-ریاضی یزیددر منقبت علی عالی اعلا۱۱۶

۴۸-غلامرضا قدسییه مناسبت میلاد حضرت مولا علی علیه السلام۱۱۸

۴۹-علی باقرزاده«بقا»علی(علیه السلام)۱۲۱

۵۰-صاحبکار«سهی»علی(علیه السلام)مظهر عدل و داد۱۲۳

توضیحات و تعلیقات ۱۲۷

واژه نامه ۱۴۳

فهرست مآخذ و منابع ۱۵۷

لطفا اصلاح فرمایید صفحه محل غلط صحیح ۱۸ سطر ۱۷ سکین تسکین ۸۵ بالای صفحه(۱۲۶۹-۱۳۲۲،ه.ش)۱۲۶۹-

۱۳۲۲،ه.ق) ۱۰۴ بالای صفحه(۱۳۱۲-۱۳۹۰،ه.ش)(۱۳۱۲-۱۳۹۰،ه.ق)

بسم الله الرحمن الرحيم

علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را

که به ما سوی فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

بجز از علی که آرد پسری ابو العجایب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

(شهریار)

ص: ۹

پیشگفتار

«کان علی (علیه السلام) بین اصحابه کالمعقول بین المحسوس»

«علی (علیه السلام) در میان یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مانند عقول قاهره نسبت به اجسام مادیّه بود» ابو علی سینا

از آن زمان که کودکی نوپا بودم، بیاد دارم مادر بزرگ یا مادرم و یا پدرم هنگامی که می خواستند دست مرا بگیرند و پا به پایم ببرند؛ موقع برخاستن من می گفتند: یا علی. گفتن «یا علی» بر زبانم همیشه و همه جا، جاری بود. وقتی برمی خاستم، از پله ها بالا- می رفتم، پایین می آمدم، باری که از توانم بیشتر بود برمی داشتم، همه جا، «یا علی» می گفتم و این را از بزرگترها، در خانه، یاد گرفته بودم. اما «یا علی» چه بود؟ و «علی» که بود؟ چیزی نمی دانستم.

امروز هم، پس از شصت و اندی سال، پس از خواندن سیره و سرگذشت آن حضرت و کتابها و مقالات درباره «علی (علیه السلام)»، باز هم باید اقرار کنم، چیزی نمی دانم و درک جلوه های شخصیت ابرمردی که در وراء شخص وی، حتی برای اصحابش و آیندگان ناشناخته بود و هست؛ برای افراد معمولی، مانند من، ناممکن است مگر نمی از یمی. وقتی سعدی، با آن همه دانش و آگاهی و سیر و سیاحت و

جدل و بحث در نظامیۀ بغداد و برخورد با رجال علم و عمل می گوید:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفته: هل اتی

و مولوی بلخی با آن اندیشه عمیق و روح بلند درباره علی (علیه السلام) می گوید:

در شجاعت شیر ربا نیستی در مروّت خود که داند کیستی؟!

و ابو علی سینا، متفکر و فیلسوف شرق، در مقام تشبیه می گوید: علی (علیه السلام) نسبت به اصحاب مانند «معقول» بود نسبت به «محسوس» و بسیاری شاعرانی که قصاید آنان در نعت علی (علیه السلام) درین دفتر آمده است؛ اقرار به قصور فهم و ادراک خود در منقبت مولی الموحّیدین علی (علیه السلام) می کنند، وقتی فیلسوفان و حکیمان بزرگ در شناخت ابعاد وجودی علی (علیه السلام) اظهار ناتوانی کنند؛ سرانجام وقتی که عقاب، درین فضای ملکوتی، پر بریزد، از پشه لاغری چه خیزد؟!

کدام بعد از ابعاد وجود علی (علیه السلام) را می توان بررسی کرد؟ شجاعت، عدالت، سخاوت، ایثار و گذشت، علم، آگاهی و معرفت، زهد و تقوا و... کدام یک؟

اصولاً شخصیت علی (علیه السلام) شخصیتی است چند بعدی و جامع صفات اضداد، چه نیکو سروده است «صفی الدین حلّی (م قرن هشتم هجری)» که گفته است:

جمعت فی صفاتک الاضداد و لهذا عزّت لک الأنداد

زاهد حاکم حلیم شجاع فاتک ناسک فقیر جواد

شیم ما جمعن فی بشر قطّ و لا حاز مثلهن العباد (۱)...

علی فرمانروایی پر قدرت و صلابت و در عین حال بردبار، در میدان جنگ دلاوری کم نظیر، در محراب عبادت عابدی گریبان؛ آری در میدان نبرد خندان، با دشمنان خشن و قاطع، در برابر یتیمان و بیوه زنان مهربان و رقیق القلب، سخاوتمندی بی مانند، در عین حال ژنده پوشی کارگر و کشاورز، حکیمی دانا و قاضی دادگر و بی گذشت و دقیق النظر بود.

علی (علیه السلام) همان شخصیت والایی است که فرق نازنینش شکافته و محاسن شریفش، در محراب عبادت، به جهت شدت عدلش، به خون مقدسش رنگین شد.

براستی شناخت گوشه ای از این دریای ناپیدا کرانه فضیلت و تقوا و دانش و...

برای کسی امکان ندارد، مگر خدایی که خالق اوست و حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) که معلّم و مربّی اوست و اولاد طاهرینش که پرورش یافتگان مکتب او هستند؛ مقام

۱-۱) دیوان صفی الدین حلّی ابیات تحت عنوان «سرّ النبی» آمده است.

و رتبت او را، چنانکه هست، دریابند و الا دیگران راهی به شناخت شخصیت و الایش ندارند.

باری علی (علیه السلام) دریایی است از خصائص عالی بشری و جامع صفات ممتاز یک انسان برتر، یک انسان کامل. تا آن جا «علی (علیه السلام)» درین صفات پیش رفته است که حتی دشمنانش زبان به اعتراف گشوده اند. نوشته اند: روزی محقن بن ابی محقن که از علی (علیه السلام) روی برگردانده و به سوی معاویه رفته بود، برای این که دل پر کینه معاویه را شادمان سازد گفت: «من از نزد بی زبانتین مردم به نزد تو آمدم!» این چالوسی چنان مشمئزکننده و بی جا بود که خود معاویه او را ادب کرد و گفت: «وای بر تو! علی بی زبانتین افراد است؟! قریش پیش از علی از فصاحت آگاهی نداشت، علی به قریش درس فصاحت آموخت!» (۱)

فصاحت و بلاغت علی (علیه السلام) در خطبه های نهج البلاغه جلوه گر است. آنان که پای منبر خطابه علی (علیه السلام) می نشستند؛ از شنیدن بیانات آتشین و جذّابش بر خود می لرزیدند و می گریستند. همّام (از اصحاب علی (علیه السلام)) از شنیدن اوصاف پرهیزگاران که با بیانات روشن و جامع و پر شور خود ایراد فرمود؛ همچون چوبی خشک بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

سید رضی که خود مردی ادیب، شاعر و سخن شناس بوده است در ستایش سخنان علی (علیه السلام) چنین می گوید: «امیر المؤمنین (علیه السلام) آبخور فصاحت و ریشه و زادگاه بلاغت است. اسرار مستور بلاغت از وجود او ظاهر گشت و قوانین آن از او اقتباس شد. هر گوینده سخنور از او دنباله روی کرد و هر واعظ سخندانی از سخن او مدد گرفت. در عین حال به او نرسیدند و از او عقب ماندند. بدان جهت که بر کلام او نشانه ای از دانش خدایی و بویی از سخن نبوی موجود است. الکلام الذی مسحه من العلم الالهی و فیه عقبه من الکلام النبوی (۲).

«طه حسین» ادیب و نویسنده مصری در کتاب «علی و بنوه» داستان مردی را نقل می کند که در جریان جنگ جمل دچار تردید می شود، با خود می گوید: «چطور ممکن است شخصیت هایی از طراز طلحه و زبیر برخطا باشند؟! درد دل خود را با خود علی (علیه السلام) در میان می گذارد و از خود علی (علیه السلام) می پرسد که مگر ممکن است چنین

ص: ۱۲

۱- ۲) - سیری در نهج البلاغه، شهید مطهری، ص ۹ [۱]

۲- ۳) - مأخذ قبل، ص ۱۵

شخصیتهایی عظیم بی سابقه ای برخطا روند؟ علی (علیه السلام) به او می فرماید: «انک لملبوس علیک؛ انّ الحق و الباطل لایعرفان بأقدار الرجال. إعرف الحقّ تعرف أهله و اعرف الباطل تعرف أهله...» یعنی: تو سخت در اشتباهی، تو کاری واژگونه کرده ای، تو بجای اینکه حق و باطل را مقیاس عظمت و حقارت شخصیتهای قرار دهی، عظمتها و حقارتها را که قبلا با پندار خود فرض کرده ای، مقیاس حق و باطل قرار داده ای؛ تو می خواهی حق را با مقیاس افراد بشناسی؟ برعکس رفتار کن! اول خود حق را بشناس، آن وقت اهل حق را خواهی شناخت، خود باطل را بشناس، آن وقت اهل باطل را خواهی شناخت، آن گاه دیگر اهمیّت نمی دهی که چه کسی طرفدار حق است و چه کسی طرفدار باطل و از خطا بودن آن شخصیتهای درشگفت و تردید نخواهی بود.

«طه حسین» پس از نقل جمله های علی (علیه السلام) می گوید: «من پس از وحی و سخن خدا، جوابی پر جلال تر و شیواتر از این جواب ندیده و نمی شناسم» (۱)

علی (علیه السلام) بنا به قولی چهارصد و هشتاد و اندی خطبه ایراد فرموده است که مقداری از آنها را سید رضی برگزیده و در کتاب شریف «نهج البلاغه» جمع آوری کرده است. علی (علیه السلام) این خطبه ها را در حالات و مواضع مختلف و به مناسبتهای گونه گون، بالبداهه ایراد می فرموده است. نامه ها و کلمات حکمت آمیز آن حضرت خود بخشی جداگانه است که در عین کوتاهی وسعت و عظمتی حیرت انگیز دارد.

علی (علیه السلام) در همین مقدار خطبه هایی که در دست داریم، در همه ابعاد سخن گفته و داد سخن داده است، باریکترین نکته های توحیدی، اجتماعی، سیاسی، زهد و تقوا و شناخت حق و باطل، مؤمن و منافق، حکمت عملی، شیوه عمل و رفتار با مردمان و زیردستان، مشاوران و معاشران، اقران و همسران، فنون جهاد و جنگ و غلبه بر خصم و... را بیان کرده است.

در توصیف اسرار خلقت، آفرینش مورچه و طاووس و برخی دیگر از جانوران؛ درباره نبات و جماد و صحرا و سنگستانهای حجاز و مکه معظمه و دیگر مسائل، کلام را به اوج رسانده و چراغی هدایتگر پیش پای خلق نهاده است.

براستی کلامش فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق و رسول خداست، همه فصحا و بلغا در برابر عظمت کلامش و ابعاد گسترده اش اظهار عجز کرده اند.

ص: ۱۳

مقام برادری و اخوتش با رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرتبه و صایت و ولایتش، درجه تقوا و ایثارش، آیات الهی که در حق علی (علیه السلام)، به اتفاق بیشتر مفسرین، نازل شده است؛ شجاعت و جهادش در جنگهای بدر و حنین و احزاب - که ضربت شمشیرش برتر از عبادت انس و جن شمرده شد - و جنگ خیبر - که بسیاری گردن کشیدند تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرچم را به آنان دهد ولی این فضیلت نیز خاص علی (علیه السلام) شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: لأعطين هذه الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله على يديه... (۱) حقایقی است که کسی را یارای انکار آنها نیست.

ایستادگیش در برابر ناکثین و قاسطین و مارقین و آنان که می خواستند دین اسلام را از مسیر اصلی اش منحرف سازند و به وادی انحراف و امتیازات طبقاتی و سنن ملغی شده جاهلی بکشانند - تا سرحد جان - حقیقتی است روشن.

حلم و صبر و سکوتش، در مدت بیست و اند سال به خاطر مصالح کلی اسلام و مسلمین، در حالی که «خار در چشم و استخوان در گلو» بوده؛ مطلبی است دردناک و شگفت انگیز که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

علی (علیه السلام) در آن گردبادهای اغراض و جهالت و طوفانهای کینه توزی و مطامع دنیوی، ناشناخته بود و سخنان آتشین و زلال و مواعظ از دل برخاسته اش در دلهای قسوت گرفته و سنگین، کمتر اثری می کرد تا جایی که علی (علیه السلام) سر در بیابانها می نهاد و درد دل خود را تنها با خواص اصحابش در میان می گذاشت یا در سکوت عمیق چاهها فرو می گفت.

علی (علیه السلام) که چشمه های حکمت و دانش از ستیغ کوهساران شخصیت و الایش ریزان بود و می توانست سعادت دو جهان را برای همگان به ارمغان آورد؛

علی (علیه السلام) که به راههای آسمان از راههای زمین آشناتر بود؛

علی (علیه السلام) که از شمیم روح پرور وحی محمدی (صلی الله علیه و آله) بهره یاب شده بود و از کودکی در آغوش پر مهر نبوت پرورش یافته بود؛ علی (علیه السلام) که عادلترین داوران و شجاعترین دلاوران و امیر مؤمنان و پناهگاه ستم رسیدگان و دردمندان بود؛ همچنان ناشناخته ماند و جز تنی چند از یاران وفادارش، دیگران به ارزش وجودی اش پی نبردند و یا نخواستند پی برند.

درد و دریغا که بدخواهان دنیاپرست و کینه توزان جاه طلب به این کوردلی

ص: ۱۴

اکتفا نکردند، حتی برای رونق کاخ و رواق خضرای خود و شکوه سلطنت چند روزه دنیای خود؛ دشمنی نسبت به او را و به بدگویی از او ترویج و تجویز کردند و درین راه از بیت المال مسلمانان حاتم بخشی ها نمودند!

براستی علی (علیه السلام) مظلوم تاریخ اسلام است.

باری، سخن کوتاه کنم که مرا یارای سخن گفتن در این باب نیست و نه شایستگی.

مجموعه ای که هم اکنون به نام «مناقب علوی» پیش روی شماست؛ نموداری است از شعر شاعران متعهد اسلامی. ما درباره مقام شعر و موقعیت شاعران در اسلام سخن گفته ایم و تکرار آن را - درین مقام - جایز نمی دانیم (۱) با توجه به هدف والای شعر؛ شاعران آزاده مسلمان، عرب زبان یا فارسی زبان، از دیرباز زبان، به مدح و منقبت علی (علیه السلام)، آن مظهر آزادگی و فضیلت گشودند؛ همچنان که درباره اولاد طاهرینش (علیه السلام) حق سخن را ادا کردند. این گویندگان نامور، بی آنکه برخلاف مداحان اهل زر و زور، چشمداشتی داشته باشند، آثار ارزنده خود را در هر موقع و مقامی بازگو نمودند. شعر آنان مدح فضیلت و والائیه است، شعر آنان روشنگر سیمای تقوا و عدالت است، شعر آنان شناساندن «علی» (علیه السلام) و شیعیان و پیروان آن حضرت است.

سخن ما، اینک، در باب شاعران پارسی زبان است که اشعار خود را به بیان مناقب مولی الموحّیدین علی بن ابیطالب (علیه السلام) زینت بخشیده اند.

از کسائی مروزی و سنائی تا قآنی و از قآنی تا شاعران معاصر در بیشتر دواوین شاعران، مدایح مکرّری درباره امام بزرگوار آمده است. در دوره ها و زمانهائی منقبت علی (علیه السلام) دیده می شود و ما آنها را آورده ایم، که نقل و ثبت آنها برآستی جهاد با معاندان و بدخواهان بوده است و این خود اثبات فضیلتی است برای شیعیان و پیروان راستینش.

در برخی دیوانها و تذکره ها قصاید مکرّری در منقبت حضرت علی (علیه السلام) آمده است ولی ما تنها به ذکر یک قصیده (۲) اکتفا کرده ایم. شاعران منقبت سرای به

ص: ۱۵

۱- ۶) - ر ک: مقدمه «مدایح رضوی» از انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، مشهد، سال ۱۳۶۴ ش)

۲- ۷) - در دو سه مورد اشعاری غیر از قصیده نقل شده است.)

آیات، احادیث، معجزات، شجاعتها، سخاوتها، ایثارها و جانبازیهایی که از آن حضرت در دوران زندگی دیده شده است و همگان بدانها معترف اند و تاریخ اسلام بر آن گواه؛ اشاراتی کرده اند. ما این اشارات و تلمیحات را در تعلیقات توضیح داده؛ سند هر یک را باز نموده ایم.

برای اینکه روشن شود این فضایل و مناقب تنها در کتب خاصه ثبت نیست و تنها شیعیان نیستند که بدین نکات معترفند از کتب عامه و سنت و جماعت هم منابع و مآخذ را نقل کرده ایم و حتی گاه آنها را مقدم آورده ایم.

لغات و ترکیبات دشواری که در اشعار آمده است در فرهنگ لغات به ترتیب الفبائی آورده شده است که مراجعه بدانها ساده باشد. مآخذ لغات و ترکیبات بیشتر از فرهنگ نفیسی، فرهنگ فارسی دکتر معین، غیث اللغات و... است. آنچه از اشعار آورده ایم منحصر است به شاعران در گذشته و چشم از جهان فرو بسته.

اگر خداوند مَنان توفیق دهد اشعار معاصران زنده نامور در جلد دیگری گرد خواهد آمد.

امید آنکه این ستایشگران فضیلت و تقوا و مروّجان حق و حقیقت به پاداش معنوی خود برسند، و از زلال غفران و رضوان پروردگار متعال و از الطاف ولی حق و ساقی کوثر کام جانشان سیراب و کامیاب شود، آمین.

و من نیز که می گویم:

هدیه مور به دربار تو ای آیت نور. غیر ران ملخی نیست که تقدیم کند

و نیز، به طفیل پاکان و پاکنهادان و ستایشگران «آیت نور» همین چشم دارم.

تا چه قبول افتد؟

مشهد- احمد احمدی بیرجندی تیرماه ۱۳۶۶ ه.ش

ابو الحسن مجد الدین کسائی به سال ۳۴۱ هجری در مرو ولادت یافت.

وی اوایل عمر و دوران جوانی را در ملازمت امیران و بزرگان بوده و در مدح آنان شعر می سروده است؛ ولی پس از چندی به ترک خدمت آنان گفته و طریق طاعت و زهد پیش گرفته و در منقبت و مدح پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و اولاد طاهرین آن حضرت؛ شعر سروده است. مذهبش تشیع بوده، ناصر خسرو که آغاز عمرش با پایان حیات کسائی مروزی مصادف بوده و قسمتی از دوران جوانی را در مرو گذرانده است؛ نام کسائی را در اشعار خود آورده و برخی از قصایدش را استقبال کرده است.

اینک ابیاتی چند و قصیده ای را که در مدح علی (علیه السلام) سروده است در اینجا می آوریم:

شیر خدا

شیر خدا (۱)

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال که بوده است و که باشد جز شیر خداوند جهان، حیدر کزار

این دین هدی را بمثل دایره ای دان پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار

علم همه عالم به علی داد پیمبر چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار

فضل حیدر

فهم کن گر مؤمنی فضل امیر المؤمنین فضل حیدر شیر یزدان مرتضای پاکدین

فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضلتر اوست فضل آن رکن مسلمانی امام المتقین

ص: ۱۷

۱- (*) اشعار حکیم کسائی مروزی، از دکتر مهدی درخشان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ ه.ش (عنوانهایی که در بین دو قلاب آمده است از مؤلف است؛ سایر عناوین به همان صورتی نقل شده که در دیوان شاعر بوده است.)

فضل زین الاصفیا داماد فخر انبیا کافریدش خالق خلق آفرین از آفرین

ای نصاب گرندانی فضل سرّ ذو الجلال آیت «قربی» نگه کن و آن «اصحاب الیمین» (۱)

«قل تعالو اندع» (۲) بر خوان و رندانی گوش دار لعنت یزدان بین از «نبتهل» (۲) تا «کاذبین»

«لا فتی الا علی» بر خوان و تفسیرش بدان یا که گفت و یا که داند گفت جز «روح الامین»

آن نبی وز انبیا کس نی به علم او را نظیر وین ولی وز اولیا کس نی به فضل او را قرین

آن چراغ عالم آمد وز همه عالم بدیع وین امام امت آمد وز همه امت گزین

آن قوام علم و حکمت چون مبارک پی قوام وین معین دین و دنیا وز منازل بی معین

از متابع گشتن او حور یابی با بهشت وز مخالف گشتن او وئیل یابی با انین

ای به دست دیو ملعون سال و مه گشته اسیر تکیه کرده بر گمان، برگشته از عین الیقین

گر نجات خویش خواهی در سفینه نوح شو چند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین

دامن اولاد حیدر گیر و از طوفان مترس گرد کشتی گیر و بنشان این فرع اندر پسین

گر نیاسایی تو هرگز روزه نگشایی به روز وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین

بی تولا بر علی و آل او دوزخ تراست خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین

هر کسی کودل به نقص مرتضی معیوب کرد نیست آنکس بر دل پیغمبر مکی مکین

ای به کرسی برنشسته آیه الکرسی به دست نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین

گر به تخت و گاه و کرسی غره خواهی گشت خیز سجده کن کرسی گران را در نگارستان چین

سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت سیر شد منبر ز نام و خوی سکین و تکین

منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید حق صادق کی شناسد و آن زین العابدین

مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین

کان همه مقتول و مسموند و مجروح از جهان وین همه میمون و منصورند امیر الفاسقین

ای کسائی هیچ مندیش از نواصب وز عدو تا چنین گوئی مناقب، دل چرا داری حزین؟

ص: ۱۸

شاعر معروف قرن پنجم هجری (۳۹۴-۴۸۱ هـ) اهل قبادیان بلخ است. وی پس از مسافرتی که بعد از سال ۴۳۷ هـ به مکه و قاهره کرد؛ در مصر به خلیفه فاطمی گروید و مذهب اسماعیلی را پذیرفت. ناصر خسرو، آن گاه، با لقب «حجّت زمین خراسان» و ریاست اسماعیلیان آن دیار، به ایران بازگشت؛ اما از بیم متعصّبان به بدخشان پناه برد و در قلعهٔ یمگان معتکف گردید؛ تا در همان جا وفات کرد. آثارش عبارتند از:

زاد المسافرین، جامع الحکمتین و وجه دین و سفرنامه. دیوان اشعارش حاوی قصاید بلند و استوار و متضمّن مواعظ و مطالب حکمی می باشد. دو مثنوی:

سعادتنامه و روشنائی نامه نیز بدو منسوب است.

در نعت علی (علیه السلام)

(۱)

بهار دل دوستدار علی همیشه پُرست از نگار علی

دلم زو نگارست و علم اسپرم چنین واجب آید بهار علی

از امت سزای بزرگی و فخر کسی نیست جز دوستدار علی

ازیرا کز ابلیس ایمن شده ست دل شیعت اندر حصار علی

علی از تبار رسولست و نیست مگر شیعت حق تبار علی

به صد سال اگر مدح گوید کسی نگوید یکی از هزار علی

به مردی و علم و به زهد و سخا بنازم بدین هر چهار علی

ازیرا که پشتم ز منت به شکر گرانست در زیر بار علی

شعار و دثارم ز دینست و علم هم این بُد شعار و دثار علی

تو ای ناصبی خامش ایرا که تو نه ای آگه از بود و تار علی

۱- (*) دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی (جلد اوّل) به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق تهران ۱۳۵۷ انتخاب عنوان از مؤلف است.

محلّ علی گر بدانی همی بیندیشی از کار و بار علی
مکن خویشتن مار بر من که نیست ترا طاقت زهر مار علی
ببی دانشی هر خسی را همی چرا آری اندر شمار علی؟
علی شیر نر بود لیکن نبود مگر حربگه مرغزار علی
نبودی در این سهمگن مرغزار مگر عمرو و عنتر شکار علی
یکی ازدها بود در چنگ شیر به دست علی ذو الفقار علی
سه لشکر شکن بود با ذو الفقار یمین علی با یسار علی
سران را در افگند سر زیر پای سر تیغ جوشن گذار علی
نبود از همه خلق جز جبرئیل به حرب حنین نیزه دار علی
به روز هزاهز یکی کوه بود شکیب، دل بردبار علی
چو روباه شد شیر جنگی چو دید قوی خنجر شیرخوار علی
همی رشک برد از زن خویش مرد گه حمله مردوار علی
گر از غارت دیو ترسی همی در آمدت باید به غار علی
به غار علی در نشد کس مگر به دستوری کاردار علی
ز علمست غار علی، سنگ نیست نشاید به سنگ افتخار علی
نینی به غار اندرون یکسره سرای و ضیاع و عقار علی
نبارد مگر زابر تاویل قطر بر اشجار و بر کشت زار علی
نبود اختیار علی سیم و زر که دین بود و علم اختیار علی
شریعت کجا یافت نصرت مگر ز بازوی خنجر گزار علی؟
ز کفار مکه نبود ایچ کس بدل ناشده سوکوار علی

همیشه ز هر عیب پاکیزه بود زبان و دو دست و ازار علی

گزین و بهین زنان جهان کجا بود جز در کنار علی؟

حسین و حسن یادگار رسول نبودند جز یادگار علی

بریده شد ابلیس را دست و پای چو بانگ آمد از گیر و دار علی

از آتش نیابند زنهار کس چو نایند در زینهار علی

ص: ۲۰

که افکند نام از یزرگان حرب مگر خنجر نامدار علی؟

به بدر و احد هم به خیر نبود مگر جستن حرب کار علی

پس آنک او به بنگاه می پخت دیگ به هنگام خور بود یار علی

شتربان و فزاش با دیگ پز نبودند جز پیشکار علی

سواری که دعوی کند در سخن بیا، گو، من اینک سوار علی

ص: ۲۱

ابو المجد مجدود بن آدم سنائی شاعر و عارف قرن ششم هجری است.

ابتدا به دستگاه غزنویان راه جست. سرانجام از مدح صاحبان زر و زور دست شست و به دامن عرفان دست زد و به زهد گرایید. سنائی بعد از سفر مکه به غزنین برگشت و تا پایان عمر به گوشه گیری گذراند. وی، دوستدار خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) بوده است. سنائی علاوه بر دیوان اشعار که چاپ شده است، مثنویهای عرفانی مانند «حدیقه الحقیقه» و آثار دیگر دارد.

در نعت و منقبت هژبر انسان علی عمران گوید

(۱)

ای امیر المؤمنین ای شمع دین ای بو الحسن ای به یک ضربت ربوده جان دشمن از بدن

ای به تیغ تیز رستاخیز کرده روز جنگ وی به نوک نیزه کرده شمع فرعونان لگن

تیغ الا الله زدی بر فرق لا گویان دین هر که لا می گفت وی را می زدی بر جان و تن

تا جهان خالی نکردی از بتان و بت پرست تا نکردی لات را شهمات و عُزّی را حزن

تیغ نهادی ز دست و دِرْع نهادی ز پشت شاد باش ای شاه دین پرور، چراغ انجمن

گر نبود زخم تیغ و تیرت اندر راه دین دین پوشیدی لباس ایمنی بر خویشتن

لاجرم اکنون چنان کردی که در هر ساعتی کافری از جور دین بر خود بدرد پیرهن

مرحبا ای مهتری کز بیم تیغ در جهان پیش چشم دشمنانت خون همی آید لب

کهرانت را سزد گر مهتری دعوی کنند ای امیر نام گستر وی سوار نیزه زن

هیچ کس را در جهان این مایه مردی نبود کو به میدان خطر سازد برای دین وطن

ص: ۲۲

از برای نصرت دین ساختی هر روز و شب طبل و منجوق و طراده نیزه و خود و میجن
روز حرب از هیبت تیغت بلرزیدی زمین همچنان کز بیم خصمی تند، مردی ممتحن
ذو الفقارت گر بدیدی کرگدن در روز جنگ گاه گشتی در زمان، گر کوه بودی کرگدن
سرکشان را سر بسر نابود کردی در جهان تختهاشان تخته کردی حُله هاشان را کفن
این جلال و این کمال و این جمال و منزلت نیست کس را در جهان جز مرا ای بو الحسن
هر دلی کو مهتر اندر دل ندارد همچو جان هر دلی کو عشقت اندر جان ندارد مقتدر
روی جنّات العلی هرگز نبیند بی خلاف لا یزالی ماند اندر نار با گرم و خزن
گر نبودی روی و مویت هم نبودی روز و شب گر نبودی رنگ و بویت گل نبودی در چمن
چون تو صاحب دولتی هرگز نبودی در جهان هم نخواهد بود هرگز چون تویی در هیچ فن

مهر انور

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن جان نگین مهر مهر شاخ بی برداشتن
از پی سنگین دل نامهربانی روز و شب بر رخ چون زر نثار گنج گوهر داشتن
چون نگردي گرد معشوقی که روز وصل او بر تو زبید شمع مجلس مهر انور داشتن
هر که چون کرکس به مرداری فرود آورد سر همچو طوطی کی تواند طمع شکر داشتن
رایت همّت ز ساق عرش بر باید فراشت تا توان افلاک زیر سایه پر داشتن
تا دل عیسی مریم باشد اندر بند تو کی روا باشد دل اندر سُم هر خر داشتن
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن زشت باشد چشم را در نقش آزر داشتن
احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد دل اسیر سیرت بو جهل کافر داشتن
ای به دریای ضلالت در، گرفتار آمده زین برادر یک سخن بایست باور داشتن
بحر پُر کشتی است لیکن جمله در گرداب خوف بی سفینه نوح نتوان چشم معبر داشتن

گر نجات دین و دل خواهی همی تا چند ازین خویشان چو دایره بی پا و بی سر داشتن

من سلامتخانه نوح نبی بنمایت تا توانی خویشان را ایمن از شر داشتن

ص: ۲۳

شو مدینه علم را در جوی پس در وی خُرام تا کی آخر خویشتن چون حلقه بر در داشتن
چون همی دانی که شهر علم را حیدر دَر است خوب نبود غیر حیدر میر و مهتر داشتن
کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دین دیو را بر مسند قاضی اکبر داشتن
من چه گویم چون تو دانی مختصر عقلی بود قدر خاک افزونتر از گوگرد احمر داشتن
از تو خود چون می پسندد عقل نابینای تو پارگین را قابل تسنیم و کوثر داشتن
مر مر باری نکو ناید ز روی اعتقاد حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن
آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر کافر می تواند کفش قنبر داشتن
تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر مُلک زشت باشد دیو را بر تارک افسر داشتن
آفتاب اندر سما با صد هزاران نور و تاب زهره را کی زهره باشد چهره از هر داشتن
خضر فرخ پی دلیلی را میان بسته چو کلک جاهلی باشد ستورلنگ، رهبر داشتن
گر همی خواهی که چون مهتر بود مهتر قبول مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن
چون درخت دین به باغ شرع هم حیدر نشاند باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن
جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن
از گذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی عالم دین را نیارد کس معمر داشتن
از پی سلطان دین پس چون روا داری همی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
هشت بستان را کجا هرگز توانی یافتن جز به حب حیدر و شیر و شُبَر داشتن
گر همی مؤمن شماری خویشتن را بایدت مُهر زر جعفری بر دین جعفر داشتن
پند من بنیوش و علم دین طلب از بهر آنک جز به دانش خوب نبود زینت و فر داشتن
علم دین را تا نیابی چشم دل را عقل ساز تا نباید حاجت، بر روی، معجز داشتن
علم چبود؟ فرق دانستن حقی از باطلی نی کتاب زرق شیطان جمله از بر داشتن

ای سنائی وارهان خود را که نا زیبا بود دایه را بر شیرخواره، مهر مادر داشتن
بندگی کن آل یاسین را به جان تا روز حشر همچو بیدینان نباید روی اصفی داشت
زیور دیوان خود ساز این مناقب را از آنک چاره نبود نوعروسان را ز زیور داشتن

ص: ۲۴

بدر الدین قوامی از گویندگان نیمه اول قرن ششم هجری است. وی مداح قوام الملک یمین الدین طغرایی بوده و با وی نسبت داشته و تخلص خود را از لقب او گرفته است.

قوامی در زمان خود در بلاد عراق و مخصوصاً در شهر ری مقامی بسزا و شهرت و احترامی قابل ارزش داشته و از شعرای شیعی و مداح اهل بیت (علیهم السلام) بوده. شعرش مشحون است از پند و اندرز و زهد و طاعت و درین جهت به روش سنائی رفته و خود گفته است:

شاد باش ای قوامی هنری کاهل ری را سنائی دگری

دیوان اشعارش چاپ شده است.

سپهدار اسلام شیر خدای

(۱)

چو صاحب شریعت پس از کردگار ثنا گوی بر صاحب ذو الفقار

سپهدار اسلام شیر خدای امیر عرب سید بردبار

ستاننده از پهلوانان روان گشاینده در نصرت دین حصار

بر آورده از خار اسلام گل فرو برده در دیده کفر خار

ز تأییدش ادريس را گل فشان ز تهدیدش ابلیس را سنگسار

ولی نعمت اهل دین از رسول ولی عهد پیغمبر کردگار

معلی ز نسبت معزی ز عیب بری از خطا و برون از عوار

ز تقواش حله، ز پرهیز تاج ز عصمت ردا و ز طهارت ازار

فرو هشته از علم برقع به روی نبوده چو جاهل خلیع العذار

مبارز چو روباه گمراه بود ز شمشیر آن شیر در کارزار

۱- (*) دیوان شرف الشعراء، بدر الدین قوامی رازی به تصحیح و اهتمام میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران ۱۳۳۴ ه.ش.

اگر کارزار علی نیستی شدی اهل اسلام را کار، زار
سپر بود در پیش دین تیغ او همی کرد در راه حق جان سپار
به مردی حدیث علی گو، مگوی که رستم چه کردست و اسفندیار
مرید علی باش نه خصم او که این در جوالست و آن در جوار
چو گوئی به علم علی بود کس خرد گوید از روی من شرم دار
سرافراز از اصحاب و ز اهل بیت همی کن ز هر یک جدا افتخار
و لیکن یقین دان که فاضلتر است محمد ز پنج و علی از چهار
چو باغیست دین و پیمبر درخت شریعت چو شاخ و امامان چو بار
مبین دشمنان علی را؛ چرا که بی نور باشند اصحاب نار
بین شیعتش را که دیده نه ای جمال جوانان دار القرار
سپاه هدی را کفایت بود علی پهلوان و نبی شهریار
علی چون محمد نگویم که هست رهی چون بود چون خداوند گار
ولی گویم از امتش بهتر است یکی مرد باشد فزون از هزار
ز بعد علی یازده سیدند به میدان دین در، ز عصمت سوار
ز جدّ و پدر یافته علم دین نه از روزگار و نه ز آموزگار
یکی مانده زیشان نهان در جهان جهانی ازو مانده در انتظار

مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی شاعر و عارف جلیل القدر ایرانی است. ولادتش در بلخ اتفاق افتاد و در قونیه رخت از جهان به سرای باقی کشید. مزارش در آن دیار است. از آثار او دو کتاب عظیم مثنوی است در شش دفتر و دیوان شمس یا دیوان کبیر که مشتمل بر غزلیات عرفانی و عاشقانه اوست و این هر دو کتاب شهره خاص و عام است. اینک ابیاتی از مثنوی او:

شیر حق

(۱)

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مطهر از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

آن خدو زد بر رخی که روی ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل از نمودن عفو و رحمت بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراستی از چه افکندی مرا بگذاشتی

آن چه دیدی که چنین خشم نشست تا چنین برقی نمود و باز جست

آن چه دیدی برتر از کون و مکان که به از جان بود و بخشیدیم جان

در شجاعت شیر ربا نیستی در مرّوت خود که داند کیستی

ص: ۲۷

ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه ای واگو از آنچه دیده ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو ای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار
چشم تو ادراک غیب آموخته چشمهای حاضران بردوخته
چون تو با بی آن مدینه علم را چو شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب
در محل قهر این رحمت ز چیست؟ ازدها را دست دادن راه کیست؟
گفت: من تیغ از پی حق می زخم بنده حقم نه مأمور تنم
شیر حقم نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا
رخت خود را من زره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم
که نیم کوهم ز حلم و صبر و داد کوه را کی در رباید تندباد
جز به باد او نجند میل من نیست جز عشق احد سر خیل من
چون درآمد علتی اندر غزا تیغ را دیدم نهان کردن سزا
چون خدو انداختی در روی من نفس جنبید و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا شرکت اندر کار حق نبود روا
تیغ حلمم گردن خشمم زده است خشم حق بر من چو رحمت آمده است
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

کمال الدین محمود متخلص به خواجو از گویندگان بنام قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری است. وی در کودکی به کسب علوم متداول زمان و دریافتن رموز شعری پرداخت؛ پس از مدتی به شیراز رفت و از آنجا به نقاط دیگر ایران نیز مسافرت نمود. در طول سفرهایش به حضور علاءالدوله سمنانی که از بزرگان صوفیه عصر بود راه یافت و از او کسب فیض کرد.

خواجو سالهای آخر عمر خود را در کرمان و شیراز گذراند و ظاهراً در سال ۷۵۳ دیده از جهان فرو بست. دیوان اشعارش علاوه بر قصاید و غزلیات مشتمل بر مثنویهایی است که به سبک نظامی ساخته و خمسه ای دارد.

کلیات اشعار خواجو چاپ شده است.

قاضی دین رسول، خازن گنج بتول

(۱)

قُرْطَةُ زَرِ چاک زد لعبت سیمین بدن اشک مَلَمَعِ فشاند شمع مرصع لکن

دانه گاورس چید باز سپید سحر داغ گلستان بماند در دل زاغ و زغن

طایر طاووس بال کرد نشیمن به باغ گلرخ بستان فروز گشت چمان در چمن

طارم شش روزه شد رشک ریاض بهشت حَقَّةَ پیروزه گشت دُرُجِ عقیق یمن

ز آتش خور بر فروخت عرصه میدان چرخ چون زتف تیغ گویو قلب سپاه پشن

جوهری چرخ چون لؤلؤ لالا خرید داد زر مغربی در ثمین را ثمن

دهر معربد کشید خنجر تیز از نیام چرخ مشعبد فشاند سونش لعل از دهن

خیمه پیروزه گون یافته سیمین ستون شمسه زر رشته تاب بافته زرین رسن

یوسف گلروی چرخ رسته ز چنگال گرگ لیک به خون کرده رنگ لاله صفت پیرهن

صبح مسیحا نفس از ره بام آمده ساغر زرین به چنگ چون صنمی سیم تن

۱- (*) دیوان کامل خواجه کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، انتشارات زرین، تهران

سَالِكِ دَل، يافته نكهت روح القدس چون نبی یثربی بوی اویس قرن
انوری خاوری از سر صدق و صفا ورد زبان ساخته محمدمت بو الحسن
قاضی دین رسول گنج بتول قانع کیش هُبل ماحی نقش و ثن
چون برسدی به حال دم مزن از قیل و قال چون بگذشتی ز قال بیش مگو ما و من
تا نکنی ورد خویش مدح شه اولیا از ورق خاطرات محو نگرده مَحَن
شیر دلِ لافتی، شیرِ خدا مرتضی حیدر خیر گشا، صفدر عتتر فکن
ناصر ایات علم شارح آیات حق واسطه کاف و نون کاشف سرّ و علن
شاه ولایت پناه میر ملایک سپاه کشف مکین و مکان زین زمین و زَمَن
مرغ سلونی صفیر بحر خلیلی گهر تازی دُلْدُل سوار مکی قدسی سَنَن
ازهر زهرا حرم، گوهر دریا کرم روح مسیحا شیم، خضر سکندر فطن
مکتب دین را ادیب راه خدا را دلیل ملک ملل را خطیب شاه رسل را خَتَن
گفته ز تعظیم شان محمدمتش مصطفی خوانده ز فرط جلال منقبتش ذو المنن
نعل سم دلدش تاج سر فرقدین خاک ره قبرش سرمه چشم پرن
سبحه طرازان قدس در حرمش معتکف قلعه گشایان چرخ بر علمش مفتتن
دست مده جز بدو تا نشوی پایمال فتنه مشو جز برو تا برهی از فتن
جان ثناخوان من تا ابد از مدحتش باز نیاید چو مرغ از گل و برگ سمن
در ره مهرش فلک مشوره با من کند زانک بود مستشار نزد خرد مؤتمن
چون ببرم از جهان حسرت آل رسول روز جزا در برم سوخته بینی کفن
سر و قد کلک من چون متمایل شود ریزدش از چین زلف نافه چینی بمن
گفته خواجو گلیست رُسته ز گلزار جان کآید از انفاس او بوی خرد بی سخن

ابن یمین فریومدی (در گذشته به سال ۷۶۹ ه.ق)

محمود بن یمین الدین محمد طغرایی معروف به ابن یمین در اواخر قرن هفتم هجری در فریومد خراسان چشم به جهان گشود. پدر ابن یمین نیز شاعر بود و با او مشاعره می کرد. دیوان شاعر یک بار مفقود شد؛ ناچار دیگر بار اشعارش را گرد آورد.

ابن یمین شاعری متوسط و تا حدی پیرو انوری است. در قطعه سرایی مهارتی داشته است. وی در سال ۷۶۹ ه.ق در زادگاه خویش درگذشت.

دیوانش چاپ شده است.

قصیده در مدح حضرت ولایت

(۱)

نوری که هست مطلع آن هل اتی علی است خلوت نشین صومعه اصطفا علی است

مهر سپهر حکمت و جان و جهان فضل فهرست کارنامه اهل صفا علی است

آن کس که بت پرستی و میخوارگی نکرد سلطان اولیاء و شه اصفیا علی است

آن کس که در یقینش نگنجد زیادتی صد بار اگر ز پیش برافتد غطا علی است

آن طفل شیر دل که به توفیق ایزدی در عهد مهد کرد شکار ازدها علی است

آن کس که با نبی چوبه خلوت دمی زدی گرد سرادقات جلال از عبا علی است

و آن کو برای دین به سر کفر برفشانند از میغ تیغ صاعقه روز و غا علی است

آمد ز حق ندا به نبی در مضیق حرب کان کس که بر کند در خیبر ز جا علی است

گر بود مستحق ز سلف یک وجود کو باشد بحق وصی ز پی مصطفی، علی است

علم نبی همی طلبی از علی طلب کاو هست شهر علم در آن شهر را علی است

ص: ۳۱

نشگفت اگر ملائکه گردند مقتدی آنرا که در مناہج حق مقتدا علی است
کردن بیان رفعت قدرش چه حاجتست دانند اهل عقل که فوق السّما علی است
ما عمرو و زید را نشناسیم در جهان ما را بس این شناخت که مولای ما علی است
ترک حسب بگیر خود این بس که در نسب داماد و ابن عمّ شه انبیا علی است
از هر عطیه کابن یمین را خدای داد فاضلترینش دوستی مرتضی علی است
دارم امید عفو گرم هست صد گناه بر اعتماد آنکه مرا پیشوا علی است
ای دل ز تشنگی قیامت مترس از آنک ساقی حوض کوثر دار البقا علی است
دانم که از تو باز ندارد به هیچ حال یک شربت آب از آنکه سراسخیا علی است

رکن‌الدین اوحدی مراغه‌ای اصفهانی از جمله مشهورترین شاعران متصوّف قرن هشتم هجری است. تخلص وی از ابو حامد اوحد‌الدین احمد کرمانی که به یک واسطه مریدش بوده است، گرفته شد. اوحدی مثنوی «جام جم» خود را در مسائل عرفانی و اخلاقی به نظم درآورد. دیوان اشعارش چاپ شده است.

ای شحنة نجد و نجف، هستی خلافت را خلف

(۱)

بر کوفه و خاک علی، ای باد صبح، ار بگذری
آنجا به حق دوستی کز دوستان یاد آوری
خوش تحفه ای زان آب و گل، بوسیده، برداری به دل
تا زان هوای معتدل پیش هواداران بری
با او بگویی: کای ولی، وی سر احسان ویلی
زان کیمیای مقبلی درده، که جان می پروری
ای قبله روح و جسد، وی بیشه دین را اسد
ذات تو خالی از حسد، نفس تو از تهمت بری
کافی کف کوفی وطن، صافی دل صوفی بدن
هم بو الوفا هم بو الحسن هم مرتضی هم حیدری

ص: ۳۳

هستی نبی را ابن عم، از روی معنی لحم و دم
زان گونه بودی لا جرم، زین گونه داری سروری
کفر از کفت شد کاسته، دین از تو شد آراسته
از زیر دستت خاسته، صد چون جنید و چون سری
بوذر و کیل خرج تو، سلمان رسیل درج تو
گردون چه داند ارج تو؟ تو آفتاب خاوری
بر پایه علم تو کس، زین ها ندارد دسترس
مهدی تو خواهی بود و بس، گر مهد این پیغمبری
هم کوه حلمش را کمر، هم چرخ خلقش را قمر
هم شاخ شرعش را ثمر، هم شهر علمش را دری
علم از تو گشت اندوخته، شرع از تو گشت افروخته
از ذو الفقارت سوخته، آیین کفر و کافری
شمعی و ماهت هم نفس، پیشی نگیرد بر تو کس
هر چند شمع از پیش و پس، فارغ بود، چون بنگری
رُمت شهاب و مه سپر، خوانت بهشت و کاسه خور
پای ترا کرده به سر، گردون گردان منبری
هم میر نحل و هم نحل، ای خسرو گردون محل
کاخ تو ایوان زحل، هم تخت کاخ مشتری
هم تیغ داری هم علم، هم علم داری هم حکم
هم زهد داری هم کرم؛ دیگر چه باشد مهتری

از مهر در هر منزلی، مهری نهادی بر دلی

همچون سلیمان ولی، دیوت نبرد انگشتی

خطّ ترا نقاش چین، مالیده بر چشم و جبین

کَلک تو از روی زمین، گم کرده نقش آزی

ص: ۳۴

از بهر حکم و مال و زر، هرگز نجستی، شور و شر

نفسی که چندینش هنر، باشد چه جوید داوری؟

روزی که یاران دگر، از دور کردند نظر

از خیبر و باروش در، گندی، زهی زور آوری!

عصمت، شعار آل تو، ایمان و تقوی مال تو

کشف حقیقت حال تو، سیر طریقت بر سری

پیش از کسان بودت کسی، بعد از نبی بودی بسی

پیش تو هر چند از پسی، ای نامدار گوهری

ای مکیان را پیش صف، وی شحنه نجد و نجف

هستی خلافت را خلف، از مایه نیک اختر

رای تو جفت تیر شد، چون مهر عالم گیر شد

عقل بلندت پیر شد، در کار معنی گستری

ای گنج صد قارون ترا؛ گفته نبی هارون (۴۵) ترا

زان دشمن وارون ترا، منکر شود چون سامری

گردون گردان جای تو، خورشید خاک پای تو

ای پرتوی از رای تو، آینه اسکندری

نام وجودت «لافتی» منشور جودت «هل اتی»

«یا منتی حتی متی، انا فی اسأ و تحسری»

من بسته بند توام، خاک دو فرزند توام

در عهد و پیوند توام، با داغ و طوق قنبری

پر شد دل از بوی گلت، زان او حدی شد بلبلیت

ای خاک نعل دلدلت، بر فرق چرخ چنبری

اندر بیابانش مهل، غلتان میان خون و گل

جامی فرو ریزش به دل، زان باده های کوثری

ص: ۳۵

سید نعمه الله معروف به «شاه نعمه الله ولی» شاعر عارف قرن هشتم و نهم هجری در نیمه اول قرن هشتم در شهر حلب متولد شد. بیشتر ایام عمرش در سمرقند و هرات و یزد و ماهان کرمان گذشت. سرانجام شاه نعمه الله در ماهان کرمان بدرود حیات گفت. مقبره اش در همان جاست. وی سرسلسله صوفیان نعمه الهی است. دیوان اشعارش چاپ شده و مشتمل بر مضامین عارفانه و صوفیانه است.

در منقبت مولی علی علیه السلام

(۱)

تا ز نور روی او گشته منور آفتاب نور چشم عالم است و خوب و درخور آفتاب
وصف او گوید به جان، شاه فلک در نیمروز مدح او خواند روان در ملک خاور آفتاب
تا برآرد از دیار دشمنان او دمار می کشد هر صبحدم مردانه خنجر آفتاب
صورتش ماه است و معنی آفتاب و چشم ما شب جمال ماه بیند روز درخور آفتاب
پادشاه هفت اقلیم است و سلطان دو کون تا شده از جان غلام او چو قنبر آفتاب
هر که از سر علی نور ولایت دید، گفت: دیگران چون سایه اند و نور حیدر آفتاب
آفتاب از جسم و جان پاک او تا نور یافت پادشاهی می کند در بحر و در بر آفتاب
گر نبودی نور معنای ولایت را ظهور کی نمودی در نظر ما را مصور آفتاب
یوسف گل پیرهن برقع گشود و رو نمود چشم مردم نور دید و شد منور آفتاب
تا نهاده روی خود بر خاک پای دلدلش یافته شاهی عالم تاج بر سر آفتاب
می زند خورشید تیغ قهر بر اغیار او می فشاند بر سر یاران او زر آفتاب
رای او خورشید تابان خصم او خاشاک ره کی شود از مشت خاشاکی مکدر آفتاب؟

ص: ۳۶

با وجود خوان انعام علی مرتضی قرص مه یک کرده و جامی محقر آفتاب
سایه لطف خدا و عالمی در سایه اش نور رویش کرده روشن ماه نور آفتاب
سنبل زلف سیادت می نهد بر روی گل خود که دیده در جهان زلف معنبر آفتاب
عین او از فیض اقدس فیض او روح القدس عقل کل فرمان برومه بنده، چاکر آفتاب
آستان بارگاه کبریایش بوسه داد در همه دور فلک گردیده سرور آفتاب
تا گرفتم مهر او چون جان شیرین در کنار گیردم روزی به صد تعظیم در بر آفتاب
نعمه اللهم ز آل مصطفی دارم نسب ذره ای از نور او می بین و بنگر آفتاب

ولای مرتضی (علیه السلام)

دم به دم، دم از ولای مرتضی باید زدن دست دل در دامن آل عبا باید زدن
نقش حب خاندان بر لوح جان باید نگاشت مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی و نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن
رو به روی دوستان مرتضی باید نهاد مدعی را تیغ غیرت بر قفا باید زدن
در دو عالم چارده معصوم را باید گزید پنج نوبت بر در دولتسرا باید زدن
پیشوایی بایدت جستن ز اولاد رسول پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن
هر درختی کو ندارد میوه حب علی اصل و فرعش چون قلم سر تا به پا باید زدن
دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست بعد از آن دم از وفای مصطفی باید زدن
بی ولای آن ولی لاف از ولایت می زنی لاف را باید بدانی کز کجا باید زدن
ما لوایی از ولای آن امام افراشتیم طبل را زیر گلیم آخر چرا باید زدن؟!
بر در شهر ولایت، خانه ای باید گرفت خیمه در دار السلام اولیا باید زدن
از زبان نعمه الله منقبت باید شنید بر کف نعلین سید بوسه ها باید زدن (۱)

۱- (***) به علت کوتاهی قصاید، دو قصیده انتخاب شد.

کاتبی ترشیزی (در گذشته به سال ۸۳۸ هـ)

کاتبی ترشیزی (نیشابوری) از شاعران دوره تیموری است.

کاتبی در انواع شعر از قصیده و غزل توانایی دارد. مثنویهای مصنوع او به «تجنیسات» «ذو بحرین» «ذو قافیتین» و منظومه های «حسن و عشق» «ناظر و منظور» «بهرام و گلندام» مشهور است. دیوان خطی شاعر موجود می باشد.

در منقبت علی بن ابیطالب (علیه السلام)

(۱)

به چشم عقل اقالیم سبعه گنج زر است ولی چو درنگری ازدهای هفت سر است
به لعل و زر مرو از راه ولنگری پیش آر که کوه را پس از این سنگ مار در کمر است
درون گنبد گردون به فکر کاری باش مگرد هرزه به هر سو که خانه پدر است
اگر فلک بودت پرده دار پرده سرا به پرده داری او دل منه که پرده در است
ز دال دایره فقر جوی دولت دین که هر چه هست جزین دال، ذال الحذر است
مشو حریص و زوجه رسیده با ذل باش که بذل، بدرقه سیر هر نکوسیر است
هنر سخاست دگر جمله دست افزارند اگر ترا به هر انگشت خویش صد هنر است
سپهر را ز زر وجود ساخت حلقه به گوش در محیط نجف کافتاب بحر و بر است
امیر یم دل، کان کف، علی عالیقدر که از سحاب علومش دو کون یک مَطَر است
بدان شجر که فکند ابر همّتش سایه خیال سبز سپهرش چو دانه در ثمر است

ص: ۳۸

نجوم جوهر شمشیر چرخ سیمابش به قطع بادیه های سلوک راهبر است
قضای باز و کبوتر از او به قطع رسید کسی که نیست بدینها مقرّ چو جانور است
رسول گفت مر او را درِ مدینه علم تو خواجه دوسر این به شاه در چه در است
به دانه ای که ز خرما فکند بر سلمان نموده شد به عرب کوچو نخل بارور است
ز بال او طیران یافت جعفر طیار که همچو طایر قدسش هزار زیر پر است
به دامن حجر الاسود است مؤلّد او چه جوهر است ندانم که مولدش حجر است
زهی همای همایون که طوطی افلاک به جنب قصر جلال تو کم ز کبک در است
تو راز خوان نبی در زمان مهمانی حدیث لحمک لحمی کمینه ما حضر است
بر آفتاب در آن عصر حکم فرمودی مدینه را ز تو این هم ولایتی دگر است
به دلدل تو عداوت ز اصل ناپاکی است به ذو الفقار تو یاری ز پاکی گهر است
ندیده چون تو سلاسل گشای در دوران فلک که سلسله جنبان حلقه صور است
شهانہ حدّ من است اینکه با شمت داعی چرا که داعیه های چنین نه مختصر است
مرا به سایه خود خوان که نخل سبز سپهر مظلّه ای است که عشر مضرتش عشر است
همیشه تا سخن از کوثر و بهشت بود که مؤمنان همه را چار جویش آبخور است
به فرق باد مرا ظلّ ساقی کوثر که طوطی نعم او بهشت هشت در است

محمد بن حسام الدین معروف به ابن حسام از گویندگان قرن نهم هجری و همزمان با عهد شاهرخ تیموری است.

ابن حسام همچون غالب شاعران زمانش مذهب شیعه داشته و در مدایح حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیه السلام) اشعار زیادی سروده است.

وی علاوه بر دیوان، خاورنامه ای بر وزن شاهنامه فردوسی شامل ۲۵۰۰۰ بیت دارد در غزوات حضرت علی (علیه السلام) و دلاوریهای آن بزرگوار.

ابن حسام در قصبه خسف (واقع در چهار فرسنگی غرب بیرجند) چشم از جهان فرو بست. آرامگاهش در آن دیار زیارتگاه مشتاقان است.

در منقبت ساقی کوثر

ای ز نعل دلدلت بر بسته زیور آفتاب با فروغ طلعتت از ذره کمتر آفتاب

خطبه بر نام تو خواند از سر بام فلک بر چهارم پایه این هفت منبر آفتاب

تا درست مغربی را سکه بر نامت زنند هر شب اندازد در آتش قرصه زر آفتاب

جز به کشتیان مهت کی رساند بر کنار کشتی زرین ازین دریای اخضر آفتاب

فضله یی از فضل عام خوان انعام شماس بر سماط نیلگون قرص مدور آفتاب

خاک درگاه تو روید روی مهر از روی قدر زان جهت فرمان دهد بر هفت کشور آفتاب

تا نباشد در کمال طاعتت نقصان فوت کرده میل باختر از سوی خاور آفتاب

مسند جاه تو را فرش مزین آسمان گلشن قدر تو را شمع منور آفتاب

سال و مه در انتظار آفتاب روی توست بر کنار بام این فیروزه منظر آفتاب

خیره گردد دیده خورشید اندر روی تو آن چنان چون خیره گردد دیده اندر آفتاب

از نهیب نیزه جوشن گذارت روز جنگ درع داوودی کند هر روز در بر آفتاب
بس که تیغت خاک شام از خون اعدا کرد سرخ شد نهان در حقه یاقوت احمر آفتاب
تا عدو را چون شفق در خون نشاند دمبدم برکشد هر صبحدم تا بنده خنجر آفتاب
از برای خدمتت بر طارم فیروزه فام بر میان دارد نطق لعل پیکر آفتاب
گرنه از روی تو کردی اقتباس روشنی تا ابد بر اوج خور بودی مکدر آفتاب
دامن خیبر به خون، آن روز گلگون شد که تافت از سر تیغ تو بر بالای خیبر آفتاب
خنجر سبز تو گویی آسمانی دیگر است بر رخ چون آب او تابنده گوهر آفتاب
کتف شبرنگ تو را زینی است لایق ماه نو دست و بازوی تو را تیغی است در خور آفتاب
بر رواق همّت سقف مدور آسمان بر سپهر رفعت تابنده اختر آفتاب
بر ندارد ظلمت شام از زمین تا صبح حشر گر نتابد ز آسمان بر مهر حیدر آفتاب
اطلس نیلی به خون دیده رنگین می کند بهر خون ناحق آل پیمبر آفتاب
دل بر آتش می رود زان روز کاندرا کربلا تافت بر لب تشنه ساقی کوثر آفتاب
خاکروب روضه خاتون جنت زلف حور ریشه تاب معجز زهرای ازهر آفتاب
یا امیر المؤمنین روی من و خاک درت کان همایون آستان دارد شرف بر آفتاب
بعد پیغمبر به نسبت بر کسی دیگر نتافت ز آسمان آفرینش از تو بهتر آفتاب
ای که شهرستان علم مصطفی را در تویی بر نتابد روی مهر از خاک این در آفتاب
ای تو مولی المؤمنین مولای توست ابن حسام من که باشم ای تو را مولا و چاکر آفتاب
اندر آن ساعت که خلقان جمله سرمستان شوند ز آب خشک آید برون چون آتش تر آفتاب
صورت تکویر بر شمس منور برکشند همچو آتش گرم سازد صحن اغبر آفتاب
در پناه دولتت دارم امید سایه ای چون بتابد گرم بر صحرای محشر آفتاب

(نقل از «دیوان ابن حسام خوسفی» نسخه خطی مرحوم بیات- با حذف برخی ابیات.

ص: ۴۱

نور الدین عبد الرحمن جامی بزرگترین شاعر عهد تیموری است. تولدش در خرگرد جام و تحصیلاتش در هرات و سمرقند صورت گرفت. وی در سلک رؤسای طریقه نقشبندی و به خلافت نقشبندیان درآمد.

جامی شاعر و عارف و محقق بزرگ عهد خود و صاحب آثار نظم و نثر پارسی و عربی است؛ از جمله: هفت اورنگ، شامل هفت مثنوی و قصاید و غزلیات و مرائی و ترکیب بندها و ترجیعات است.

از آثار منثور وی نفحات الانس، لوایح، اشعه اللمعات و بهارستان می باشد.

جامی در سال ۸۹۸ چشم از جهان فرو بست.

تو قبله دعایی

(۱)

اصبحت زایرا لک یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف

تو قبله دعایی و اهل نیاز را روی امید سوی تو باشد ز هر طرف

می بوسم آستانه قصر جلال تو در دیده اشک عذر ز تقصیر ما سلف

گر پرده های چشم مرصع به گوهرم فرش حریم قبر تو گردد، زهی شرف!

خوشحالم از تلاقی خدام روضه ات باشد کنم تلافی عمری که شد تلف

رو کرده ام ز جمله اکناف سوی تو تا گیریم ز حادثه دهر در کنف

دارم توقع این که مثال رجای من یابد ز کلک فضل تو توقع لا تخف

مه بی کلف ندیده کسی وین عجب که هست خورشیدوار ماه جمال تویی کلف

بر روی عارفان ز تو مفتوح گشته است ابواب کنت کنت به مفتاح من عرف

جز گوهر ولای ترا پرورش نداد هر کس که با صفای درون زاد چون صدف

خِصْمٌ تُو سُوخْتِ دَر تَبِ تَبْتِ چُو بُو لَهَبِ نَادِيدِه اَز زِبَانُهُ قَهْرَتِ هِنُوَز تَفِ
نَسِبَتِ كَنْدِ گَانُ كَفِ جُوْدِ تَرَا بَه بَحْرِ اَز بَحْرِ جُوْدِ تُو نَشْنَا سَنْدِ غَيْرِ كَفِ
رَفْتِ اَز جِهَانِ كَسِي كِه نِه پِي بَرِ پِي تُو رَفْتِ لَبِ پَرِ نَفِيرِ يَا اِسْفَا دَلِ پَرِ اَز اِسْفِ
اَوْصَافِ آدَمِي نَبُوْدِ دَر مَخَالَفَتِ سَرِّ پَدَرِ كِه يَافْتِ ز فِرْزَنْدِ نَاخَلْفِ؟!
زَانِ پَايِه بَرْتَرِي تُو كِه كُنُه كَمَالِ تُو دَانْدِ شَدْنِ سِهَامِ خِيَالَاتِ رَا هَدْفِ
نَا جَنْسِ رَا چِه حُدِ كِه زَنْدِ لَافِ حَبِّ تُو اَو رَا بُوْدِ بَه جَانِبِ مَوْهَوْمِ خُودِ شَعْفِ
جَنْسِيَّتِ اِسْتِ عَشْقِ وَ مَوَالَاتِ رَا سَبَبِ حَاشَا كِه جَنْسِ گُوهرِ رَخْشَانِ بُوْدِ خَزَفِ
بَرِ كَشْفِ سَرِّ لَوْ كُشِفِ اَنْرَا كَجَاسْتِ دَسْتِ كَزِ پُوسْتِ پَا بَرُونِ نَنْهَادَسْتِ چُونِ كَشْفِ
جَامِي زِ آسْتَانِ تُو كَانْجَا پِي سَجُودِ هَرِ صَبِيحِ وَ شَامِ اَهْلِ صَفَا مِي كَشْنْدِ صَفِ
گَرْدِي بَه دِيدِه رُفْتِ وَ بَه جَيْبِ صَبَا نَهْفَتِ اَهْدِي اِلَى الْاِحْبَةِ اشْرَفِ التَّحْفِ

بابا فغانی شیرازی از شاعران قرن دهم هجری بود. فغانی علاوه بر شیراز مدتی نیز در تبریز زیست و اواخر عمر خود را در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) در خراسان به عزلت گذراند. فغانی با ذوق خاص و زبان ساده و نازکی خیال شیوه ای در غزل یافت که در قرن یازدهم و دوازدهم هجری پیروان بسیار پیدا کرد.

وفاتش به سال ۹۲۵ هجری اتفاق افتاد.

دیوانش چاپ شده است.

در مدینه علم رسول (صلی الله علیه و آله)

(۱)

باغ جهان و هرچه درین قصر نه درست یکسر طفیل حیدر و اولاد حیدرست
از جلوه جمال علی دارد آب و رنگ هر گل که در ریاض بقا سایه گستر است
مرآت دل که جلوه گر نور کبریاست از مهر روی شاه ولایت منورست
این روشنی که مهر دهد روز و ماه شب نور چراغ دولت شبیر و شبیرست
تسبیح بلبلان چمن هر صباح و شام حمد و ثنای قاضی باز و کبوترست
آئینه ضمیر منیرش مه تمام پروانه چراغ دلش مهر انورست
از ابر دست حیدر کزار قطره هاست آن دانه ها که حاصل این بحر اخضرست
لب تشنگان بادیه اشتیاق را مهرش بسوی چشمه تحقیق رهبرست
از تاب آفتاب قیامت چه اضطراب آنرا که سایه اسد الله بر سرست
باشد محیط خاطر دریا نثار او بحری که نظم معرفتش عقد گوهرست

ص: ۴۴

بر علم نه مجلد گردون بود محیط لوح دلش که حامل این چار دفتر است

بهر بیان گوهر توحید خامه اش پیوسته در محیط معانی شناورست

تا جبریل نادعلی بر نبی نخواند ظاهر نشد به خلق خدا کوچه مظهرست

کشف ضمیر و سیر مقامات و طیّ ارض بیرون ز گردش فلک و سیر اخترست

اسباب زیورش عمل و دانشست و بس آنرا که ترک زیور و اسباب زیور است

خوانده در مدینه علمش همی رسول دولت در آن سری که هواخواه این درست

ارض مقدّس نجف از طیب خلق او چون خاک کعبه آب رخ هفت کشورست

بهر عیار بوته گدازان کوی فقر مهر علی و آل چو گوگرد احمرست

ای صفدری که شعله برق حسام تو فتّاح رزم خندق و مفتاح خیبرست

از طاعت دو کون فزونتر نهاده اند فضلی که در محاربه عمرو و عتترست

سردفتر سپاه ظفر پیکر ترا حرف کتابه علم، الله اکبرست

دارد خدا میان تو و ابن عمّ تو سرّی که در میان کلیم و برادرست

یک ذره مهر روی تو در صورت عمل با صد هزار ساله عبادت برابرست

یابد ز نور صیقل مهر تو روشنی آینه دلی که ز عصیان مکدرست

نام تو بعد نام خدا و رسول اوست حرفی که بر کتابه این هفت منظرست

فراش آستان سراپرده ترا ز انجم گل چراغ و ز شب دود مجمرست

شاهها بگير دست فغانی و جمع ساز اجزای هستیش که پریشان و ابترست

او را چه حدّ لاف غلامی، ولی ز صدق خاک ره بلال و هواخواه قنبرست

چون صبح تا ز مهر رخت می زخم نفس لوح دلم چو خامه مشکین معطرست

هر بیت ازین قصیده که شمعیست دلفروز پروانه خلاصیم از هول محشرست

تا بر زبان خامهٔ ارباب علم و فضل تحریر نسبت عرض و بحث جوهرست

بعد از ادای نام خدا و رسول باد نام بزرگوار توکان سگه بر زرست.

ص: ۴۵

اهلی شیرازی (در گذشته به سال ۹۴۲ ه.ع.)

اهلی شیرازی در سرودن اشعار دشوار و معانی بلند مشهور است.

سخنش در عین اینکه همراه با صنایع شعری می باشد از رقت خیال و دقت در معانی نیز برخوردار است. مثنوی «سحر حلال» خود را در جواب «تجنیسات» و «مجمع البحرین» کاتبی به دو بحر و دو قافیه سروده است.

مثنوی دیگرش به نام «شمع و پروانه» تصویری از عشق پروانه و دلبریها و ناز و عتاب شمع است.

اهلی در دوران شاه اسمعیل صفوی و اوایل سلطنت شاه طهماسب می زیست.

وی به سال ۹۴۲ هجری در شیراز در گذشت و در جوار قبر حافظ به خاک سپرده شد.

دیوانش به چاپ رسیده است.

در منقبت شاه ولایت علی علیه السلام

(۱)

آن شهنشاهی که بحر لافتی را گوهر است شحنه دشت نجف شاه ولایت حیدر است

ذات پاک مرتضی را با کسی نسبت مکن زانکه این آب حیات از چشمه سار دیگر است

معنی قول «علیُّ بائِها» آسان بدان کاین سخن را صد جهان معنی به هر بابی در است

سر سبحانی که پنهانست در نادعلی هم به معنی مظهرش او هم به معنی مظهر است

در ارادت اولیا را منطق او موردست معجزات انبیا را مظهر او مصدر است

از فروغ روی او خورشید ذرات جهان هر یکی جام جم و آینه اسکندر است

هم شراب کوثر و هم آب خضر از لطف اوست آری آن نخل کرم هر جا بود بار آور است

پیرو شاه نجف شو گر به کوثر مایلی زانکه آن آب بقا را خضر راهش رهبر است

لَحْمُكَ لَحْمِی بَدَانِ وَ جِسْمُكَ جِسمِی بَخْوَانِ تا بدانی ذات حیدر از کدامین جوهر است

پا به دوش مصطفی بهر شکست بت نهاد پایه قدرش نگر کز هر دو عالم برتر است

۱- (*) کلیات اشعار مولانا اهل‌ی شیرازی، به کوشش حامد ربّانی، از انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۴۴ ش.

در شب جان باختن بر جای احمد تکیه کرد ز آنکه جای مصطفی هم مرتضی را درخور است
پیش لطفش هشت جنت وادی باشد سراب نزد قهرش هفت دوزخ توده خاکستر است
عالم علم نهان کاندر دبیرستان او تخته تعلیم طفلان قصه خیر و شر است
سینه ناپاک بد مهری که در جان و دلش جای شاهنشاه مردان نیست جای خنجر است
یا امیر المؤمنین آنی که گر گوید کسی نیست جز حبّ تو ایمان مؤمنان را باور است
هر که نبود میوه حبّ تو اش، چون چوب خشک آتشش باید زدن، گر خود همه عود تر است
خطبه بر نامت چو خواند بلبل روح القدس گلبن طوبی ز روی پایه چوب منبر است
بحر الطاف ترا دریای اخضر نیم موج بلکه هر یک قطره ئی از آن چو بحر اخضر است
ای چراغ شرع و شمع دین دلیل راه شو کاندرین ظلمت سرانور تو ما را رهبر است
کرد اهلی جان فدا بهر شهید کربلا وز «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» مزدش شراب کوثر است
گر حسودان همچو رو به دشمن جان و بند غم ندارد آنکه او را شیر یزدان رهبر است
سایه آل علی پاینده بادا کاین پناه سایبانی از برای آفتاب محشر است

محتشم کاشانی از شعرای اوایل دوران صفویّه است. بهترین اشعارش در مدایح و مرثیاتی خاندان رسالت (علیه السلام) می باشد. ترکیب بندی که شامل دوازده بند است و در رثاء حضرت سید الشهداء (علیه السلام) و واقعه جانسوز کربلاست از شهرت خاصی برخوردار است. دیوان قصاید و غزلیاتش شامل «جامع اللطایف» و «نقل عشاق» است. وفات محتشم به سال ۹۹۶ هجری اتفاق افتاد. دیوانش چاپ شده است.

در منقبت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (علیه السلام)

(۱)

ای نثار شام گیسویت خراج مصر و شام هندوی خال ترا صد یوسف مصری غلام
چهره ات افروخته ماه درخشان را عذار جلوه ات آموخته کبک خرامان را حرام
کاکلت بر آفتاب از ساحری افکنده ظل سنبلت بر روی آب از جادویی گسترده دام
طوبی از قدت پیایی می کند رفتار کسب طوطی از لعلت دمام می کند گفتار وام
گل به بویت گر چه می باشد، نمی باشد بسی مه به رویت گر چه می ماند، نمی ماند تمام
گر نسازم سر فدایت بر تو خون من حلال و نمیرم در هوایت زندگی بر من حرام
شاه خوبانی چو جولان می کنی بر پشت زین ماه تابانی چو طالع می شوی از طرف بام
یافتم دی رخصت طوف ریاض عارضش زد صبا زان گلستان بوی بهشتم بر مشام
بر لب آن چشمه از خالش نشسته هندویی چون سواد دیده مردم به عین احترام
غیرتم زد در دل آتش کز چه باشد بی سبب هندوی شیرین مذاق از دلبر ما تلخکام

ص: ۴۸

خواستم منعش کنم ناگاه عقل دوربین بانگ بر من زد که ای در نکته دانی ناتمام
هندویی کز زیرکی و مقبلی رضوان صفت گشته کوثر را حفیظ و کرده جنت را مقام
خود نمی گوئی که خواهد بود ای ناقص خرد جز غلام شاه انجم چاکر کیوان غلام
سرور فرخ رخ عادل دل دلدل سوار قسور جنگ آور اژدر در لیث انتقام
حیدر صفدر که در رزم از تن شیر فلک جان برآرد چون برآرد تیغ خونریز از نیام
ساقی کوثر که تا ساقی نگرده در بهشت انبیا را ز آب کوثر نخواهد گشت کام
فاتح خیبر که گر بودی زمین را حلقه ای در زمان کندی و افکندی درین فیروزه بام
قاتل عنتر که بریکران چو می گردد سوار می فرستد خصم را سوی عدم در نیم گام
خواجه قنبر که هندوی کمیتش ماه را خوانده چون کیوان غلام خویش بدرش کرده نام
داور محشر که تا ذاتش نگرده ملتفت بر خلائق جنت و دوزخ نیابد انقسام
ابن عم مصطفی بحر السخا بدر الدجی اصل و نسل بولبشر خیر البشر کهف الانام
از تقدّم در امور مؤمنان نعم الامیر وز تقدّس در صلوه قدسیان نعم الامام
پشت عصیان را به دیوار عطایش اعتماد دست طاعت را به دامن قبولش اعتصام
گر نبود صیقل شمشیر برق آیین وی می گرفت آیین اسلام را زنگ ظلام
آب دریا موج بر گردون زدی گر یافتی قطره ای از لجه قدر تو با وی انضمام
ای مقالت مثل ما قال النبی خیر المقال وی کلامت بعد قرآن مبین خیر الکلام
من کجا و مدحت معجز کلامی همچو تو خاصه با این شعر بی پرگار و نظم بی نظام
سویت این ابیات سست آورده و شرمنده ام ز آنکه معلوم است نزد جوهری قدر رخام
لیک می خواهم به یمن مدحت پیدا شود در کلام محتشم ای شاه گردون احتشام
مدعا چون عرض شد ساکت شو ای دل تا کنم اختیار اختصار و ابتدای اختتام

تا درین دیرینه دیر از سیر سلطان نجوم نور روز و ظلمت شب را بود ثبت و دوام
روز احباب تو نورانی الی یوم الحساب (۸۷) روز اعدای تو ظلمانی الی یوم القیام

ص: ۴۹

ملک الشعرا محمد طالب آملی از شاعران قرن یازدهم هجری است.

آغاز زندگی را در مازندران گذراند و در همان دیار به سرودن شعر پرداخت.

سپس به کاشان و مرو رفت و پس از چندی روی به هند نهاد و در دربار جهانگیر سمت ملک الشعرا پی یافت. طالب آملی در عهد جوانی چشم از جهان فرو بست. طالب طبعی قوی دارد و از لحاظ لفظ و معنی استادی نشان داده است. تشبیهات و ترکیبات تازه همراه با خیال پردازیهای دقیق در اشعارش دیده می شود. وی علاوه بر دیوان، منظومه ای به بحر متقارب موسوم به «جهانگیرنامه» سروده است. دیوانش چاپ شده است.

قصیده در مدح مولای متقیان علی (علیه السلام)

(۱)

سحر که بر مژه افروختم چراغ نگاه به دست شعله شکستم کلاه گوشه آه

بیا که بی چمن عارضت مشبک شد نقاب دیده صبرم ز گاهگاه نگاه

به یاد وصل تو گر قفل دیده بگشایم عجب که از مژه ام بحر بگذرد به شناه

ز اشتیاق نمک پاشی لب هر دم تراود از جگرم زخمهای مرهم کاه

به دامن جگرم ریز تا به کی داری نهال قامت مژگان ز بار عمر دو تاه

ز بس نگه جگر آلوده زاده از چشمم ز دامن مژه ام لعل پوش رسته نگاه

عجب ندارم گر شاهد خیال ترا ز داغ زار دل تنگ من بود اکراه

بلی چه ذوق رسد طبع شوخ یوسف را ز سیر لاله سیراب در نشیمن چاه

ز فیض درد تو آه محبت آلودم به کشت زار فلک سبز کرد مهر گیاه

جبین بخت مرا خاکروب هر درگاه زمانه ساخت که روی زمانه باد سیاه

ص: ۵۰

سیاه بودن شامم پس از دمیدن صبح نبوده از اثر جلوه های بخت سیاه
به نوش خانه پریش روزگار ندید لبم حلاوت یک زهر خند خاطرخواه
گره ز گوشه ابروی خاطر مگشود مگر به یاد زمین بوس شاه عرش سپاه
ضیای دیده دانش، صفای سینه عقل فروغ ناصیه دین علی ولی الله
همان که سلسله شاهدان قدسی را عبیر بو کند از خاکروبی درگاه
همان که فخر کنان ز آستان او رو بند مقدسان فلک با جباه، گرد جباه
همانکه یوسف رایش چو پرتو اندازد به سینه ای که دهد تیرگی به سینه چاه
چنان شود که بر این نیل بر که نصب کنند به دست شعشعه فواره های نور از آه
هوا ز فیضش گر بهره ور شود شاید که خون شعله فرو ریزد از عروق گیاه
ز فیض مقدم او خاک آنقدر بالذ که خاکیان ز ته عرش بگذرند دو تاه
چو عدل او کند امداد عاجزان، شاید که پوستین ز تن شیر نر کند روباه
کنون که جنبش ابروی شاهد عفوش اشارت نیست به تعظیم نامه های سیاه
شها منم که نه شادابی سخن دارم، طبیعتی که گل آرد برون ز آتشگاه
دم سواد فشارم عروق معنی را ز بیم آنکه نروید ز جیب صفحه گیاه
گهی که دعوی سبحانیم بجوش آید ز طبع و ناطقه آرم دو دلپذیر گواه
خموش (طالب) زین نغمه ها تفاخر بس بر آرد دست دعا بر در حریم اله
همیشه تا نبود تشنگان بادیه را زبان دل مترنم بغیر حرف میاه
مرا که تشنه لب خاکبوس در گاهم همیشه ورد زبان باد خاک در گه شاه

میرزا محمد علی صائب (۱۰۱۶-۱۰۸۱ هـ) در اصفهان ولادت یافت.

صائب از اعقاب شمس الدین محمد شیرین مغربی تبریزی است و پدرش نیز از تاجران تبریزی اصفهان است و به همین جهت به صائب تبریزی شهرت یافت. صائب پس از تحصیلات و کسب فنون شاعری، مورد علاقه شاه عباس قرار گرفت و در عهد سلطنت شاهجهان به هند رفت و چندی بعد به ایران بازگشت و سمت ملک الشعرائی شاه عباس ثانی یافت.

صائب در غزل از استادان مسلم است و شیوه خاصش تمثیل و مضمون آفرینی است. این قصیده را در وصف کعبه، زادگاه علی (علیه السلام) و مناقب آن حضرت سروده است.

بهترین خلق بعد از بهترین انبیاء

(۱)

ای سواد عنبرین فامت سوید ای زمین مغز خاک از نکهت مشکین لبانت نافه چین
موجه ای از ریگ صحرایت صراط المستقیم رشته ای از تار و پود جامه ات جبل المیتین
در بیابان طلب یک العطش گوی تو خضر در حریم قدس یک پروانه ات روح الامین
مصرع برجسته دیوان موجودات را از حجر اینک نشان انتخابت بر جبین
میهمانداری به الوانهای رحمت خلق را چون خلیل الله داری هر طرف صد خوشه چین
از ثبات مقدم خود عذرخواهی می کنی پای عصیان هر که را لغزید از اهل زمین
گرد فانوس تو گشتن کار هر پروانه نیست نقش دیوار است اینجا شهر روح الامین
تا ز دامن گیریت کوتاه نماند هیچ دست می کشی چون پرتو خورشید دامن بر زمین
هر گنه کاری که زد بر دامن پاک تو دست گرد عصیان پاک کردی از رخس با آستین
ساغر لبریز رحمت را تو زمزم کرده ای چون به رحمت ننگری در سینه های آتشین؟

ص: ۵۲

انبیا چندین چه می کوشند در تعمیر تو گنج رحمت نیست گر در زیر دیوارت دفین
هست اسمعیل یک قربانی لاغر ترا کز نم خونش نکردی لاله گون روی زمین
گر زبان ناودانت چون قلم می داشت شق پاک می شد از غبار معصیت روی زمین
ایمنند از آتش دوزخ پرستاران تو حق گزاری شیوه تست ای بهشت راستین
غفلت و نسیان ندارد بر مقیمان تو دست برنچیند دانه بی ذکر مرغی از زمین
هیچکس ناخوانده نتواند به بزم آمدن چون در رحمت نداری گر چه دربان در کمین
هیچ تعریفی تر از این به نمی دانم که شد در تو پیدا گوهر پاک امیر المؤمنین
بهترین خلق بعد از بهترین انبیا ابن عم مصطفی داماد خیر المرسلین
تا نگرداند نظر حیدر نگردد آسمان تا نگوید یا علی گردون نخیزد از زمین
نقطه بسم الهی دیوان موجودات را در سواد تست علم اولین و آخرین
شهر رفعت بود هر حرفی از دیوان تو این دو شهر برد عیسی را به چرخ چارمین
سرفراز از اول نام تو عرش ذو الجلال روشن از خورشید رویت نرگس عین الیقین
چون لباس کعبه بر اندام بت زبینه نیست جز تو بر شخص دگر نام امیر المؤمنین

محمد رفیع بن عبد الکریم درمیانی شاعری توانا و مردی محتشم و کریم و والا-همیت و عرفان مسلک بوده است. وی در «درمیان» قهستان، از بخشهای فعلی شهرستان بیرجند ولادت یافت. از آثار و اشعارش برمی آید که شاعر از علوم متداول زمان و دانشهای اسلامی معمول روزگار بهره فراوان داشته است. وی در قصاید و قطعات و غزلیات و رباعیاتش از ترک تعلق و ایثار و گذشت سخن گفته. دوران عمرش که ظاهراً بیش از شصت سال نبوده با یکی از پرآشوب ترین دورانهای تاریخ ایران مواجه است. دیوان اشعارش بر اساس قدیمترین دستنویس موجود اخیراً به چاپ رسیده است.

قائم مقام احمد و محمود کردگار

(۱)*

مقبول «انت منی» و ممدوح «هل اتی» قایل به قول کو کشف و دافع مضار

زوج بتول و ابن عم حضرت رسول قائم مقام احمد و محمود کردگار

خیبرگشا و قافله سالار دین حق مالک رقاب قنبر و دارای ذو الفقار

خورشید را چه حدّ که زند لاف روشنی جایی که گشته سایه او مطلع النهار

در روضه اش که قبله ارباب حاجت است در درگهش که هست مطاف امیدوار،

از بس بود هجوم ملک بهر خاک بوس گشته در آن ز بال ملک فرش استوار

گیرند قدسیان ز هوا بهر میمنت خیزد اگر ز تحت قدم اندر آن غبار

جایی که گشت دوش نبی نقش مقدمش کلک مرا چه حد که شود منقبت نگار

از پرتو عنایت اشراق منظرش گردیده است گوهر خورشید آبدار

حزمش اگر به آتش سوزان امان دهد شاید که مشتعل نشود شعله از شرار

ص: ۵۴

قهرش اگر به صورت شیر آورد خطاب در لحظه می کند تن بدخواه را فگار
حفظش اگر به گله دوران شود محیط شاید که گوسفند کند گرگ را شکار
از خشم او بود شرری صرصر خزان از لطف او بود اثری نشاء بهار
از خامه یی که شرح صفاتش رقم کند نبود عجب که بارد اگر نافه تبار
از بهر آن که وصف کمال تو می کند گردیده است نقد سخن کامل العیار
هر روزه آفتاب ز مشرق علم کشد با صد هزار نور و درخشانی عذار
در روضه اش ز پرتو انوار ایزدی بیند طلوع کرده چو او هر طرف هزار
پس ز آمدن شود خجل و منفعل صفت در دم کند زوال و رود سوی کوهسار
گر نیست منفعل ز ضیای خود آفتاب از بهر چیست روی به دیوار و شرمسار
چون بحر نعت و منقبت بی کران بود کی می کند خیال منی اندر آن گذار
جایی که آفتاب مقالان شوند لال خود ذره را چه حدّ که کند دعوی آشکار
لیکن چو از سپهر ستمگر دلم پر است پر درد گشته سینه ام از جور روزگار
خواهم که لطف عام تو مرهم نهم شود پس گیرد انتقام من از وی به ذو الفقار
شاهها قسم به وحدت آن صانعی که هست اندر حریم معرفتش فکرها فگار
آن گه که آب روی نبی خاتم رسل کابر شفاعتش برد از جبهه ها غبار
آن گه به رشحه یی که تویی ساقی اش مدام کز یک نمش فرو شکند آتش خمار
کاین آرزو همیشه بود در دلم مقیم کز بهر خاک بوس کنم رحلت اختیار
در روضه ات که کعبه سیه پوش هجر اوست هر دم کنم به خویشتن این مطلع آشکار
در درگهت که غیرت باب الجنان بود اتم به سر که سازم از آن تاج افتخار
در صحن آستانه قدس آشیانه ات بار دگر شوم ز ترم سخن گزار

کشتی شکستگان محیط گناه را لطفت به نیم جذبه رساند به اعتبار

شاهان منم که در ره مدح و ثنای تو گردیده ام به توسن نطق و بیان سوار

افتاده ام به بحر معاصی حباب وار دست من است «لامع» و دامان هشت و چار

از حدّ گذشت طول و زهم بگسلد کلام از بهر اختتام دو دست دعا برآر

سرسبز باد باغ مراد موافقت چندان که هست رشک خزان رونق بهار

ص: ۵۵

بی توشه باد راه امید مخالفت تا هست مطلب دل عاشق وصال یار

(**) مطلع و بخش اول قصیده که حاوی «بث الشکوی» است؛ حذف شد.

ص: ۵۶

شیخ محمد علی لاهیجی اصفهانی از اولاد شیخ زاهد گیلانی است.

وی در سال ۱۱۰۳ هجری در اصفهان ولادت یافت. در حمله افغانان به آن دیار از اصفهان هجرت کرد و چندی در بلاد ایران و عراق و حجاز سفر کرد و عاقبت به هند رفت و در همان جا مقیم شد. حزین در بنارس هند وفات کرد. آثارش عبارتند از: تذکره حزین، تاریخ حزین و دیوان اشعار که در چهار قسمت مدون شده است. غزلیاتش لطیف و سخن وی به سادگی مقرون است. سبک شاعری اش بین مکتب شاعران قدیم و شیوه هندی می باشد. دیوان اشعارش چاپ شده است.

وصف نور یزدان علی (علیه السلام)

(۱)

غم چو در سینه لنگر اندازد دیده در موج خون در اندازد

هوس توبه تا به کی در عشق عقل بی مغز در سر اندازد

نشود خشک دامن تر من گر به خورشید محشر اندازد

غم گران گشته است ناله کجاست تا غبارم به صرصر اندازد

مدتی دست داشتم بر دل عاشقی تا چه در سر اندازد

ترسم اکنون ز تنگنای دلم صبر را رخت بر در اندازد

نه حریف سپهر کج نقشم قرعه بر نام دیگر اندازد

این دغل پیشه تا به کی هر دم کعبتینی به ششدر اندازد

از که نالم که خوی خیره مرا زنده در کام اژدر اندازد

دیده غماز گشته می ترسم اشکم از چشم دلبر اندازد

ص: ۵۷

عشق کو کز میان خوف و رجا کار دل را به داور اندازد
نور یزدان علی که بر فرقم سایه ذره پرور اندازد
آن خلیل آیتی که خار رهش گل به دامان آذر اندازد
آن مسیحا عبارتی که ز نطق مرده را روح در بر اندازد
آن سلیمان شهامتی که به عدل صلح باز و کبوتر اندازد
آن محیط کرم که یاد کفش سینه در موج کوثر اندازد
آن سپهر شرف که پایه او سایه بر مهر انور اندازد
بحر را لطمه کف جودش چون خس و خار در بر اندازد
گرد دامان پارسایی او مستی از چشم عبهر اندازد
چون یکی ذره همّتش، گیتی پیش خورشید خاور اندازد
گر بیابد شراک نعلش حور جای زلف معنیر اندازد
دم جانبخش خلق او از رشک بوی گل را به بستر اندازد
رای او چون علم زند، گردون پرده بر نور خاور اندازد
گر کند تکیه بر حمایت او عَرَض از خویش، جوهر اندازد
غلغل ذکر زائران درش لرزه بر قصر قیصر اندازد

چون لوای ظفر برافرازد سایه بر هفت اختر اندازد
برق رمحش به نیستان چو جهد ناخن از کف، غضنفر اندازد
زور سر پنجه دلالت او رعشه در حصن خیبر اندازد
عکس تیغش کند چو جلوه گری چشم آینه جوهر اندازد

چون نشینم خمش که مدحت تو آتش شوق در سر اندازد

خارخار ستایش تو مرا بر رگ و ریشه نشتر اندازد

گرم مدح تو چون شود نفسم عود و عنبر به مجمر اندازد

صیت جاه من از گدایی تو نام جم از جهان براندازد

بر درت دست بی نیازی من خاک در کاسه خور اندازد

ص: ۵۸

جانفزا مدحت که آب بقاست موجه در جوی مسطر اندازد

زیر پایم قضا به دولت تو اطلس چرخ اخضر اندازد

شرمگین از قصور خود نشوم عفت ار سایه بر سر اندازد

با ولای تو جام تلخ اجل کام جان را به شکر اندازد

چشم دارم که خاک در گاهت سر مه داری به منظر اندازد

زر و سیم و گهر، عنایت تو می نخواهم به چاکر اندازد

صله مدح گوشه نظری به «حزین» ثناگر اندازد

ص: ۵۹

محمد عاشق اصفهانی در سال ۱۱۱۱ هجری متولد شد و به سال ۱۱۸۱ هجری در اصفهان جهان را بدرود گفت. عاشق از شاعرانی است که با طرز شاعری معروف به سبک «اصفهانی» یا «هندی» به مخالفت برخاست و طرفدار شاعرانی شد که به «سبک بازگشت» یعنی احیاء شیوه شاعران قدیم خراسان و عراق معتقد بودند. عاشق در شیوه غزلسرایی نیز پیرو شاعران قرن هفتم و هشتم هجری است.

دیوان اشعارش چاپ شده است.

در مدح امیر مؤمنان علی علیه السلام

(۱)

در زیر زلف، روی تو بیند گر آفتاب بی پرده جلوه گر نشود دیگر آفتاب
روزی که در درون دل من در آمدی بیرون نکرده بود سر از خاور آفتاب
بی پرده وقت صبح بیا بر کنار بام تا باز پس کشد سر از این منظر آفتاب
باور ز بخت تیره ندارم وصال تو آری کسی به شب نکند باور آفتاب
من تیره روز گشتم و ناسور زخم دل تا شد ترا مصاحب مشک تر آفتاب
قد تو سرو و زلف تو سایه، رخ تو مهر سایه به پای سرو و ترا بر سر آفتاب
انصاف اگر ترازوی عدل آورد به کف باشد ز ذره پیش رخت کمتر آفتاب
جز زلف و کاکلت که ز سایه دهد نشان از پای تا سر تو بود یکسر آفتاب
در محفلی که شمع رخت جلوه می کند پروانه وار می زند آنجا پر آفتاب
این دل نبود قابل فیضی و گرنه ساخت از ریزه های سنگ بسی گوهر آفتاب

ص: ۶۰

هر روز می نهد به زمین روی تابناک گویا به بوی عاطفت داور آفتاب
جویای کوی کیست که در طی این بروج هر روز می رود به ره دیگر آفتاب
تاره برد به خاک دَرِ شَحْنَهٔ نجف گردد در آسمان ز پی رهبر آفتاب
زین گونه بر سپهر بر آمد از اینکه داشت بر جبهه داغ بندگی حیدر آفتاب
بس تفته است و سوخته چندان عجب مدار افتد اگر به پای شه کوثر آفتاب
آن سروری که بهر نمازش ز باختر آورد باز معجز پیغمبر آفتاب
آن صفدری که کسب ظفر تا کند ازو، شاید به مَهْجَهٔ علمش پیکر آفتاب
لرزد به خود هنوز برین قلعهٔ بلند ز آندم که کُند شاه در از خیر، آفتاب
ای موکب جلال تو بر چرخ گرم سیر در آن میانه از همه واپس تر آفتاب
هم نوح و هم سفینه تویی در ولای تو در بحر آبگون فکند مِعْبَر آفتاب
ماند از برای پاس ادب حضرت تو را در زینۀ چهارم این منبر آفتاب
جز مدحت جلال تو حرف دگر نیافت گردید پای تا سر این دفتر آفتاب
تو آفتاب دینی و اصحاب چون نجوم نور ستاره را چه کند کس در آفتاب
رای تو گر سپاه کشد بر فلک شود هر ذره ات ز گرد ره لشکر آفتاب
در سایهٔ لوای تو شاید که جا کند خواهد پناه اگر به صف محشر آفتاب
رأیت اگر سکون فلک اقتضا کند بر زورق سپهر شود لنگر آفتاب
در روضهٔ تو عود بر آتش مگر نهد چون خادمان نهاده به سر مجمر آفتاب
ای آمده به خدمت تو همچو بندگان گاهی ز باختر گهی از خاور آفتاب
یکذره التفات تو کافی بود مرا ای بندگان جاه ترا کمتر آفتاب
در هر دو عالم به نوائی رسان ز لطف بر نیک و بد چو هست ضیا گستر آفتاب

تا انقضای گردش این چرخ نیل فام در صبح احمر آید و شام اصفر آفتاب
روی عدوت زرد و رخ دوستان تو سرخ از فرح چنانچه به صبح اندر آفتاب

ص: ۶۱

سید احمد هاتف اصفهانی از سادات حسینی است. هاتف در نیمه اول قرن دوازدهم در شهر اصفهان ولادت یافت، وی از شاعرانی است که در احیاء سبک شاعران قدیم مؤثر بوده است. هاتف در زبان فارسی و عربی و در علم طب دست داشت. دیوان اشعارش که شامل قصاید و غزلیات و ترجیع بند معروف اوست، چاپ شده است.

امیر المؤمنین حیدر علی عالی (علیه السلام)

(۱)

نسیم صبح عنبر بیز شد بر توده غبرا زمین سبز نسرين خیز شد چون گنبد خضرا
ز فیض ابر آزاری زمین مرده شد زنده ز لطف باد نوروزی جهان پیر شد برنا
صبا پر کرد در گلزار دامان از گل سوری هوا آکنده در جیب و گریبان عنبر سارا
عبیر آمیخت از گیسوی مشکین سنبل پرچین گلاب افشانند بر چشم خمارین نرگس شهلا
چنار افراخت قد بندگی صبح و کف طاعت گشود از بهر حاجت پیش دادار جهان آرا
پس آنگه در جوانان گلستان کرد نظاره نهان از نارون پرسید کای پیر چمن پیرا
چرا گل چاک زد پیراهن ناموس و با بلبل میان انجمن دم‌ساز شد با ساغر و مینا
نینی سرو پا برجای را کازاد خوانندش که با اطفال می رقصد میان باغ بر یک پا
پریشان گیسوی شمشاد و افشان طره سنبل نه از نامحرمان شرم و نه از بیگانگان پروا
به پاسخ نارون گفتش کز اطفال چمن بگذر که امروز امهات از شوق در رقصند با آبا

ص: ۶۲

همایون روز نوروز است امروز به فیروزی بر اورنگ خلافت کرده شاه لافتی مأوا

شهنشاه غضنفر فر پلنگ آویز اژدر در امیر المؤمنین حیدر علی عالی اعلا

به رتبت ساقی کوثر به مردی فاتح خیبر به نسبت صهر پیغمبر ولی والی والا

ولی حضرت عزت، قسیم دوزخ و جنت قوام مذهب و ملت نظام الدین و الدنیا

از آتش عقل در گوهر شمارد جفت پیغمبر که بی چون است و بی انباز آن یکتای بی همتا

زهی مقصود اصلی از وجود آدم و حوا غرض ذات همایون تو از دنیا و مافیها

رخ از خواب عدم ناشسته بود آدم که فرق تو مکمل شد به تاج لافتی و افسر لولا

شد از دستت قوی دین خدا آیین پیغمبر شکست از بازویت مقدار لات و عزت عزا

نگشتی گر طراز گلشن دین سرو بالایت ندیدی تا ابد بالای لاپیرایه الا

در آن روز سلامت سوز کز خون یلان گردد چو روی لیلی و دامان مجنون لاله گون صحرا

کمان بر گوشه بر بندد گره چون ابروی لیلی علم بگشاید از پرچم گره چون طره سلمی

ز آشوب زمین و ز گیر و دار پر دلان افتد بد انسان آسمان را لرزه بر تن رعشه بر اعضا

که پیچد بزه را بر پای، حبل کفه میزان درافتد گاو را بر شاخ، بند ترکش جوزا

یکی با فتح همبازی یکی با مرگ هم بالین یکی را اژدها بر کف یکی در کام اژدها

کنی چون عزم رزم خصم جبریل امین دردم کشد پیش رخت رختی زمین پوی و فلک پیما

سر افلیت روان از راست میکالت دوان از چپ ملایک لافتی خوانان بر نندت تا صف هیجا

به دستی تیغ چون آب و به دستی رمح چون آتش برانگیزی تکاور دلدل هامون نورد از جا

عیان در آتش رمح تو ثعبان های برق افشان نهان از آب شمشیر تو دریا های طوفان زا

اگر حلم خداوندی نیاویزد به بازویت چو یازی دست سوی تیغ و تازی بر صف اعدا

ز برق ذو الفقارت خرمن هستی چنان سوزد که جاننداری نگردد تا قیامت در جهان پیدا

ز خاک آستان و گرد نعلینت کند رضوان عبیر سنبل غلمان و کحل نرگس حورا

ز افعال و صفات و ذات آگه نیستم لیکن توئی دانم امام خلق بعد از مصطفی حقا

به هر کس غیر تو نام امام، الحق بدان ماند که بر گوساله زرین خطاب ربنا الاعلی

من و اندیشه مدح تو باد ازین هوس شرمم چسان پرد مگس جائی که ریزد بال و پر عنقا

ص: ۶۳

به ادنی پایه مهر و ثنایت کی رسد گر چه به رتبت بگذرد نثر از ثریا شعر از شعرا

چه خیزد از من و از مدح من ای خالق گیتی به مدح تو فراز عرش و کرسی از ازل گویا

کلام الله مدیح تست و جبریل امین رافع پیمبر راوی و مدّاح ذات خالق یکتا

بود مقصود من زاین یک دو بیت اظهار این مطلب که داند دوست با دشمن چه در دنیا چه در عقبی

تو و اولاد امجاد کرام تست هاتف را امام و پیشوا و مقتدا و شافع و مولا

پی بازار فردای قیامت جز ولای تو متاعی نیست در دستم منم آن روز و این کالا

نپندارم که فردای قیامت تیره گون گردد محبان تو را از دود آتش غزه غوا

قسیم دوزخ و جنت توئی در عرصه محشر غلامان تو را اندیشه دوزخ بود؟ حاشا

آلا! پیوسته تا احبات را از شوق می گردد ز دیدار رخ احباب روشن دیده بینا

محبان تو را روشن ز رویت دیده حق بین حسودان تو را بی بهره زان رخ، دیده اعمی

ملا محمد باقر متخلص به «صحبت» از لار فارس است. صحبت در آغاز زندگی برای کسب دانش و کمال به شیراز آمد و به علت هوش سرشار و حافظه قوی در دانش و معرفت به مرتبه بلندی رسید و در علوم متداول زمان سرآمد شد، سپس به زادگاه خود لار برگشت و به رسیدگی امور شرعی مردم آن دیار پرداخت. صحبت لاری در پایان عمر کور شد. در دیوان اشعارش که چاپ شده علاوه بر قصاید، غزلیات و مثنویهایی نیز آمده است.

بخشده خاتم، علی (علیه السلام)

(۱)

هی هی گلست این کاینچنین سر خوش به بازار آمده یا سرخ رو ترکی ز چین با فرّ فرخار آمده

گل بسته از هر سوره گلزار چون آتشکده گلبانگ ناژ مؤصده بر گنبد نار آمده

فصل بهاران شد هلا، ای عندلیب مبتلا اینک عروست بر ملا، خندان به گلزار آمده

بلبل منال ای بی ادب وز جور گل بر بند لب بر گوی نرگس را سبب چنود که بیمار آمده

بلبل ز یکسو از شعف دارد نوای چنگ و دف لحن چکاوک یک طرف با صوت مزمار آمده

آواز رعد است آنچنان زهره شکاف و جانستان یا شیر حق نعره زنان در رزم کفار آمده

آن ناوک شست خدا شیر زبردست خدا ساقی سرمست خداکش ما سوی عار آمده

شاهنشاه عالم علی بخشنده خاتم علی (علیه السلام) فخر بنی آدم علی کز بدو سالار آمده

رایت فراز تیغ زن مرحب کش و حارث فکن خندق چه و خیر شکن کش نعت کزار آمده

شیر فلک در چنگ او چنگ پلنگ آونگ او ببر بیان ز آهنک او مسکین به زنهار آمده

ص: ۶۵

یک مدح او بی چند و چون: السابقون السابقون یک هجو آن خصم زبون: النار للعار آمده
سلمان مسلمان از دمش بوذر یکی رشح ازیمش قربان خاک مقدمش مقداد و عمار آمده
شاه غضنفر فر علی ضرغام اژدر در علی قمقام موج آور علی صمصام پیکار آمده
قول سلونی ورد او روح الامین شاگرد او، پروانه وش بر گرد او میکال طیار آمده
هر ساعت اندر محضری بگشوده از دانش دری نابرده بر زانو سری کشف اسرار آمده
گاه سخن گوهر فشان وز خم غیبی می کشان نهج البلاغه یک نشان زان لعل دُربار آمده
هم ناکثان از وی خجل هم قاسطان زو منفعل هم مارقان چون خر بگل نادم ز انکار آمده
آسوده خاک نجف، فخر سلف دُخر خلف کش با صد انعام و تحف، پیغام جبار آمده
آنکه از مدینه محترم در موت آن فخر عجم سوی مداین صبحدم یک گام بردار آمده
تا ذو الفقار آهیخت کش تسخیر شد روم و حبش باج و خراجش کوه وش از چین و بلغار آمده
اندر بهشت هشت تو با گر و فروهای وهو پزد به بال عزا و جعفر که طیار آمده
دلqیش بر تن سالیان لیفی ز خرما بر میان پیشش پرند و پرنیان کم وزن و مقدار آمده
قوتش یکی قرص جوین نایخته گشته عجین گلشکر و شهد انگبین در ذوق او خار آمده
در مدح شاه دادگر روید ز طبعم نیشکر طوطی ز خوزستان مگر شکر به منقار آمده
از قابلیت عاریم اما به مدحش جاریم در نعت او پنداریم روح القدس یار آمده
صحبت زهی شیرین لبی در مدحت نفس نبی غزه مشوکش در نبی او صاف بسیار آمده
گستاخی از حد می بری بالاتر از خود می پری آسان میدان مدحتگری کاین کار دشوار آمده
دُر سفتی اکنون ختم کن بر خود درودش حتم کن اعدای او را شتم کن کاعداش غدار آمده
حمد خدای آسمان کین نامه عالی بیان ز اعجاز آن فخر زمان چون دُر شهوار آمده
روزی که خیزد ماجرا پرسند از چون و چرا این یک قصیده بس مرا از جمله اشعار آمده

تا نار سوزد خار و خس تا باد خیزد خوش نفس تا آب نالد چون جرس تا خاک ستار آمده

بادت هواخواه دری با آبروی افسری جای عدوت از گمرهی فی اسفل النار آمده

ص: ۶۶

میرزا محمد شفیع وصال معروف به «میرزا کوچک» از شاعران معروف در اوایل دوره قاجاری است. وی در دوره جوانی مدتی سرگرم تحصیل ادب و خط و هنرهای زیبا و سیر در مقامات عرفانی بود. آثارش علاوه بر دیوان، مثنویهای «بزم وصال» و «تکمله فرهاد و شیرین وحشی بافقی» است.

پسران وصال: وقار، حکیم، داوری، فرهنگ، توحید و یزدانی، همه از هنرمندان و شاعران زمان خود بوده اند. دیوانش چاپ شده است.

در مدح شیر یزدان علی بن ابیطالب علیه السلام

(۱)

ای برده آسمان ز تو رفعت به التماس وز سایه تو جسته لباسی به التباس
از شمس تو شمس، ضیا کرده اکتساب وز شرفه تو ماه شرف کرده اقتباس
مسمار کوب کنگره ات را فلک چو دید زو کدیه کرد نثره و پروین به التماس
وهم از تو بر شدن نتواند به پای جهد زان رفعت ترا به فلک می کند قیاس
از نور قبه تو پذیرفته روشنی آینه سپهر به آیین انعکاس
با گنبدت سبیکه خورشید ناقص است چون پیش سیم، زببق و چون نزد زر، نحاس
می خواست آسمان به رواق کند نظر گفتش خرد نخست کله را بدار پاس
ز انسان که با خدای خداوند کار تو شد مشتبه به طایفه ناخدا شناس
تو مشتبه به عرشی و این خود بعید نیست آری نه هر کجا غلط اندیش شد حواس
چون آهوایی که بگذرد از مرغزار شیر خور بگذرد به بام تو با وهم و با هراس

ص: ۶۷

گر مرغزار شیرت خوانم شگفت نیست کاندر تو خفته شیر خدا پیشوای ناس
داماد مصطفی و ولیّ خدا علی(علیه السلام) کاسلام شد ز نصرت تیغش قوی اساس
در جنگ خندق ار نشدی حامل لوا تا حشر داشت رایت اسلام انتکاس
یک تن خدانشناس به دشت اُحد نبود دین را نکردی ار دم شمشیرت احتراس
تیغش هلال عید ظفر شد به روز بدر ورنه عدو به کشته دین برده بود داس
با این همه ذلیل شد از عابدان عجل با این همه حقیر شد از شادمان کاس
آن کس که داشت رتبه هارونی ای دریغ کاید همی ز سامریش نهی لامساس
هر هرزه را چه زهره که زهرا طمع کند الا شهی که زهره به بامش کند تماس
تیغش که داس کشته اعدا لقب گرفت زان رو بود که کشته ایشان کند کداس
کوته نظر شناخته او را خدای از آنک نشناخته است پایه مرد خدانشناس
گردون روان به حکمش و نشگفت کان محیط هر سو به گردش آرد چونان هزار آس
بندد ز سیم چنبر مه قنبرش نطاق دارد ز جعد گیسوی شب دلدلش قطاس
خلقی به راحت از وی و ابلیس زشت نیز زیرا که در مثل ز دو راحت یکی است یاس

نام اصلی او «محمد رضا قلیخان» است و پس از کسب علوم و در آمدن به لباس روحانیت به «ملا محمد رضا» شهرت یافت. وی ۱۸ سال در عتبات عالیات از محضر استادانی بزرگ چون شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام بهره برد و پس از سفری به هند به زادگاه خود شیراز برگشت.

هما علاوه بر شاعری از هنر خطاطی نیز بهره مند بوده است. کلیات اشعار هما در دو مجلد چاپ شده است.

فی مناقب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب (علیه السلام)

(۱)

چون نجات هر دو عالم شد ولای مرتضی در دو عالم مگسل از دامان او دست ولا

ساقی کوثر امیر المؤمنین سالار کل سرور عالم ولی الله اعظم مرتضی

گوهر فطرت، امین دین، ولی کردگار هادی امت، امام حق، وصی مصطفی

گوهر تاج سلونی، ماه برج لو کشف تاج بخش شهریاران تاجدار انما

حصن اسلام از دم شمشیر او شد استوار آنچنان که کعبه از مولود او شد باصفا

تا به اقلیم ولایت زد قدم آن شهریار تا به دار الملک ایمان شد مکین آن پادشا

کیش اهریمن نهان شد دین یزدان آشکار دولت باطل سرآمد رایت حق شد پیا

دولت و اقبال جویی در ثنای او طلب روضه فردوس خواهی در حریم او بیا

طبع دریا بار او در بزم باشد آفتاب رُمح خصم او بار او در رزم باشد اژدها

آنکه چون شمشیر او بر فرق عمز و عبدود سود و سود از فخر فرق دین به عرش کبریا

ص: ۶۹

گر هنر بحر است طبع او بود بحر هنر ور سخا کانست دست او بود کان سخا
گر نبودی نور پاکش رهنمای راه خضر در بیابان کی شدی گمگشتگان را رهنما
عقل بی تأیید او گمراه باشد همچو غول شیر از شمشیر او روباه باشد در وَا
گر ز جَنّت پا کشد جَنّت بود دار المَحَن ور به دوزخ پا نهد دوزخ شود جَنّت سرا
دامن او گیر و ایمن باش از روز حساب بنده او باش و آزاد از دو عالم چون هما
دست گوهر بار او باشد به هنگام کرم تیغ بدعت سوز او باشد به هنگام غزا
آن یکی بحری که باشد موج او لعل و گهر این یکی ابری که باشد برق او مرگ و بلا
بی فروغ مِهَر او افلاک را نبود مدار بی نسیم لطف او فردوس را نبود صفا
روید الله فوق ایدیهم بخوان اندر نُبی تا بدانی دست راد او بود دست خدا
کیست دانی دادخواه خلق در روز حساب آنکه باشد در دو عالم گمراهان را رهنما
با ثنایش از عنا و رنج کی دارم هراس رنج با مهرش بود گنج و عنا باشد غنا
ای ز پا افتادگان را لطف عامت دستگیر دستگیر هر کجا افتاده ای از پا چو ما
عرش اعظم طینت پاک ترا نبود قرین هر دو عالم گوهر مدح ترا نبود بها

میرزا حبیب متخلص به «قائنی» در شیراز متولد شد. پدرش میرزا محمد علی شاعر بود و «گلشن» تخلص می کرد. قائنی در عهد جوانی سفری به خراسان کرد و در آنجا به تحصیل علوم و ادبیات و به سرودن شعر پرداخت. در آغاز تخلصش «حبیب» بود، سپس به اشارت حسنعلی میرزا شعاع السلطنه حاکم خراسان تخلص «قائنی» اختیار کرد. قائنی سپس به تهران رفت و در آن دیار از شهرتی بسزا برخوردار شد. قائنی در قصیده و غزل و مسقط و ترجیع بند مهارت داشت. «پربشان» قائنی به شیوه گلستان سعدی است.

دیوانش چاپ شده است.

در منقبت هزبر السالب لیث الغالب علی بن ابیطالب (علیه السلام)

(۱)

بجز لب تو کزو گفتِ شکرین خیزد که دیده لعل کزو جوی انگین خیزد

عجب ز سادگی سرو بوستان دارم که پیش قامت موزونت از زمین خیزد

قد تو سرو بود طرّه تو مشک اگر ز سرو ماه بروید ز مشک چین خیزد

زهر زمین که فتد عکس عارض تو برو قسم به جان تو یک عمر یاسمین خیزد

هزار بیشه هزبرم چنان نترساند که آن غزال غزلخوانم از کمین خیزد

ولی به آهوی چشمت قسم که نگریم هزار لجه نهنگم گر از کمین خیزد

بدا به حالت ابلیس کاو نمی دانست که گوهری چو تو از کان ماء وطن خیزد

بر آستان تو ترسم فرشته رشک برد به ناله یی که مرا از دل حزین خیزد

چو شرح گوهر اشکم دهد بجای حروف ز نوک خامه همی گوهر ثمین خیزد

چه قرنها گذرد تا قران زهره و ماه اثر کند که قران تو بی قرین خیزد

ص: ۷۱

ز رشک نازکی و نوبهار طلعت تو طراوت و طرب از طبع فرودین خیزد
مدام از نی کلکم که رشک نیشکرست به وصف لعل تو گفتار شکرین خیزد
بدان رسیده که بر طبع خویش رشک برم کزان سفینه چسان گوهری چنین خیزد
سزد که سجده برم پیش طبع قاآنی کرو نهفته همی مدح شاه دین خیزد
علی که گر کندش مدح طفل ابجد خوان ز آسمان و زمین بانگ آفرین خیزد
شهی که خاتم قدرت کند چو در انگشت هزار ملک سلیمانش از نگین خیزد
به روی زین چو نشیند گمان بری که مگر هزار بیشه غضنفر ز پشت زین خیزد
شبه پیکر یکران اوست کوه گران ز کوه اگر روش صرصر بزین خیزد
شهاد و بینی ذات او و رسول خدای نه از دو دیده که از دیده دو بین خیزد
به روز عرض سخا صد هزار گنج گهر ز آستین تو ای شاه راستین خیزد
بجای موج ز رشک کف تو بحر محیط زمان زمان عرق شرمش از جبین خیزد
به روز رزم تو هر خون که خورده در زهدان ز بیم خشم تو از چشم هر جنین خیزد
بزد شورش رزم تو شور و غوغایی کز آسمان و زمین روز واپسین خیزد
هزار بار بنسبت از آن بود کمتر که روز معرکه از پشه یی طنین خیزد
برای آنکه ترا روز و شب سلام کنند ز جنّ و انس و ملایک صفیر سین خیزد
مخالفان ترا هر زمان بجای نفس ز سینه ناله برآید ز دل این خیزد
ز من که غرق گناهم ثنای حضرت تو چنان غریب که گوهر ز پارگین خیزد
تو آن شهی که گدایان آستان ترا هزار دامن گوهر ز آستین خیزد
گدای راه نشینم ولی به همت تو یسار گنج گهربارم از یمین خیزد
شها ثناگر خود را ممان به درگه خلق که شرمسار کند جای و شرمگین خیزد

چنان به یک نظر لطف بی نیازش کن که از سرد و جهان از سرِ یقین خیزد

هزار سال بقا باد دوستان ترا بشرط آنکه زهر آتش صد سنین خیزد

ص: ۷۲

فروغی بسطامی شاعر غزلسرای قرن سیزدهم هجری از گویندگان بزرگ و صاحب سخن روان و لطیف است. وی مدتی از اوایل عمر خود را به مدح شاهان و شاهزادگان قاجار گذراند، اما از این کار دست کشید و بر اثر تمایلات عارفانه باقی عمر را در ریاضت و اعتزال و مصاحبت با عارفان زمان گذراند. به سبب همین ذوق عرفانی اشعار و غزلیاتش با افکار بلند عارفانه همراه است. به همین جهت وی یکی از بزرگترین غزلسرایان متصوف دوران اخیر است.

دیوانش چاپ شده است.

در نعت علی (علیه السلام)

(۱)

عید مولود امیر المؤمنین شد عالم بالا و پائین عنبرین شد

از برای مژده این عید حیدر جبرئیل از آسمان اندر زمین شد

پنج عنصر حیدر گزار دارد - قدرت حق ز انکه با خاکش عجین شد

ذو الفقار کج چنین گوید به عالم راست از دست خدا شرع مبین شد

ناظم خرگاه، اسرافیل باشد حاجب در گاه، جبریل امین شد

دست حق از پرده گردید آشکارا تا علی دستش برون از آستین شد

تا عجایبها کند ظاهر ز باطن در نظر، گاهی چنان گاهی چنین شد

تا قدم زد در جهان آفرینش آفرین بر جانش از جان آفرین شد

عقد آب و خاک را بر بست محکم خرگه افلاک را حبل المتین شد

آفتاب از طلعت او شد منور آسمان از خرمن وی خوشه چین شد

ص: ۷۳

هم به صورت قبله ارباب معنی هم به معنی کعبه اهل یقین شد
هم ملایک را به هر جا کرد یاری هم خلاق را به هر حالت مُعین شد
هم عدویش وارد قعر جهنم هم محبش داخل خلد برین شد
بر خلیل از مهر آن خورشید رحمت آتش نمرود باغ یاسمین شد
در شب معراج ذات عرش سیرش با احد بود و به احمد همنشین شد
کس علی را جز خدا نشناخت، آری قابل این نکته خیر المرسلین شد
کی تواند عقل بشناسد کسی را کز طفیلش خلقت آن ماء و طین شد
پیش بود از اول و آخر از آن رو پیشوای اولین و آخرین شد
تا فروغی رکن دین گردید بر یا ظل یزدان ناصر ارکان دین شد

شمس الشعرا میرزا محمد علی سروش اصفهانی شاعر قصیده سرای توانا در قرن سیزدهم هجری است. قصایدش که به پیروی از شاعران قصیده سرای قرن پنجم هجری بویژه فرخی سیستانی ساخته شده است در نهایت استواری و لطافت است. وی در بین شاعران «دوره بازگشت» به استادی ممتاز است.

آثارش علاوه بر دیوان اشعار، عبارتند از: مثنویهای «ساقی نامه» «الهی نامه» و «زینة المدايح» که مجموعه ای از مدایح خاندان رسالت است.

سروش اثر منظوم دیگری به نام «اردیبهشت نامه» دارد، در بیان احوال رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که در حقیقت حماسه دینی است. وفاتش در سال ۱۲۸۵ ه.ق در تهران اتفاق افتاد و در شهر مقدس قم مدفون شد. دیوانش چاپ شده است.

در ستایش شیر یزدان علی علیه السلام

(۱)

دارد دو دست ایزد دادار هر دو راست یکدست مصطفی و دگر دست مرتضاست

هستند این دو کارکنان خدای و بس کاین معنی قدر بود، آن معنی قضاست

ایزد سرشت گوهر آدم بدین دو دست «آدم به هر دو دست سرشتم» بر این گواست

در زیر این دو دست که نیروی ایزدند هم جنبش ستاره و هم گردش سماست

در دامن علی زن و آل علی دو دست تا آورند دست به دستت به راه راست

بیخ درخت طوبی در خانه علیست جاری بزیر سایه او چشمه بقاست

کردش وصی خویش پیمبر به روز خم ز آواز او هنوز خم چرخ پر صداست

پیغمبر و علی را یک دان و یک شناس ذات و صفات هر دو نه از یکدگر جداست

برده به گاه زلت، آدم بدو پناه خورده به روز لعنت ابلیس از او قفاست

مقصود کردگار مبارک لقای اوست هر جا که در کتاب مبین وعده لقاست

۱- (*) دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی، به اهتمام محمد جعفر محجوب، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۹ ش.

از آب ذو الفقارش تا روزِ رستخیزِ شرعِ نبی هر آینه در نشو و در نماست
در دست اوست روز قیامت لوای حمد محمود بخت آنکه بزیر چنین لواست
وصف خدای باشد ذات وی و محیط وصف خدای را نه کرانه نه منتهاست
که در سفینه همدم نوح پیمبرست که در کریچه مونس ایوب مبتلاست
ایزد بدو سپرده در جنت و جحیم بر دوستان مبارک و بر دشمنان بلاست
پیش خدای پشت دوتا کردنش دلیل بر بنده بودن وی و یکتایی خداست
از آب، آسیا را دانی که جنبشست ذات و لیست آب و همه هستی آسیاست
قهرویست در تک دوزخ که بهر خصم آنجا به شکل سلسله و شکل ازدهاست
خاک در علی کش و آل علی به چشم کاندردو چشم عقل گرانمایه توتیاست
بر منبر سلونی و بر تخت لَو کُشف بنشسته و نهاده به سر تاج انماست
دستور مصطفی بود و دست ذو المنن و ندر دو کون دوستیش دستگیر ماست
خواهی توانگری دو جهان حبّ او گزین حبّ علی به هر دو جهان طرفه کیمیاست
جز بر پی علی نبیری ره به شهر علم کاو سوی شهر علم ترا شهره پیشواست
جز بر در علی مطلب آرزو سروش کاین در در عنایت و بخشایش و عطاست

میرزا محمد جیحون، شاعری مدیحه سراسر است که همروزگار ناصر الدین شاه قاجار می زیسته است. وی در شهر یزد به دنیا آمد و بخشی از دوران حیات خویش را در آن شهر بسر برد. جیحون سالهای آخر عمر خود را در کرمان گذراند و سرانجام به سال ۱۳۰۱ هجری قمری در همانجا زندگانی را وداع گفت. جیحون کتابی دارد به سبک گلستان سعدی که آن را «نمکدان» نامیده است.

وی در قصیده و مسّط مهارت خاص داشته، دیوان اشعارش چاپ شده است.

ای روی دلها سوی تو، محراب جان ابروی تو!

(۱)

مست از غدیر خم نگر مهر و مه و ارض و سما آری مجو هوشی دگر چون شد سقایت با خدا

می، وحی و خُمّش عقل کل، پر زو غدیر از بوی گل بخشنده سلطان رُسل نوشنده شاه اولیا

چون شد علی بر انس و جان مولای پیدا و نهان مقصود ایزد شد عیان ز ارسال خیل انبیا

از حق به حیدر زین نگه معلوم شد کز دیر گه او بُد دُر و باقی شَبّه او بُد شه و باقی گدا

در باز گشت از بیت ربّ، بر امر حق میر عرب آراست منبر از قتب بر نصب فخر او صیا

باری چو احمد زد قدم بر آن قتب ز امر قَدَم افراخت هر چوبش علم بر چرخ اعظم ز اصطفای

آنگاه بازوی علی بگرفت و با صوت جلی گفت آنکه من او را ولی، داند علی را پیشوا

هر کش به پی ره کرد طی، خواهد به مقصد برد پی و آنکو خطا ورزد به وی ورزیده با یزدان خطا

شد چهر قومی چون قمر، زین مژده فَرخ اثر شد خاطر برخی کدر زین لفظ معنی آزما

آهو و شا بفروز هین چون چشم ضیغم ساتکین کآمد خلافت را قرین ضرغام غاب لافتی

ص: ۷۷

شاه جوانمردان علی، دانای مخفی و جلی بر هر نبی و هر ولی کرده است نورش اهتدا
آن شمس افلاک یقین کش بنده روح الامین هم با مساکین همنشین هم بر سلاطین پادشا
کنز علوم حق دلش، معجون ز نور حق گلش از یمن عالی محفلش بر عرش نازد بوریا
ناسوت از او پر های و هو، لاهوت از او پر گفتگو ملکی که او نگرفت کو؟ جائی که او نبود کجا؟
ای روی دلها سوی تو، محراب جان ابروی تو خاک در هندوی تو در چشم انجم توتیا
هم راحت از تو هم تعب، هم رحمت از تو هم غضب افسانه یی و محتجب، بیگانه یی و آشنا
ذاتی که می باید تویی، نوری که می باید تویی هرچ آمد و آید تویی، از ابتدا تا انتها
رنج از تو و درمان ز تو، گنج از تو و ثعبان ز تو عنوان ز تو پایان ز تو هم در الم هم در شفا
کعبه بجز کوی تو نی، مشعر بجز سوی تو نی مقصد بجز روی تو نی از سعی مروه تا صفا
باشد مرا گر صد دهان و اندر دهانی صد زبان آن صد زبان با صد بیان نتوان سرودت یک ثنا
تا فزه ات شد جلوه گر افزود گیتی را گهر چونان که گردد معتبر مس از وجود کیمیا
آنجا که ارباب سخن چون انجم آیند انجمن با آفتاب شعر من کمتر ز ذرات هوا
تا بیش باشد محترم عید غدیر از عید جم یارت ز عشرت مغتنم خصمت به عسرت مبتلا

سید محمّد صادق معروف به «ادیب الممالک» متخلص به امیری فرزند حاج میرزا حسن فراهانی است. شادروان «امیری» از سال ۱۳۱۶ هجری نویسنده‌گی را آغاز کرد و روزنامه‌های «ادب»، «مجلس»، «عراق عجم» و «آفتاب» را اداره می‌کرد. وی در قصیده استاد و به سبک شاعران قدیم شعر می‌سرود. اشعار اجتماعی، وطنی، سیاسی و انتقادی بسیاری سروده. دیوانش چاپ شده است.

در مدح مولانا امیر المؤمنین علیه السلام

(۱)

باد نوروزی ز روی گل نقاب انداخته زلف سنبل را همی در پیچ و تاب انداخته
سایه سرو جوان بر طرف باغ و جویبار نیکوئیها کرده اما اندر آب انداخته
تا شقایق باده اندر ساغر گلرنگ ریخت نرگس مخمور را مست و خراب انداخته
سرخ گل ماند عروسی را که هنگام زفاف جامه گلگون کرده دست اندر خضاب انداخته
باد مشاطّه است بستان را که در طرف چمن از عذار سوری و نسرين حجاب انداخته
نامیه چون مادران مهربان بر دوش و بر شاهدان باغ را رنگین ثياب انداخته
بر سر این شاهدان ابر بهاری بامداد از نثار قطره، لولوی خوشاب انداخته
فرش بوقلمون همی گسترد طاووس بهار وز سحاب اندر هوا پَرّ غراب انداخته
همچو ماه فرودین در باغ شد دلدار من لشکر سرو و سمن را در رکاب انداخته
چون گل و سنبل که با هم توأم آید در چمن گیسوان کرده پریش از رخ نقاب انداخته

ص: ۷۹

هاله بر گرد مه آید ای عجب کان مشکموی هاله مشکین بگرد آفتاب انداخته
روزه چشم پر ز نازش راز مستی دوخته ذکر حق لعل لبش را از عتاب انداخته
گفتم ای شیرین زبان بگشای بامی روزه را کت همی بینم ریاضت در عذاب انداخته
با گلاب می خمار روزه بیرون کن ز سر چند بینم عارضت بر گل گلاب انداخته
گفت: اگر امروز من فرمان حق را نگروم حق تعالی داوری را در حساب انداخته
گفتم: اهلا، شادمان زی کاین حساب اندر حساب حضرت داور به دست بو تراب انداخته
بو تراب است آنکه رشک خاک پایش چرخ را در غم یا لیتنی کنتُ تراب انداخته
نقش یمحو الله و یثبت مایشا را خامه اش بر کف من عنده علم الکتاب انداخته
او چو خورشید است و ما سیارگان بر گرد وی طرح این سیارگان را آفتاب انداخته
لا جرم زی مرکز این اجرام را لا ینقطع گرم تک در اندفاع و انجذاب انداخته
درگه وی آفتابستی و دیگر اختران همچو حربا رخ بر این والا جناب انداخته

سید احمد مشهور به ادیب پیشاوری در سال ۱۲۶۰ هـ در پیشاور ولادت یافت. تحصیلات مقدماتی را در پیشاور انجام داد و سپس به کابل و غزنین رفت، آنگاه به مشهد آمد و به تکمیل تحصیلات پرداخت و در سال ۱۳۰۰ هجری به تهران هجرت کرد و تا پایان عمر در آن شهر زیست. ادیب در سخن شیوه استادان قدیم داشت اما بر اثر کثرت اطلاع از فرهنگ اسلامی و لغت پارسی و تازی شعرش متکلف و دور از لطافت عاطفی بود. دیوان اشعارش چاپ شده است

در تغزل و مدح سید اولیا علیه السلام

(۱)

تا نمود آن حلقه های زلف چون عنبر مرا کرد اندر یال و گردن عنبرین چنبر مرا
یک تنه آمد به راهم پیش و گفتم لشکری پیش آمد با هزاران دشنه و خنجر مرا
خواستم پرهیز کردن از هوایش دوش من کرد امشب باز یادش سینه پر آذر مرا
گردش اختر نژند و پیرو زارم کرده بود باز عشقش از جوانی داد زیب و فرّ مرا
دور از نوشین لبانش باد در کامم حمیم گرز چشمه زندگی سازند آبشخور مرا
در ربودم جان ز چنگ خوبرویان بارها صعب کاری کاوفتاد از عاشقی ایدر مرا
نه ازو بر می توانم داشت چشم آرزوی نه امید آنکه بنشیند کنار اندر مرا

چون توانم کرد پنهان درد او در دل که عشق مشک در دامن فکند و عود در مجمر مرا
زان نوازشها که نوشین لعل او با بنده کرد ناخوش آید زین سپس اندر مزه شکر مرا
امشب از جام وصالش مستم و دارم شگفت کاین نمی آمد ز بخت خویشتن باور مرا

ص: ۸۱

دوش دل اندر برم نالید و گفتا کای ادیب سر بده در عشق و مفزا بیش درد سر مرا

گر چه زیبایند یکسر دختران طبع من لیک زیباتر برآمد این نکو دختر مرا

باز با من گفت با آوای نرم از راه شرم دور دارای باب من از شوی بد گوهر مرا

داد خواهی گر مرا با کس که باشم جفت او جفت کن با نام بگشاینده خیر مرا

برتر آید جانم از پاکیزه رویان بهشت در پذیرد شاه مردان شیر یزدان گر مرا

آسمانی زاده ام من زین نژاد خاکیان یک تنی نبود همال و همسر و همبر مرا

چاکرش باشم اگر خوشتر که آرد چاکری بهمین و اسفندیار و طوس بن نوذر مرا

گر مبارزوار آید پیش او سام دلیر گوید ایدون جای مغفر بایدی معجر مرا

ای سوار دلدل شهبایا به فرزند گیت ننگ آید زین سواران جهان یکسر مرا

گر نه علوی زاده ام من از چه این سفله جهان داشت با رنج روان مانند مایندر مرا

از پی آن کز خدای آورد روشن نامه را نیست کس جز باب شَبیر و شَبیر سرور مرا

گر تو نشنیدی شنیدم من کجا آن شاه گفت کاین بود فرخ همال و یاور و دادر مرا

چون قیاسات خرد خالی نبود از پیچ و تاب برگزیدم مهر او تا او بود رهبر مرا

حکم آن کاین جنبش سیاره بر فرمان اوست بی نیازی داده از احکام بو معشر مرا

گر بدستی جای اندر کوی او آرم به دست خوشتر آید زانکه باشد چار و سه کشور مرا

سطح این گنبد که تحدید جهات آمد از آن زیرم آید گر شمارد شاه دین کهتر مرا

ای خداوندی که مهتر هستیم شد یکسره شد عرض با ذات بیهمتای تو جوهر مرا

آن تویی کت پاک یزدان گوید اندر سرّ همی که نیامد در زمانه چون تو یک مظهر مرا

دیدمی در خواب یک شب آن فروزان پیشگاه بخت بیدارم کشیدی اندر آن محضر مرا

چون بسودم دیده تر پیش او بر خاک خشک سود با فرمان او با سینه اش بوذر مرا

از تکلف دور نطقی از روانم بر دمید چرخ باید در خطیبی پایه منبر مرا

گر به دوران من اندر باز گردد عنصری بیند اندر خرمنش هم برق و هم صرصر مرا

گر بنشناسند فرزندان دهرم باک نیست بس بود بر سر همایون سایه حیدر مرا

ص: ۸۲

میرزا یحیی مدرس اصفهانی از دانشمندان بنام اصفهان بود. وی در علوم معقول و منقول تبّحری خاص داشت. اشعاری از وی در مدایح و مرثیاتی پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام) بر جای مانده. میرزا یحیی مدرس در سال ۱۳۴۹ هجری در سن ۹۵ سالگی به دار بقا شتافت.

دیوانش چاپ شده است.

فی مدح مولی الموالی علی علیه السلام

(۱)

بهشت آسا شد اطراف چمن، خیز ای بت ترسا زمانی از ترحم بر لب خشکم لب تر، سا
شکسته رونق دین از سیه زلف چو زنارت چرا زنار بستی گر نداری مذهب ترسا
به ترسا گو بهشت آمد حرام ای یار ترسائی چمن رشک بهشت است اندر او برخیز و بی ترس، آ
دم باد سحر بر خاک جان بخشید عیسی سان بر فرخ شجر از شاخ چهر فروخت موسی سا
عبیر آمیز و عنبر ریز و مشک آویز و عطر آور نشاط انگیز و عشرت خیز و محنت بیز و غم فرسا
برون آورد از جیب افق سر، تیر اعظم شد از پیراهن مریم نمایان طلعت عیسی
مگر مصباح نار افراخت در مشکوه قسطنطین و یا قنديل نور افروخت در محراب جابلسا
به صحن باغ بلبل ساخت ظاهر جلوۀ هارون ز طور شاخ گل کرد آشکارا طلعت موسی
بیا ای یار ترسائی که طی شد عمر در غفلت و نُبُهنا اذا ما اصبح الناقوس او امسی
کهجائی ای بهشتی رخ نکو گفتار و بد پاسخ ز طلعت غیرت خلخ ز قامت آفت یغما

ص: ۸۳

بیا چون چشم و زلف خویشتن در بوستان بنگر بچشم نرگس قَتان و زلف سنبل بویا
شد از لاله چمن گلگون و از سنبل سیه هامون چو اشک دیده مجنون و رنگ طرّه لیلی
چنان بر خرمن وی برق آتش زد که پنداری هویدا گشته شمشیر علی در عرصه هیجا
شهی کز آتش عشقش هزاران چون کلیم الله فتادستند ازنی گوی اندر سینه سینا
به موسی گر خطاب لا تخف صادر نگشت از او ز فرعونش بسا بودی سبق از بیم ازدرها
صفات ایزدی با ذات پاکش زاده شد توأم ندیده ناشنیده اسم و رسم از امهات آبا
به یکشب با نبی دمساز و با اصحاب در منزل به کرسی با خدا همراز سبحان الذی اسری
جلالش چون جلال کردگاری فارغ از مدحت نعیمش چون نعیم کبریائی فارغ از احصا
زهی ای رشتهٔ جبل المتین دین که از فیضت تمسک جسته اند اسلامیان بر عروه الوثقی
تو هم نوری و هم نیران تو هم ناری و هم جنت تو هم فردوس و هم کوثر تو هم خلدی و هم طوبی
تبرایت جحیم و انه یدعوا الی المنکر تولایت صلوه و انها تنهی عن الفحشا
مقامت ز آنچه باید عقل دورانیش از آن ارفع علوت ز آنچه آید در نظر عالی بود اعلی
ز اغلال و سلاسل می ندارد باک در محشر بود طوق غلامی تو گر در گردن یحیی

محمد حسین ملقب به حکیم صفای اصفهانی تحصیلات خود را در فریدن اصفهان آغاز کرد و سپس به تهران آمد و با کوشش بسیار در حکمت و فلسفه و کلام و فقه و عرفان به مقام والایی نائل آمد؛ آن گاه رحل اقامت به خراسان افکند. گویند در مشهد کمتر معاشرت داشت و پای در دامن عزلت کشیده بود. خود درین باره گوید:

هفت سال است که از خلغم در عزلت تام ساحت گلشن من کنج شبستان من است حکیم در سال ۱۳۲۲ دار فانی را وداع کرد و در مدرسه ملا تاج مدفون گردید.

حصن ولایت

(۱)

دیدم شکسته طره مشکین را آن ترک خَلخ و چِگَل و چین را

بر لاله کشته دامن سنبل را بر سرو هشته خرمن نسرین را

مویش به مشک ماند و نشنیدم در مشک تر، خم و شکن و چین را

رویش به برگ لاله نعمانی خطش به برگ لاله ریاحین را

از گل دمیده عبهر فتانش بی آب کرده عبهر مسکین را

جادوی کافرست سر زلفش هم دل ز کف رباید و هم دین را

ماند براستی خم ابرویش تیغ کج مبارز صفین را

دست خدا علی که به امکان زد امر و لاش خیمه تکوین را

جز قلب و جز حقیقت او مشمر عرش برین و عقل نخستین را

جز خاکسار حضرت او منگر خورشید با جلالت و تمکین را

ص: ۸۵

شیر علم ز باد عنایاتش از شیر آسمان کشدی کین را
آورد زیر بند سلیمانی آوازه و لاش شیاطین را
گر دست مرتضی ندهد کدهد ترجیع آفتاب، مصلین را
بر رشته ولایت طه زن دست و ببوس سده یاسین را
رمحش به روز معرکه گردان بر چشم چرخ ساید متین را
از صیت عدل شاه شکست از هم میزان چرخ بر شده شاهین را
آنرا که با ولایت او زاید زاید سپهر حُلی تحسین را
ای فتنه ولایت کل بر کن از باغ کون ریشه تفتین را
دست تصرف تو به علین تبدیل کرد خواهد سجین را
بر سده تو چرخ دعا گوید جبریل سده پرور، آمین را
بر سایه تو عرش کند تحسین بر آفتاب غیر تو تهجین را
اوصاف حق به عین تو شد پیدا چندانکه نیست درخور تعیین را
حصن ولایت تو فرو بارد بر آسمان ترفع و تحصین را
بی دیده علی نتواند دید چشم وجود دیده حق بین را
اردیبهشت کن دی مشتاقان ای داده اعتدال فروردین را
لطف تو گر به طاغی و بر یاغی کوشد، کند تسلی و تسکین را
چندین چرا پسندی بر جانم این چند روزه آفت چندین را
با آنکه من موافق توحیدم در معرفت امام میامین را
از من توان زد ار تو دهی بازو بر سینه مخالف سگین را

حاج میرزا محمد کاظم صبوری کاشانی از احفاد صبوری و برادرزاده فتحعلی خان صباست. وی به لقب ملک الشعرائی آستان قدس رضوی مفتخر گشت. دیوان او مشتمل بر قصاید و غزلیات و ترکیب بندهاست که به طبع رسیده است. محمد تقی ملک الشعرای بهار، شاعر نامدار معاصر فرزند ارشد اوست.

صبوری در سال ۱۳۲۲ قمری وفات یافت و در مشهد مقدس به خاک سپرده شد.

در تهنیت عید غدیر و مدح مولای متقیان (علیه السلام)

(۱)

امروز روز روتق دین پیمبر است امروز روز جلوه آئین داور است

امروز روز تقویت دین مصطفی است امروز روز تهنیت شرع انور است

امروز از ولایت سالار اولیا دین را همه کمال و جمال است و زیور است

امروز روز شادی و هنگام عشرتست امروز روز باده و دوران ساغر است

امروز باده ای ز مبارک خم غدیر در جام خلق از کف ساقی کوثر است

آن باده ای که در دل عالم روانفزا است آن باده ای که در گل آدم مخمر است

آن باده ای که در طلب ساغرش مدام خورشید و ماه، گردان بر چرخ اخضر است

هان ای نگار زهره بنا گوش نوش لب زان ده مرا که همچو لب ت روح پرور است

ای رخ به رنگ آذر و پیکر به لطف آب زان آب ده که طبعش چون طبع آذر است

می همچو آب کوثر، آنرا حلال باد کش در کنار چون تو بت حور منظر است

ص: ۸۷

عید است و بوسه خواهم از آن لعل شکرین دانی شگون عید به نقل است و شکر است
امروز عید ملت اسلامیان بود روز کمال دین خداوند داور است
ایام برقرار به نیروی ملت است اسلام استوار به بازوی حیدر است
حبل المتین، امام مبین، پیشوای دین کش قدر و رتبه از نظر و هم برتر است
استاد کارخانه صنع خدا، علی کز صنع او علامتی، این هفت منظر است
اعظم ولی بار خدا شاه لافتی آن واجبی که جامه امکانش در بر است
عقل نخست، صادر اول، ولی حق کایجاد را به او سمت فعل و مصدر است
جز او، که بر خزینه فیض خدا امین؟ جز او، که بر مدینه علم نبی در است؟
عنوان انما به ولایش موشح است طغرای هل اتی به عطایش مسطر است
رایش به ده عقول، امیر مدبر است حکمش به نه سپهر، قضای مقدر است
گر خطبه ولایت او بایدت شنید بشنو که حق خطیب وی و عرش منبر است
یا ایها الرسول به ابلاغ جبرئیل در شأن او ز قول خداوند اکبر است
جشنی است از ولایت او در نه آسمان لیکن در آستان رضا جشن دیگر است
سلطان طوس بو الحسن آن شمس شمس شاهی که شمع دوده موسی بن جعفر است
عوث انام، قبله امت، امام دین کاو سوی حق به خلق دلیل است و رهبر است
در آستان اقدسش امروز چون بهشت بزمی پی ولایت جدش مقرر است
پیراسته ز عیب، چو گلزار جنت است آراسته به حسن، چو رخسار دلبر است

حاج میرزا حبیب الله از دانشمندان نامدار و روحانی خراسان بود که در سال ۱۲۶۶ ه.ق ولادت یافت. در عالم عرفان، عارفی بزرگ بشمار می رفت. میرزا حبیب خراسانی نبیره سید محمد مهدی شهید و از احفاد شاه نعمت الله ولی است. وی از حیث فقاہت و مرجعیّت مسلم و از جهت مناعت طبع از ابناء عصر ممتاز بوده است. به فارسی و عربی شعر می سرود.

حاج میرزا حبیب خراسانی در سال ۱۳۲۷ ه.ق. به سرای جاوید انتقال یافت و در مشهد مقدس مدفون گردید.

دیوانش به چاپ رسیده است.

ای ثناگوی تو حق، راوی مدحت جبریل

(۱)

روزگاری است که از جور خزان، فصل بهار بار بر بست و بیکبار برفت از گلزار
گل ز گلزار به صد خون دل آمد بیرون لاله از باغ به صد خون جگر کرد فرار
و این عجبت که در این سردی دی شعر حبیب کار آتش کند اندر دل و جان هشیار
هفته ای بیش نباید به چمن صحبت گل همچو هم صحبتی سیمبر گلرخسار
غنچه نگشوده لب از بهر تکلم که بیست روز گارش دهن از خنده و لب از گفتار
عمر شب، عهد شباب است که در عین کمال از جوانی همه نقصان رسدش آخر کار
در دلم بود که چون سبزه دمد در گلشن در سرم بود که چون لاله چمد در گلزار
عشوه پرداز شود چون به چمن چهره گل ارغنون ساز شود چون به دمن صوت هزار
من و با یک دو سه مشکین نفس صاحب طبع من و با یک دو سه شکر سخن شیرین کار
بر سر سبزه بنوشم همه جا ساغر می بر لب آب بریزم همه دم جام عفار

ص: ۸۹

صبح چون آب روان سر بنهم در صحرا شام چون باد صبا پا بنهم در گلزار
گاه چون لاله زنم گام به صحن گلشن گاه چون مرغ نهم گام به طرف کهسار
سبزه شد سرد و چمن زرد و گلستان بی وَرْد باغ پژمرده، گل افسرده و گلشن بیمار
حالیا بر سر آنم که پی سوک ربیع مجلس تعزیتی ساز دهم ناهنجار
فکر بگری رسدم باز مگر در خاطر بهتر از تعزیه و سوک و غریو و تیمار
که خیالی کنم و طرح نوی ریزم باز من بر غم فلک کجروش بد کردار
بی گل و لاله یکی باغ کنم طَراحی که بر او رشک برد لاله و گل در گلزار
چمنی سبز کنم تازه چو باغ مینو دمنی طرح دهم سبزه چو دشت فرخاز
ای بت خلق فریب ای گل صد بزگِ حبیب ای زده راه شکیب از دل عاشق یکبار
سخت غمگین شده ام باده بده بی ابرام سخت پژمان شده ام بوسه بده بی اصرار
موسم خَمّ غدیر است که با خم و غدیر خورد باید می بر رغم سپهر غدار
وقت آنست که از امر خدا، پیغمبر از جهاز شتران منبر سازد ناچار
پس به یرلیغ خداوند و به تبلیغ امین مدحت حیدر کزّار نماید تکرار
نقشۀ نقش نبوت که بود روح وجود نقطه تائی مشیت که بود آخر کار
اولین آیت توحید کتاب ایجاد آخرین غایت تایید خطاب اسرار
آنکه با قدرت او دست قدر بی قدرت آنکه با رتبت او قدر فلک بی مقدار
بسوی نقطه ذاتش نبرد راه عقول تا ابد گر بزند دور چه خط پرگار
ای که از قوت تدبیر تو شد شرع متین وی که از قبضه شمشیر تو شد دین ستوار
دفتر فضل تو را دست قدر چامه نویس مصحف عزّ تو را کلک قضا نامه نگار
ابراز فیض کف راد تو شد گوهر ریز آب از عکس دم تیغ تو شد جوهردار

بر سر خوان تو خورشید بود کاتب خرج بر دربار تو جمشید بود حاجب بار
دشمن از بیم دم تیغ تو سر تا به قدم یک دهان باز کند تا که بگوید زینهار
مگر از تیغ تو آموخت فلک این گردش مگر از تیر تو اندوخت سپهر این رفتار
کیست میکال که بازوی تو گیرد در رزم- یا سرافیل که نیروی تو دارد از کار
کیست جبریل که سازد سپر تیغ تو پر که بریزد پر و بالش ز تف تیغ و شرار

ص: ۹۰

مرغ تیر تو چه مرغی است که اندر صف رزم عوض دانه همی روح چَند با منقار
تیغ پولاد تو از سنگ بر آرد جانش بطریقی که کشد از جگر سنگ شرار
خواهم انشاد مدیح تو و لیکن چکنم که مرا مایه نی و مدح تو کاری دشوار
که بیاض آرم اگر از همه اوراق شجر که مداد آرم اگر از همه امواج بحار
نشود مدحت تو گفته یکی از اندک نشود وصف تو بشمرده کمی از بسیار
شد ثناگوی تو حق؛ راوی مَدْحَتُ جبریل شاه دین ختم رسل خواجه کل، نامه نگار

سید میرزا محمد نصیر الحسینی شیرازی ملقب به «فرصه الدوله» متخلص به «فرصت» در شیراز دیده به جهان گشود. وی از کودکی و نوجوانی علاقه خاصی به کسب دانش و هنر داشت. بدین جهت در دانش اندوزی و اکتساب هنر نامبردار شد. آثار عمده اش علاوه بر دیوان شعر «آثار عجم» و «بحور الالحن» در موسیقی و بحور عروضی معروف است.

فرصت در شیراز چشم از جهان فرو بست و در جوار قبر حافظ به خاک سپرده شد.

دیوانش چاپ شده است

در منقبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

(۱)

مر مرا یک سان بود گر سر رسد بر آسمان یا که کوبد هر زمانم پای بر سر آسمان

نی برافروزم گرم چرخ افکند از سر کلاه نی سرافرازم گرم بخشاید افسر آسمان

داده برتر رتبه ام چون از عنایت کردگار گو مرا برتر نشاند یا فروتر آسمان

در مذاقم تلخ و شیرین هر دو آید خوشگوار گو بریزد زهر یا شهدم به ساغر آسمان

همچو جواز ابهر قتلیم بسته مریخش کمر خواهیم تا چون حمل خنجر به خنجر آسمان

تا چو شیرم، در مصاف فضل در کارم کند حيله ها هر لحظه چون روباه ابتر آسمان

آسمان را با بدان نیکی و با نیکان بدی است بوده تا بوده است یکسر سفله پرور آسمان

چون نمی آرم شمردن با منش هر چه است کین یا چه دارد کینه ها بیحد و بیمر آسمان

به که رو آرم؟ به درگاه شه با عدل و داد تا که گیرد داد من از این ستمگر آسمان

پیشوای دین، ولی حق، امیر المؤمنین آنکه شاید سر به در گاهش مکرر آسمان

ص: ۹۲

پادشاه پادشاهان افتخار ملک و دین آنکه او را چون زمین باشد مسخر آسمان
آنکه هر دم از پی تعظیم ایوان درش کرده پشت خود دو تا مانند چنبر آسمان
ای ولی کرد کاروای علی مرتضی ای که باشد بر درت همواره چاکر آسمان
شیر حق، مولای مطلق، ای که اندر روزگار یاد نارد چون تو شاهی داد گستر آسمان
چتر ظل اللهیت بر سر چنان افراشته کش ز رفعت می نیارد بود همسر آسمان
رفعت ایوان اجلال تو را دید آفتاب زان همی زد خنده در هر صبحگه بر آسمان
ذره ای از خاک نعلین تو باشد آفتاب کز برای فخر بنهاده است بر سر آسمان
ماه نونعلی است از سم سمندت کز شرف هر مهش در گوش دارد همچو گوهر آسمان
از پی دفع گزند و چشم زخم روی تو این همه انجم بود اسپند و مجمر آسمان
تیغ آتشبار تو با جان خصم آن می کند کز شهابی بر به جان دیو کافر آسمان
تا تو خون دشمنان دین همی ریزی به خاک در رکابت ز انجم آرد خیل لشکر آسمان
زان سپس مریخ را سرخیل آن لشکر کند بر کشد از جان خصم خیره، کیفر آسمان
زان عدو چندان کُشی کز کُشته وحش و طیر را روز و شب روزی دهد تا روز محشر آسمان
جبرئیلت گر نمی گسترده شهر زیر تیغ با زمین منشق شدی در روز خیر آسمان
داورا یک نکته ز اوصاف بتوان زد رقم گر مداد آید سواد شام و دفتر آسمان
تا فروزد، بر فلک همواره روشن آفتاب تا که بندد ز اختران بر خویش زیور آسمان
دوستانت راز مهتر هر زمان روشن ضمیر آن چنان کز پرتو خورشید خاور آسمان
دشمنانت را ز درد و غصه هر شب تا سحر ز اشک پر بادا کنار آن سان که ز اختر آسمان

علامه محمّد اقبال لاهوری شاعر متفکر پاکستانی است. علو فکر و رقت خیال و تنوع احساسات او در مسائل مختلف، بویژه در وحدت اسلامی درخور تحسین و اعجاب می باشد. وی در سال ۱۲۸۹ ه.ق در سیالکوت پاکستان غربی دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را در فلسفه در انگلستان و آلمان به انجام رسانید و به وطن بازگشت. اقبال از پیشروان و اصلاح طلبان بزرگ مسلمین بود.

آثار او در مجموعه هایی به نام «پیام مشرق» «زبور عجم» «اسرار و رموز» و «جاویدنامه» چند بار طبع شده.

دیوان اشعارش نیز در ایران بارها چاپ شده است.

در شرح اسرار اسمای علی مرتضی (علیه السلام)

(۱)

مسلم اوّل شه مردان علی عشق را سرمایه ی ایمان علی

از ولای دودمانش زنده ام در جهان مثل گهر تابنده ام

نرگسم وارفته ی نظاره ام در خیابانش چو بو آواره ام

زمزم ار جوشد ز خاک من ازوست می اگر ریزد ز تاک من ازوست

خاکم و از مهر او آینه ام می توان دیدن نوا در سینه ام

از رخ او فال پیغمبر گرفت ملت حق از شکوهش فر گرفت

قوت دین مبین فرموده اش کاینات آیین پذیر از دوده اش

مرسل حق کرد نامش بو تراب حق ید الله خواند در ام الکتاب

هر که دانای رموز زندگیست سرّ اسمای علی داند که چیست

خاک تاریکی که نام او تن است عقل از بیداد او در شیون است

ص: ۹۴

فکر گردون رس زمین پیما ازو چشم کور و گوش ناشنوا از او،
از هوس تیغ دو رو دارد به دست رهروان را دل برین رهن شکست
شیر حق این خاک را تسخیر کرد این گل تاریک را اکسیر کرد
مرتضی کز تیغ او حق روشن است بو تراب از فتح اقلیم تن است
مرد کشور گیر از کزاری است گوهرش را آبرو خودداری است
هر که در آفاق گردد بو تراب باز گرداند ز مغرب آفتاب
هر که زین بر مرکب تن تنگ بست چون نگین بر خاتم دولت نشست
زیر پاش اینجا شکوه خیر است دست او آنجا قسیم کوثر است
از خود آگاهی ید الهی کند از ید الهی شهنشاهی کند
ذات او دروازه ی شهر علوم زیر فرمانش حجاز و چین و روم-
حکمران باید شدن بر خاک خویش تا می روشن خوری از تاک خویش
خاک گشتن مذهب پروانگیست خاک را اب شو که این مردانگیست
خیز و خلاق جهان تازه شو شعله در بر کن خلیل آوازه شو
در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان جانسپردن زندگیست
عشق با دشوار ورزیدن خوش است چون خلیل از شعله گل چیدن خوشست

شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی ملقب به ضیاء الدین در سال ۱۳۱۰ قمری ولادت یافت و در بیرجند به تحصیلات مقدماتی پرداخت و از محضر پدر دانشمندش شیخ محمد باقر گزاری که عالمی مجتهد و استادی عالیقدر بود؛ کسب کمال کرد. سپس برای تکمیل تحصیلات عالی به نجف اشرف سفر کرد و به درجه اجتهاد نائل آمد. مرحوم آیتی افزون بر مراتب علمی طبیعی لطیف داشت و اشعاری می سرود. از جمله آثار وی، بهارستان، مثنوی مقامات الابرار، در غلطان و فرائد العقول است. آیتی در سال ۱۳۵۰ ه. ش چشم از جهان فرو بست.

مرآت حق و مظهر داور، علی علی

(۱)

شاه جهان امیر مظفر علی علی کوه شکوه و شاه فلک فر، علی علی

شاهی که جلوه رخ او تافت از ازل آفاق را نموده منور، علی علی

قائم بدوست عالم و او روح عالم است آری عرض به جوهر و جوهر، علی علی

در ذات او صفات خدایی است جلوه گر مرآت حق و مظهر داور، علی علی

حرز ولایتش که امان از مخاوف است جبریل کرده نقش به شهر علی علی

بگشای چشم خویش بر این نیلگون رواق بنوشته بر کتیبه اش از زر علی علی

شاهی که هفت کشور از او یافتی نظام دیوان عدل و صاحب دفتر علی علی

در آسمان مجد و کرامت در این جهان مهر سپهر و کوكب ازهر علی علی

در کشور وجود به دقت چو بنگری بینی که هست صاحب کشور علی علی

وصف رخ علی چه توانم که حسن دوست در آن رخ نکوست مصور علی علی

ص: ۹۶

آری به یاد ابروی مردانه علی است هر کس کشیده باده ز ساغر علی علی
بر بوستان گذر کن و بنگر که عندلیب گوید به روی سرو و صنوبر علی علی
باد صبا که مشک فشان روچرور است دارد حدیث ناطقه پرور علی علی
اول به نام پاک علی غنچه لب گشود گلزار را نموده معطر علی علی
بحر علوم و درج حقایق سحاب فضل فصل الخطاب و صاحب منبر علی علی
برخوان حدیث لحمک لحمی تو از صحاح با احمد آنکه بود برابر علی علی
شیر خدا، امام هدی، شاه مقتدی داماد و هم وصی پیمبر علی علی
بیت الله است کعبه ز میلادش از شرف در کعبه آنکه زاد ز مادر علی علی
آن شهوار قلعه گشا میر صف شکن دلدل سوار و خواجه قنبر علی علی
آن یکه تاز روز احد آفتاب بدر کشور گشای و فاتح خیبر علی علی
مصباح خلد و صاحب تاج کرامت است و اندر بهشت صاحب افسر علی علی
روز حساب بشنوی از حلقه بهشت نامش چو حلقه آمده بر در علی علی
میزان عدل و فاصل یوم الحساب اوست معیار حق و شافع محشر علی علی
ای شیعه شاد باش که باشد به رستخیز سلطان خلد و ساقی کوثر علی علی
با آب زر نوشته قلم بر لوای حمد امروز پادشاه مظفر علی علی
مشکل گشای هر دو جهان شاه لافتی است هر مشکلی ازوست میسر علی علی
هر دفتری که ساخت بر آن کلک «آیتی» بنوشت بهر زینت دفتر علی علی

محمد تقى بهار فرزند ملك الشعراء محمد كاظم صبورى بزرگترين گوینده پارسی در چند قرن اخير تاريخ ادبى ايران است. وی شاعری گرانمایه، محققى بزرگ و نویسنده و استادى فعال و عالیقدر بود. در سنين جوانى بجای پدر ملك الشعراء آستان قدس رضوى شد. بهار در انواع شعر قدیم و شیوه های نو و اشعار اجتماعى و خلق ترکیبات و مضامین تازه، استادى بى نظیر بود.

تصحیح «تاریخ سیستان» و «مجمل التواریخ و القصص» و تصنیف «سبک شناسی» (در سه جلد) از جمله آثار تحقیقى او است.

دیوان اشعارش در دو مجلد چاپ شده است.

در منقبت مولای متقیان (علیه السلام)

(۱)

دل من خواهی ای ترک و ندانی که خطاست از چو من عاشق دلباخته جان باید خواست

عشق تو حکمروا گشت بتا بر دل من نیست یکدل که نه عشق تو بر او حکمرواست

ای برده دل یک شهر به آراسته روی آفرین باد بر ایزد که چنان روی آراست

نیست جز رنج و بلا بر من از این عشق، بلی عشق را چون نگرى یکسره رنج است و بلاست

ماه را نیست چنین روی و چنین جعدِ بخم سرو را نیست چنین زلف و چنین قامت راست

من خورم خون جگر، دو لب تو سرخ ز چیست من کشم بار بلا، زلف تو خمیده چراست

آهوی چشمت ای شوخ! دل من بفریفت مگر این دل نه دل مدحگر شیر خداست

بو الحسن آنکه بدو فضل به انجام رسید وانکه بنهفت توان فضل وی امروز کجاست

ولّی ایزد یکتا که به پیش در او، آسمان همچو غلامان رهی پشت دوتاست

هر چه بی خواهش او گر همه نیکيست بدی است هر چه بی طاعت او گر همه هستی است فناست

ص: ۹۸

نیست دادار و چو دادار ز هر عیب بری است نیست یزدان و چو یزدان به فضایل یکتاست

شد ز روشن دل او روز مخالفت تاری، شد ز تیغ کج او دین خداوندی راست

آسمانست و زمین، هر دو بزرگ آیت حق آسمان از او برپا و زمین زو برجاست

شرف و فخر بود آدم را زین فرزند گر چه مردم را فخر و شرف از جدّ و نیاست

ای ره شیطان بگرفته ز نادانی و جهل ره او گیر که سوی خردت راهنماست

فرخ آنرا که چنین راهنمای است و دلیل خرم آنرا که چنین بار خدای و مولاست

گر به رزم اندر دیدیش همانا گفتی خصم او گاه و سر نیزه او گاه رباست

بت شکستن را بر دوش نبی سود قدم نیک بنگر که جز او این شرف و قدر که راست

پای بر دوش نبی سود تواند آن کس زیر پای اندر شمس و قمر و ارض و سماست

آنکه بر جای نبی بستر آفت بگزید لا جرم بعد نبی صدر خلافت او راست

هادی پیشرفت متخلص به «رنجی» به سال ۱۲۸۶ شمسی در تهران بدنیا آمد و چون به سن بلوغ رسید؛ هنوز خواندن و نوشتن فارسی را درست فرا نگرفته بود، با این همه گفتن شعر را از مرثیه و از ده-دوازده سالگی شروع کرد و در سرودن غزل و قصیده مهارت یافت. با اینکه سبک شعرش «هندی» و خود پیرو «صائب» بود، معینا گفته است:

رنجی ار صائب تبریز دل از دستم برد داد جان دگری «حافظ» شیراز به من

وفات شاعر در سال ۱۳۳۹ ش. اتفاق افتاد.

دیوانش چاپ شده است.

عکس جمال علی (علیه السلام)

(۱)

در ازل عکس جمالش جلوه گر شد تا به چشمم تا ابد این آرزو دارم گذارد پا به چشمم
گفت دل از ناوک دل دوز چشمانش حذر کن گفتمش من می دهم با صد تمنا جا به چشمم
گل به چشمم می نماید خار بی روی نکویش سرو کوتاه است پیش آن قد رعنا به چشمم
کرده ام از هجر زاری بسکه چون ابر بهاری کرد پیدا اتصالی عاقبت دریا به چشمم
آن چنان روز سپیدم چون شب تاریک گشته کز سیاهی هست یکسان خانه و صحرا به چشمم
می شود رنجوری چشمم به دیدارش مداوا بهتر از دارو بود دیدار آن سیما به چشمم
از هلال ابروانش یاد آرم چون مه نو آشکارا می شود از گنبد خضرا به چشمم
نقش بند خاطرمد گردد جمال بی مثالش می نماید جلوه تا مهر جهان آرا به چشمم
تا شود روشن به نورت خانه دل، جلوه ات را می دهم هر روز و هر شب وعده فردا به چشمم
بیشتر از پیر کنعان کرده ام زاری ز هجران، یوسف گم گشته آخر کی شود پیدا به چشمم

ص: ۱۰۰

نازینا دامن لطفت اگر افتد به دستم آشکارا گر ترا شد صورت زیبا به چشمم

بوسه ها از شوق دل خواهم زدن بر عضو عضوت می دهم سر تا به پایت را نشان یکجا به چشمم

ساقیا از جام بگذر، باده ام خم خم بیاور زانکه ناچیز است دیگر ساغر و مینا به چشمم

می زدن امروز باید زانکه از برج ولایت شد عیان نور علی عالی اعلی به چشمم

ظاهر آمد مظهر ذات خدائی کز قدومش شاد و مسرور و طرب افزا بود دنیا به چشمم

زد قدم در خانه حق تا شود مسجود عالم این یقینم باشد و ناید جز این اصلا به چشمم

من نمی خوانم خدایش لیک می بینم از آن شه می شود ظاهر صفات ایزد دانا به چشمم

تا مقیم کوی او گشتم ز جنت چشم بستم رونقی دیگر ندارد جنت المأوا به چشمم

تا جمال مرتضائی شد هویدا حرف لا را از میان برداشت، ثابت کرد الا را به چشمم

«رنجیم» این آرزو دارم که در دنیا و عقبی جلوه گر سازی جمال خویش ای مولا به چشمم

تا بود شمس و قمر در آسمان رخشان و تابان تا که اختر جلوه دارد در شب یلدا به چشمم

دوستانش را ز حق خواهم هماره شاد بینم دشمنانش سربسر معدوم و ناپیدا به چشمم

شیخ محمد ابراهیم معروف به شیخ عبد السلام، ملقب به شهاب الدین و متخلص به «شهاب» از دانشمندان و شاعران بنام خراسان است که در سال ۱۲۹۸ هجری در شهر تربت حیدریه دیده به جهان گشود.

از جمله آثار مرحوم شیخ عبد السلام: «راز عشاق»، «گنج نهفته» و «کلید نیایش» در شرح و ترجمه دعای کمیل است. گزیده دیوان اشعارش به نام «اندیشه شهاب» طبع شده است.

«شهاب» در سال ۱۳۷۲ هجری قمری چشم از جهان فرو بست.

قصیده فی مناقب مولی المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلاه و السلام

(۱)

می برم هر شب ازین زلفش بدان زلفش پناه پای در زنجیر و پیمایم شبی یک ماه راه

دوش با آن زلف عنبر بار گفتم کز چه رو تار شد چون روز ما روی تو در آغوش ماه؟

گفت: یا باید چو تو از هجر مه، مویی سفید یا چو من از آفتاب روی او رویی سیاه

ترک چشمش را نگر، گفتم، که صد اسفندیار افگند هر لحظه چون رستم به یک تیر نگاه

گفت: از سیب زخنداناش نمی گویی چرا؟ کاو هزاران همچو رستم را در افکنده به چاه؟

گفتمش: بادام را در پیش موران از چه هشت؟ گفت: دیدی هیچ شاهی ملک گیرد بی سپاه؟

گفتمش: هندو کنار چشمه کوثر که دید؟ گفت: نشیدی که شاه حسن ما بخشد گناه؟

مشته بود ار که گنجد گنجی اندر نقطه بی خنده دندان نمایش کرد، رفع اشتباه

با تبسم گفت: آری گنج اندر نقطه است مرکز آن نقطه اندر زیر بای بسملاه

خوشر آن کاندرا بیان نقطه و تفسیر گنج آری از نو مطلعی رخشنده تر از مهر و ماه

ص: ۱۰۲

۱- (* اندیشه شهاب، حاج شیخ عبد السلام (شهاب الدین) تربتی، به کوشش دکتر علی اکبر شهابی، کتابفروشی زوار، مشهد،

میر ایوان خلافت، شاه کیوان بار گاه آنکه بر در گاه او سایند جمجاهان، جباه
گنج چبود غیر حکمت؟ نقطه کبود جز علی؟ الذی لا یقدر المخلوق ان یحصی ثناه
بو علی گر یافت حکمت از اشارات علی است ورنه لا قانونه یغنی و لا یشفی شفاه
قطب عالم، محور هستی، مدار کائنات سر خلقت، علت ایجاد کل ماسواه
لافتی الآ علی، یعنی بجای مصطفی جانشینی جز امیر المؤمنین حیدر مخواه
در ولای مرتضی باید موحد شد نه آنک با وجود مثل هارونی شوی گوساله خواه
منکر فضل و رابر گو که از حق، «اهل اتی» هل اتی ام «لافتی» فی شأن انسان سواه؟
شهر علم مصطفی را مرتضی شد شهریار کیف و هو الباب لایأتیه الا من اتاه؟
من نگویم عین واجب، بل نه، عین واجب است احولی را دور کن از چشم خود حتی تراه
بگسلد از صورت جسم و هیولی تار و پود طرفه العینی، ز ممکن، ار نگهدارد نگاه
حسن دل افروز مهرش را کجا کاهد گنه؟ کوه کی گردد به میزان خرد همسنگ کاه؟
«نزلونا» گر جلو نگرفته بودی بر شهاب بی تحاشی فاش گفتی: لیس لی رب سواه

محمد حسین اصفهانی متخلص به «صغیر» در سال ۱۳۱۲ قمری در اصفهان متولد شد و چون از اوان کودکی به سرودن شعر زبان گشود به «صغیر» متخلص گردید. صغیر از سال ۱۳۳۴ قمری که انجمن دانشکده در اصفهان تأسیس گردید با این انجمن همکاری داشت. وی از سرسپردگان سلسله نعمت الهی بشمار می رفت و دست ارادت به آقا میرزا عباس صابر علی شاه داد. بیشتر اشعارش در مسائل عرفانی و مدایح اهل بیت علیهم السلام بویژه مدح مولی الموالی حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

دیوانش چاپ شده است.

حلال مشکلات کشتی نجات علی علیه السلام

(۱)

چه خوش گفت الحق رسول مصدق که حق با علی و علی هست با حق

به اهل حقیقت بود این حقیقت معین مبرهن مسلم محقق

نشان ماند از مولدش تا به عالم از این رو جدار حرم گشت منشق

به مام وی از ادخلی یبیتی آمد خطاب از حق؛ این هست قولی موثق

چه در انبیا و چه در اولیا کس بدین رتبه نائل نگردیده الحق

نداده است حق ابیض واسودی را مقامی چنین زیر این چرخ ازرق،

به از حب او طاعتی نیست حق را مخور غم بدین طاعتی گر موفق

مشو غافل از حب آن شه که بی شک کند حُب مُجِب را به محبوب ملحق

به دین خدا سعی او گشت بانی به شرع نبی تیغ او داد روتق

بین تا چه فرموده ختم رسولان، به توصیف یک ضربتش یوم خندق

ص: ۱۰۴

ز میدان او بود دشمن فراری بدان سان کز آتش فراری است زیق
نه میدان که چون مرکب انگیخت؛ بودی جهان بهر جولانگه او مضیق
خود او دست حق است و از اوست بر پا مراین طاق وارون و کاخ معلّق
به خورشید از آن داد رجعت که دانی امور فلک در کف اوست مطلق
مقیمان خاک درش را چه حاجت به ایوان کسری و قصر خورتق
گروهی که جز او گرفتند رهبر بدان بی خردها خرد می زند دَقّ
پرهیز و مستیز و بگریز ز ایشان که بگریخت عیسی بن مریم ز احمق
کسی را که یزدان کند مدح ذاتش چه جای صغیر و جریر و فرزدق
الا تا به بستان دمد در بهاران گل و سنبل و لاله نسرین و زنبق
مراد مُجَبِّش سراسر میسر امور عدویش بکلی مُعَوَّق

آقا میرزا مهدی الہی قمشه ای استاد دانشگاه تهران در قمشه ولادت یافت و پس از طی مقدمات تحصیل، حکمت را در محضر آقا میرزا شیخ هادی فرزانه تلمذ کرد. الہی قمشه ای مدتی نیز در مشهد اقامت نمود و از درس شیخ اسد اللہ یزدی بهره ها برد و پس از تکمیل علوم معقول و منقول به تهران رفت و در دانشگاه به تدریس پرداخت. الہی علاوہ بر مراتب علمی اشعاری لطیف می سرود.

کلیات اشعارش کہ متضمن انواع آثار، از غزل و قصیده و مثنویہاست، چاپ و منتشر شدہ است.

در ستایش سید الموحّدین امیر المؤمنین حضرت علی علیہ السلام

(۱)

شاهد کُلّ الجمال ایزد یکتا، علی است پر تو اشراق آن پیدای ناپیدا علی است

معنی فرقان، فروغ ملک جان، فخر جهان شاهد ایمان، شه امکان، مه بطحا علی است

سرّ مطلق، والی حق، پیشوای ما خلق کاشف اسرار قرآن راز ما اوحی علی است

بلبل گویای اسرار گلستان وجود سرّ سبحان، شاه ایمان، ماه او ادنی علی است

بر همه خوبان عالم، قبله گاه رحمت اوست جمله پاکان جهان را سرور و مولی علی است

تکیه گاه وی سریر هل اتی در قرب دوست زانکہ در حبّ خدا آن فرد بی ہمتا علی است

بر سر از سلطان عزّت یافت تاج (انما) آری ایمان را نگهبان در صف ہیجا علی است

نزد دانا باطن (انا ہدیناہ السبیل) پیش اهل دل بہشت و کوثر و طوبی علی است

آدم و نوح و خلیل و یونس و ہود و مسیح صالح و شیث و شعیب و موسی و عیسا علی است

داستان موسی و فرعون و اعجاز مسیح کشتی نوح و خلیل و آتش و دریا علی است

ص: ۱۰۶

در کتاب آفرینش سوره توحید عشق در حساب اهل بینش «عروه الوثقی» علی است

بهر مشتاقان عالم مَطَّلَع «الله نور» بهر فرعونان عالم آیت کبرا علی است

آنکه تخم معرفت در مزرع دلها فشانند از لسان الله ناطق منطق گویا علی است

از همه خاصان حق آنکس که بنماید بصدق امثال «سَبِّح اسم رَبِّكَ الاعلی» علی است

در عروج عشق و معراج نبوت همسفر با همایون شاه «سبحان الذی اسری» علی است

بینوایان را نوازان بحر بی پایان جود دردمندان را طیب از لعل شکرخا علی است

آنکه عالم را بیاراید به زیب عدل و داد بشکند بازار جور قیصر و کسری علی است

در کف مهدی امام انس و جان سر جهان پرچم (اَنَا فَتَحْنَا) در همه دنیا علی است

«هَل اَتَى» قدر و «سَلُونِی» علم و لا هوتی مقام مُلْک دین را تا جدار «لافتی الا» علی است

معنی نور علی نُور است قلب مرتضی صورت زیبای عالم را بهین معنا علی است

آنکه در چشم جهان بینش خدا را دید و بس غیر حق را ریخت در کام نهنگ لا، علی است

شیر یزدانی که زد در عرصه بدر و اُحُد تیغ آتش بار را بر تارک اعدا علی است

آنکه در هفت آسمان زد پرتو مهرش علم زان فروزان گشت خورشید و مه و جوزا علی است

در ثنای شه «الهی» گفت یا روح القدس شاهد کُلُّ الجمال ایزد یکتا علی است

صادق سرمد در خانواده ای روحانی در تهران متولد شد و از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شد. از ۳۳ سالگی به وکالت دادگستری پرداخت و در دوره ۱۸ مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب شد.

سرمد تا سال ۱۳۲۰ آثار منشور و منظوم خود را در جراید و مجلات ادبی ایران و هندوستان منتشر می کرد. وی امتیاز روزنامه «صدای ایران» را به دست آورد و مدت ۶ سال آن را منتشر کرد. وی در انواع شعر طبع آزمایی کرد اما بیشتر توجهش به قصیده سرایی بود. سرمد در بدیبه گویی دست داشت.

رهبر آزادگان

(۱)

اگر هزار بشیر آمد و نذیر آمد محمد است که بی مثل و بی نظیر آمد
مزاج عالمیان چون به شور و شر گردید به خیر جامعه خیر البشر بشیر آمد
به دور پادشه عادل که پیش درش قصور عالی ی قیصری قصیر آمد
ز آسمان رسالت بتافت ختم رسل که چرخ معدلت از طلعتش منیر آمد
عقول ناقصه از شرم دم فرو بستند که عقل کامل و کل در سخن دلیر آمد
به قدرت صمدی در صنم شکست افتاد که دور سلطنت واحد قدیر آمد
بساط ظلم برافتاد از بسیط زمین بشیر عدل الهی چو بر سریر آمد
نخست مرد خدایی که دست بیعت داد رسول را به صباح و مسا ظهیر آمد
علی ولی خدا صاحب ولایت بود که بهر نصرت حق ناصر و نصیر آمد
بدان مثابه که هارون وزیر موسی بود علی معین رسول آمد و وزیر آمد

ص: ۱۰۸

به پاس خدمت پیمان، شه ولایت شد که مست جام ولا از خُم غدیر آمد
علی به خدمت اسلام فضل سبقت داشت که پاس خدمت دیرینه ناگزیر آمد
علی ز روز صغر از کبار امت بود اگر چه در شُمر سال و مه صغیر آمد
وصایت علی آموخت حکمتی ما را که بر حکومت اقوام دلپذیر آمد
که پیشوایی ملت نصیب مردانی است که سبق خدمتشان بر جوان و پیر آمد
کسی است رهبر آزادگان که از سرِ جان گذشت در ره آزادی و اسیر آمد
اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد
امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا که سر بلند نشد هر که سر به زیر آمد
علی نداد به باطل حقی ز بیت المال که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد
علی نخورد غذایی که سیر برخیزد مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد
علی غنی نشد الا به یمن دولت فقر که دولتش به طرفداری فقیر آمد
علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد نشد حقیر که ظالم برش حقیر آمد
علی ز مظلومه ی خلق سخت می ترسید که حق به مظلومه ی خلق سختگیر آمد
درود باد بر آن ملتی که رهبر وی چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد
غدیر خُم نه همین عید مذهبی ماراست که عید ملی ما نیز در غدیر آمد
به مهر آل علی غاصب از عجم بگریخت به دوستی علی شو که دستگیر آمد
درود باد بر ایران که نقش تاریخش ز مهر آل علی نقش هر ضمیر آمد
درود باد بر ایران که انتقام علی ز روبهان بگرفت و به کام شیر آمد
سخن به مدح علی کس نگفت چون «سرمد» اگر هزار سراینده و دبیر آمد

علی اکبر گلشن آزادی فرزند حاج محمد در تربت حیدریه دیده به جهان گشود. وی پس از تحصیل مقدمات علوم ادبی در هیجده سالگی به مشهد آمد و به شغل روزنامه نگاری پرداخت. گلشن «روزنامه آزادی» را مدت ۵۰ سال بدون وقفه در مشهد انتشار داد. وی در انواع شعر طبع آزمایی می کرد. همچنین تذکره ای دارد به نام «گلشن ادب» که مشتمل است بر شرح احوال و اشعار شعرای خراسان. گلشن در تیر ماه ۱۳۵۳ ه.ش چشم از جهان فرو بست.

دیوان اشعارش چاپ شده است.

به پیشگاه مولی (علیه السلام)

(۱)

از در درآمد آن بت سیمین بر با چهر تافته چو مه انور

مشکوی من ز مشک دو زلف او آکنده شد ز غالیه و عنبر

گفتی بدان صباحت و نیکویی شوخی نیافریده خدا، دیگر

سر وی به سان قد بلند او نا داده یاد غاتفرو کشر

نوباوه بهار و قدش طوبی پرورده بهشت و لبش کوثر

دو رخ چو باغ پر ز گل و نسرين دلبند و روحبخش و روان پرور

میر بتان آذری و ما را عشق رخس زده است به دل آذر

ماهی ندیده است چنو گیتی ترکی نزاده است چنو مادر

گاه سخن ز حقه یاقوتش بس تنگها پراکند از شکر

ویژه به گاه وجد چو برخواند مدح علی ولی خدا از بر

ص: ۱۱۰

اسپهد حنین و امیر بدر لشکر شکاف و صف شکن و صفدر
اسلام و شرع راست بدو نازش دین رسول راست بدو زیور
نورش محیط و جمله محاط او از سطح خاک تا فلک اخضر
ذاتش هماره بوده و خواهد بود خلق خدای را به خدا رهبر
هر فعل راست مصدری و نبود فعل خدای را بجز او مصدر
هر ذات راست مظهری و نبود ذات خدای را بجز او مظهر

ص: ۱۱۱

دکتر قاسم رسا در سال ۱۲۹۰ ه.ش در تهران ولادت یافت و در جوانی به مشهد رفت و تا آخر عمر در آنجا بزیست، بدین جهت شاعر خود را پرورش یافته خراسان می داند. پدرش شیخ محمد حسن رسا مردی مؤمن و خوش مشرب بود. رسا در سال ۱۳۱۵ ه.ش از رشته طب فارغ التحصیل و در خراسان به طبابت مشغول شد. طبع روان وی در شاعری و معلوماتی که در لغت و ادب داشت موجب آمد که شعرش مورد قبول همگان قرار گرفت و به سمت ملک الشعرائی آستان قدس رضوی نائل آمد. بیشتر اشعارش در مدایح اهل بیت (علیه السلام) و پند و اندرز است. دیوانش چاپ شده است.

ماه انجمن

(۱)

باد بهار پرده ز روی چمن گرفت سرمایه شباب، جهان کهن گرفت

بستان پرند سبز بهاری به بر کشید صحرا قبای زرد خزانی ز بر گرفت

بلبل به روش شاخه گل آشیان نهاد قمری سراغ سرو و گل و یاسمن گرفت

نرگس گرفت جام مل از شاخ ارغوان نسرین به بوسه کام دل از نسترن گرفت

دیگر مزن ز مشک ختن دم که صبحدم بوی گل بنفشه ز چین تاختن گرفت

بستان ز سبزه رونق باغ بهشت یافت صحرا ز لاله رنگ عقیق یمن گرفت

برچید آشیان ز چمن زاغ تیره بخت بلبل به باغ آمد و جای زغن گرفت

تا مشک تر ز باغ برد ارمغان، نسیم سنبل گره ز زلف شکن در شکن گرفت

پوشید سبزه دامن صحرا و باغ و راغ گل‌های سرخ ساحت دشت و دمن گرفت

دوزنده بهار ز دیا و پرنیان اندازه بهر قامت گل پیرهن گرفت

ص: ۱۱۲

باغ از شکوفه های درختان چو آسمان آرایش از کواکب و عقْد پرن گرفت
باغ این همه طراوت و این لطف و خرمی از مقدم ولیّ خدا(بو الحسن) گرفت
در سیزده چو ماه شب چارده دمید چون قرص آفتاب زمین و زمن گرفت
روشن شد از جمال علی خانه خدا گیتی به نور چهره پرتو فکن گرفت
تا برگرفت پرده ز رخ ماه انجمن پرتو ز آفتاب رخس انجمن گرفت
گلهای بوستان علی رنگ سرخ و سبز از صلح و کارزار حسین و حسن گرفت
شاهی که بهر راحتی بندگان حق خواب و خوراک و راحتی از خویشان گرفت
تا مژده عنایت او گوش جان شنید دل در پناه شاه ولایت وطن گرفت
جانها فدای خاک حریمش که از صفا فردوس او سبق ز بهشت عدن گرفت
هر خسته دل که جبهه بر آن خاک پاک سود از دل غبار حسرت و رنج و محن گرفت
تعلیم زهد و بندگی از مکتب علی سلمان پارسی و اویس قرن گرفت
دست خدا گرفت جهان را چو در غدیر بازوی مرتضی، نبی مؤتمن گرفت
گوهر فشانند جای سخن خامه چون(رسا) بهر ثنای خسرو شیرین سخن گرفت

جلال الدین همائی متخلص به «سنا» در اصفهان ولادت یافت. وی فرزند میرزا ابو القاسم محمد نصیر متخلص به «طرب» کوچکترین فرزند شاعر عارف همای شیرازی است. استاد فقید همایی تحصیلات مقدماتی خود را، در کودکی نزد پدر و مادر آغاز کرد و به مرور زمان در تحصیل علوم عقلی و نقلی و ریاضیات و نجوم به مقام شامخ استادی رسید.

استاد همایی در سال ۱۳۰۷ ه.ش به خدمت رسمی در وزارت معارف درآمد و کم کم به استادی دانشگاه تهران رسید.

آثار استاد فقید بسیار است از آن جمله: غزالی نامه - تصحیح نصیحه الملوک غزالی، تصحیح و تحشیۀ التفهیم بیرونی و مصباح الهدایۀ عز الدین محمود کاشانی، تاریخ ادبیات فارسی، صناعات ادبی، مولوی نامه و آثار دیگر. همایی شاعری استاد و سخنرانی بنام بود.

دیوان اشعارش تحت عنوان «دیوان سنا» چاپ شده است.

منقبت مولی الموالی حضرت مولانا و مقتدانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

(۱)

تا به کی افسانه از دارا و اسکندر کنی قصه باید از امیر المؤمنین حیدر کنی

گر حدیث راست می خواهی و گفتار درست مدح باید از شه دین حیدر صفدر کنی

تا به دست و خامه ات یارایی مدح علی است حیف باشد حرف دیگر ثبت در دفتر کنی

راست خواهی حق نباشد کاین گهر لفظ دری جز که اندر حرف حق در صحبت دیگر کنی

وصف شاه اولیا نعت شه مردان بیار دفتر شعر و ادب را تا ازو زیور کنی

جان تازه در تن افسرده می آید به رقص در مدیحتش تازه چون طبع سخن گستر کنی

خامه در نقش علی بت شکن زن تا به چند خامه مانی تراشی، رنده آزر کنی

ناسزایان را ستودن بت تراشیدن بود خود هنر ضایع چرا در پیشه بتگر کنی

خامه فرسودن به مدح خواجگان جاه و مال عمر فرسودن بود، آن به که این کمتر کنی

با دروغی چند، تا چند از ره بیم و امید از یکی افسار گیری بر یکی افسر کنی

۱- (*) دیوان سنا، مجموعه اشعار استاد علامه جلال الدین همایی، ج ۱، [۱] به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی، تهران ۱۳۶۴
ش.)

شرم بادت زین هنر کز قول ترفند و فریب گوهری را پشک سازی، پشک را گوهر کنی
شاه غزنین می رود از یاد و فتح سومنات چون سخن از جنگ بدر و غزوه خیبر کنی
با علی نام از ابو سفیان و فرزندش مبر روبهان را کی سزد با شیر نر همبر کنی
عترت خود را پیمبر تالی قرآن شمرد کار در دین بایدت برگفت پیغمبر کنی
یعنی اندر حکم سنت بعد قرآن کریم تکیه باید بر علی و عترت اطهر کنی
سرخ رویی گرز کوثر خواستاری بایدت پیروی از رسم و راه ساقی کوثر کنی
بی ولای مرتضی چون باد اندر چنبر است روز و شب گر در عبادت پشت را چنبر کنی
چون پیمبر باب خواندش مر مدینه علم را دست بیعت بایدت در حلقه آن در کنی
آن چنان باشد که گرد کعبه باشی در طواف چون طواف مرقد آن شاه دین پرور کنی
اندر آیین جوانمردی و دینداری رواست گر سر و جان در ره آیین آن سرور کنی
هر سری کان نیست اندر پای آن سرور به راه غین باشد گر دمی از عمر با او سر کنی
پیش من حرفی ز اسرار ولایت برترست زانکه صد فصل از فنون علم را از بر کنی

ای علی مرتضی، ای آیت حسن القضا ای که ز اکسیر عنایت خاک ره را زر کنی
آفتاب اولیائی، سایه لطف خدا دوستان را سایبانی در صف محشر کنی
سایه لطف و کرم از دوستداران وامگیر ای که از داروی احسان چاره مضطر کنی
تشنه کامانیم ای ابر کرامت خوش بیار تا گلوی خشک ما از آب رحمت تر کنی
تو شفیع مذنبانی و «سنا» غرق گناه چشم دارد کش شفاعت در بر داور کنی
مدح کس گر گفته ام نعت توام کفاره است بو که زین کفاره ام آسوده از کیفر کنی

سید محمد علی ریاضی یزدی فرزند سید ابراهیم یزدی در یزد ولادت یافت تحصیلات ابتدائی و مقدمات ادبیات را در یزد و علوم دینی را در اصفهان و تحصیلات عالی را در دانشگاه تهران به پایان رسانید. وی در انواع شعر طبع آزمائی کرده است. منظومه «سلام بر استان یزد» از سروده های شادروان ریاضی یزدی است.

ریاضی یزدی در نوروز سال ۱۳۶۲ بر اثر مرض یرقان بدرود حیات گفت. دیوانش چاپ شده است.

در منقبت علی عالی اعلا

(۱)

ای ماورای حدّ تصوّر مقام تو مریم کنیز و عیسی مریم غلام تو
نام خدای جلّ جلاله علی بود زین رو علی عالی اعلاست نام تو
در ذوق جان حلاوت وحی خدا دهد شیوایی خطابه و شاهد پیام تو
دون کلام خالق و فوق کلام خلق نهج البلاغه آن ملکوتی کلام تو
هر صبح دم شعاع طلایی آفتاب آید ز آسمان پی عرض سلام تو
فرض است بر تمامی ذرات کاینات مهر تو و ولای تو و احترام تو
ارض و سما به یمن وجود تو ثابتند دایم بود مدار فلک بر دوام تو
روزی دهد خدا به همه خلق کاینات از سفره ی ولایت و انعام عام تو
فردا حساب مؤمن و کافر تو می کنی بر پا کند قیامت کبرا قیام تو
صد عمر خضر داده به صد چشمه ی حیات یک قطره آب کوثر و یک جرعه جام تو

ص: ۱۱۶

صوم و صلوه رنگ خدایی به خود گرفت زان خون که رنگ کرد صلوه و صیام تو
در کعبه طالعی و به محراب هم شهید قربان حُسن مَطَّلَع و حُسن ختام تو
کفش دو پاره دوز و عدو را دو پاره کن ای من فدای خرق تو و التیام تو
تو شاهباز رفعت و عنقای عزتی عرش خدا و دوش نبی بود بام تو
وقتی عروج کرد به معراج قرب حق پیغمبر آن برادر والا مقام تو
دست خدا گذاشته شد روی شانهِ اش آن جا که وقت بت شکنی بود گام تو
تا با گدای کشور خود هم غذا شوی ای سر به مُهر گنج دو عالم به نام تو
در سفره بود نان و جو و سرکه و نمک صبحانه ی تو چاشت تو شام شام تو
چشم خدایی تو پر از اشک، با یتیم در جنگ، خنده بر دو لب لعل فام تو
نور تو در حجاب تن و سجده کرده اند این دشمنان دوست نمای عوام تو
در حیرتم که صبح قیامت چه می کنند با پرتو تجلی ذاتِ تمام تو
ای دل مقیمِ مصطبه ی خانقاه باش تا گردد این کشاکش گردون به کام تو
جایی که جبرئیل امین می کند هبوط تا پُر کند ز عطر بهشتی مشام تو
آنجا اگر عنایت مولا نظر کند افتد همای اوج سعادت به دام تو
ما سر بر آستان تو سودیم یا علی ای برتر از سُرادق گردون خیام تو

شادروان قدسی به سال ۱۳۰۴ در مشهد متولد شد. وی پس از تحصیلات ابتدایی به کسب علوم دینی و معارف اسلامی پرداخت و از محضر اساتیدی مانند حاج شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری بهره جست.

آغاز شاعری وی از ۱۶ سالگی بود. قدسی طبعی روان و ذهنی وقاد و مطالعاتی گسترده داشت. شادروان قدسی بر اثر فعالیت‌های سیاسی و مذهبی که با روش منحط طاغوت سازگار نبود چندین بار به زندان درافتاد و رنج بسیار تحمل کرد. سرانجام در آذر ماه ۱۳۶۸ چشم از جهان فرو بست. دیوانش تحت عنوان «نغمه های قدس» چاپ شده است.

به مناسبت میلاد حضرت مولا علی علیه السلام

طلعت جان آفرین پرده ز رخ بر گرفت معنی «اللّه نور» صورت دیگر گرفت

جلوه وجه خدا جهان سراسر گرفت خانه حق همچو جان، حق را در بر گرفت

مژده که صاحب حرم شد ز حرم آشکار

فتاده بیرون مگر ز پرده غیب راز که چشم لاهوتیان هست به ناسوت باز

ملک نهاد از فلک به کعبه روی نیاز خوشا به حال حرم که یافت این امتیاز

خوشا به حال زمین که یافت این افتخار

وجه خدای قدیم چو در حرم دیده شد روشن از جلوه اش مردمک دیده شد

بساط اهریمنی ز دهر برچیده شد بهر طواف عباد، کعبه پسندیده شد

پای چو در آن نهاد مظهر پروردگار

امین وحی اله پیک خدا جبرئیل آمد و پیغام داد به امر ربّ جلیل

که خانه ای بهر حق بنا نماید خلیل خلیل آن خانه را ساخت برای خلیل

کیست مگر آن خلیل؟ حیدر والا تبار

شد چو به دست خلیل خانه حق ساخته صاحب آن خانه را خانه چو نشناخته

می زد هر صبح و شام کو کو چون فاخته بنا و بانی ز شوق همچو دو دلباخته

در ره معشوق خود هر دو در انتظار

مژده که این انتظار دگر به پایان رسید خانه حق آن چه را خواسته بود آن رسید

یعنی صاحب حرم ز لطف یزدان رسید برای صاحب‌دلان نوید جانان رسید

که همچو روزی عیان شده است بی پرده یار

خانه به روی علی (علیه السلام) در حرم را گشود کعبه ببرد از نیاز به خاک پایش سجود

عاشق و معشوق را جذبۀ الفت ربود فاطمه شد واسطه میان غیب و شهود

که غیب مطلق بماند به پرده استتار

درون کعبه چو شد مادر شاه نجف صوت «انا الله» شنید ز قائل «لا تخف»

گوهر بحر وجود بیرون شد از صدف گوهر یکدانه را بگرفت آن گه به کف

بعد سه روز از حرم به خانه شد رهسپار

آمد و آورد و داد به مصطفی (صلی الله علیه و آله) آن گهر نبی علی را گرفت چو جان شیرین به بر

کرد به رخسار او به چشم حق بین نظر چو دید نور خدا ز روی او جلوه گر

زبان به تکبیر حق گشود آن شهریار

حبیب، محبوب را چو دید چون گل شکفت در سخن را سپس آن در ناسفته سفت

غنچه لب را علی ز شوق بگشود و گفت برای ختم رسل ز رازهای نهفت

سر نهان را عیان کرد بر رازدار

چند زنی ای حکیم دم از حدوث و قَدَم وجه خدای قدیم جلوه نمود از حرم
زد به کتاب وجود کلک مشیت رقم که شد عیان در جهان وجود بخش عدم

به چشم حق بین بین صورت صورت نگار

بیرون شد کاف و نون از لب گویای او نه فلک افراشته دست توانای او

نیست کسی در جهان همسر و همتای او ما به وجود آمدیم بهر تماشای او

ص: ۱۱۹

از پی زلف و رخس گردد لیل و نهار

چو شد صدای علی (علیه السلام) بلند روز الست بهر ولایش خدای با همه میثاق بست

سعید شد هر که او به عهد شد پای بست گشت شقی آن که او رشته پیمان گسست

قسمت این شد بهشت، نصیب آن گشت نار

علی (علیه السلام) خدا را بود مظهر ذات و صفات هم او بود دست حق، هم او بود عین ذات

بسته به زلفش بود سلسله کائنات هستی از او یافته تمامی ممکنات

بوده و باشد علی (علیه السلام) چرخ جهان را مدار

قلم هستی نمی از نم اعطای اوست فروغ روی وجود ز نور سیمای اوست

چه پرسی از جای او، در همه جا، جای اوست سرمه چشم ملک خاک کف پای اوست

کرده ز جان اولیا به بندگیش افتخار

در صدف «کُنْتُ کَنْزًا» گوهر رخشنده بود در فلک «لَوْ كُشِفَ» اختر تابنده بود

خواهی اگر وصف او، خدای را بنده بود بندگی حق نمود تا به جهان زنده بود

ز بندگی عاقبت گشت خداوند گار

بر همه اهل جهان سید و سرور علی (علیه السلام) است در ره دین خدا هادی و رهبر علی (علیه السلام) است

دشمن بیداد و جور فاتح خیر علی (علیه السلام) است یار ستمدیده و خصم ستمگر علی (علیه السلام) است

نبود او را به دهر غیر عدالت شعار

سرور اهل سما رهبر اهل زمین اختر برج حیا گوهر درج یقین

لنگر فلک بقا معنی ماء معین داور روز جزا مهیمن یوم دین

قسیم خلد و جحیم، شفیع روز شمار

روز ازل دست او نقشه هستی کشید ز خامه قدرتش چه نقشها شد پدید

مرا به لطف علی (علیه السلام) است قدسی چشم امید که «یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید»

مشیت او بود مشیت کردگار

ص: ۱۲۰

علی باقرزاده متخلص به «بقا» فرزند مرحوم حاج علی اکبر باقرزاده به سال ۱۳۰۶ ه.ش در مشهد ولادت یافت. وی پس از اتمام تحصیلات به شغل بازرگانی پرداخت و در ضمن به مطالعات ادبی خود ادامه داد.

بقا شاعری است با قریحه و دارای طبعی لطیف و نکته پرداز.

حافظه ای قوی دارد. آثاری تاکنون از این شاعر توانا نشر یافته است از جمله: لطیفه ها، ده مقاله در شعر و ادب و...

علی (علیه السلام)

شاه مردان، خسرو اقلیم جان رهبر آزاد مردان جهان

آن دلاور فارس میدان عشق بنده فرمانبر سلطان عشق

آفتاب روشن گلزار دین گرم از سودای او بازار دین

خانه زادی کز پی فرمان حق در کف محراب فرقت گشت شق

تیغها در جنگ کافر آخته از جهان با قرص نانی ساخته

غوطه ور گردیده در گردابها دیده سختی ها و پیچ و تابها

روزها با کفر سرگرم و غا تا سحر بیدار با یاد خدا

همنشینی کرده عمری با رسول داشته فرمان یزدان را قبول

زیسته چون سرو از آزادگی بوده همچون سایه از افتادگی

نیمه شبها در کف محرابها ریخته از چشم تر خونابها

آنکه روز و شب کنار دوست بود بنده خدمتگزار دوست بود

آن که در بستر به جای دوست خفت تا زبان بودش سخن از دوست گفت

آن که در میدان جنگ از کشته ها ساخت تیغ او ز دشمن پشته ها

آن که در محراب و هنگام دعا کرد جراحش برون پیکان ز پا

آن که با تن پروری پیکار کرد سلطنتها داشت، لیکن کار کرد

آن که در غوغای آشوب و نبرد مرد بود و مرد بود و مرد مرد

قدرت شمشیر و زور شیر داشت شیر بود و تکیه بر شمشیر داشت

صاحب اندیشه و تدبیر بود مرد میدان بود و خیرگیر بود

گر غم دل را بیان با چاه کرد خلق را از راز حق آگاه کرد

گر چه از نامردمی ها جان سپرد مرد زاد و مرد ماند و مرد مُرد

روز رحلت وارث دل ریش را گفت: کن تنظیم کار خویش را

زندگی با نظم آسان می شود دردها در نظم درمان می شود

نظم شام تیره را روشن کند نظم گلخن را به از گلشن کند

گردش گیتی ز نظم آمد پدید نظم شد بر قفل محنتها کلید

ها، علی، برخی جانان جان ما

عشق تو آغاز ما، پایان ما

ذبیح الله صاحبکار متخلص به «سهی» فرزند ابراهیم در سال ۱۳۱۴ ه.ش در دولت آباد تربت حیدریه ولادت یافت. پس از گذراندن دوران تحصیلات مقدماتی، چند سال به کسب علوم دینی و معارف اسلامی در مشهد اشتغال ورزید. «سهی» را چون قریحه ای روشن و طبعی روان در سرودن اشعار بود، ضمن تحصیل و تعلیم به سرودن اشعار نغز پرداخت و در اندک زمانی در محافل ادبی مشهد شاعری نامبردار و غزلسرای نغز گفتار معرفی شد. وی در قصیده و غزل استاد است.

علی (علیه السلام) مظهر عدل و داد

ای چشم و چراغ ملت و دین وای نفس مجرد نخستین

روشن به تو چشم عقل اول در معرفت خرد معطل

شیر حق و قهرمان خبیر منصور به نصرتت پیمبر

تا پاک کنی ز بت حرم را بر دوش نبی زدی قدم را

لشکر شکن صف نبردی مانند خدای خویش فردی

تا وارهد از خطر پیمبر خفتی تو به جای او به بستر

ای رهبر مهربان معصوم وای دشمن ظلم و یار مظلوم

شبها به خرابه های خاموش نان فقرا کشیده بر دوش

با دست کرم ز راد مردی نان در دهن یتیم کردی

در شهر اگر گرسنه ای بود از غصه او دلت نیاسود

یک لحظه سرت ندید بالین چشم تو نکرد خواب نوشین

بهر دگران نیارمیدی آسایش زندگی ندیدی

در نیمه شبان چو شمع محراب بودی به میان آتش و آب

کی غیر تو پیشوای عادل بخشیده غذای خود به قاتل؟

از کینه مردم زمانت می سوخت به سان شمع جانت

از هم‌رهی تو پا کشیدند با چشم خرد تو را ندیدند

آنها همه خودپرست بودند از جام غرور مست بودند

رفتی و به خانه ات نشستی در بر رخ خویشتن بیستی

درد دل خود به دل نهفتی گاهی دل شب به چاه گفتی

از دیدن مردمی ستمکار می سوخت دلت به یاد عمار

تا رنجه کنند خاطرت را کردند جدا ابازرت را

چون پرده حرمتت دریدند ناچار به مسجدت کشیدند

بازوی غضب نمی گشودی مأمور به امر صبر بودی

زنان که دل تو را شکستند در دوره ما هنوز هستند

بسیار زمانعان خیراند در حيله چو طلحه و زبیراند

زهرای تو نیز بود دلخون او داشت غم دل از تو افزون

هر چند چو غنچه تنگدل بود از گفتن درد خود خجل بود

هی ناله و آه روز و شب کرد هی مرگ خود از خدا طلب کرد

تا جان ز فشار غم نکاهد کس مرگ خود از خدا نخواهد

زان راز که گفته ای تو با چاه امروز شده است عالم آگاه

از گریه و ناله های جانسوز بر گوش جهان رسیده امروز

زان خون که ز فرق نازنینت گردید روانه بر جبینت

یک قطره به چهره شفق ریخت جوشید که شورشی برانگیخت

تا حشر زند همیشه فریاد کای مردم رادمرد، آزاد

من خون شهید بیگناهم بر بیکسی علی گواهم

ص: ۱۲۴

بر چهره آسمان شعارم از مسجد کوفه یادگارم
تو مظهر عدل و داد بودی بیداد به کس نمی نمودی
با خلق بجز کرم نکردی در حق کسی ستم نکردی
ای جان جهانیان فدایت من برخی سوز ناله هایت
ای عشق تو رونق ضمائر یاد تو نشاط بخش خاطر
تو آینه خدا نمائی مرآت جمال کبریائی
تو ذات منزّه از نعوتی چون مظهر حق لایموتی
دلباختگان نام عشقت بردند چو لب به جام عشقت
آنان که زیاد مست گشتند رفتند و علی پرست گشتند
ای جان «سهی» فدای جانت کن جلوه به چشم دوستانت

۱- اشاره است به آیه شریفه «قل لا أسئلكم عليه اجرا الا الموده في القربى» که بخشی است از آیه ۲۳ سوره شوری- و ناظر است به مودت و دوستی علی (علیه السلام) و اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام).

درباره این مطلب رجوع کنید به: تفسیر ابن جریر طبری ج ۲۵ صفحات ۱۶ و ۱۷

و نیز: مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳ ص ۱۷۲

اصحاب الیمین ناظر است به آیه «و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین» (آیه ۲۷ سوره مبارکه واقعه) و ناظر است به «یاران جانب راست» و آنها پیامبران الهی، اولیاء حق، و علی (علیه السلام) و ائمه اطهار (علیهم السلام) می باشند.

درباره تفسیر این آیه شریفه رجوع کنید به: تفسیر مجمع البیان طبرسی، ج ۹ و ۱۰ چاپ بیروت، صفحه ۲۱۸

۲-۲- اشاره است به آیه مباحله: «فمن حاجک فيه من بعد ما جائک من العلم فقل: تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساتنا و نساتکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین.»

که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت خود با علماء نجران مباحله فرمود و با دخت گرامیش، فاطمه

زهر(س و علی(علیه السلام) و حسنین(علیه السلام) به صحرا رفت که بر آن قوم نفرین و لعنت کند، ترسایان بترسیدند و از مباحثت باز ایستادند و طلب صلح کردند و جزیت قبول کردند. (رک: تفسیر کشف الاسرار، ج ۲، ص ۱۴۷))

اشاره است به: «لا- سیف الآ- ذو الفقار و لا- فتی الآ- علی» که در جنگ احد از قول پیک وحی بیان شده است و در وصف جوانمردی و شجاعت علی(علیه السلام) می باشد.

ذو الفقار: نام شمشیر منبه بن حجاج (یا عاص بن منبه) است که به روز بدر کشته شد، و آن شمشیر را رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای خویش برگزید و سپس آن را در غزوه احد به علی(علیه السلام) عطا فرمود، گفته اند که چون بر پشت ذو الفقار خراشهای پست و ناهموار بود، آن را بدین نام خواندند. بعضی این شمشیر را دو دم و دو شاخه دانسته اند. (فرهنگ معین))

روح الامین: جبرئیل (در قرآن آمده است: نزلت به روح الامین))

اشاره است به حدیث نبوی: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تعلق بها فاز و من تخلف عنها غرق»

(رک: الذخائر العقبی، محب الدین طبری، چاپ مصر، ص ۲۰)

این حدیث بدین صورت نیز نقل شده است: «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق» (بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۷۶))

آیه الکرسی: آیاتی است که از آیه ۲۵۶ از سوره بقره آغاز می شود به صورت: «اللّٰه لا اله الا هو الحیّ القیوم لا تأخذه سنه... تا «اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون.»

ظاهراً در این جا، نظر شاعر به قرآن مجید است و آیات مبارکات آن.

ظاهراً ناظر است به اسامی سلاطین ترک نژاد غزنوی: سبکتگین و آلبتگین و غیره که دیگر نباید نام شاه غزنوی و اجداد او را بر زبان آورد.

تکین یا تگین در لغت ترکی به معنی زیبا و خوش ترکیب و شجاع است.

شاعر به خلفای ستمکار بنی العباس نظر دارد که جز به فسق و ظلم نپرداختند.

اشاره است به دو پهلوان از سران قریش و از مخالفان اسلام که در سال پنجم هجرت به دست علی(علیه السلام) به قتل رسیدند: عمرو بن عبدود و عترة.

رک: به شماره ۳)

اشاره دارد به حدیثی که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) در مورد علی(علیه السلام) فرمود: «ما بعثته فی سرّیه الا رأیت جبرئیل

عن يمينه و ميكائيل عن يساره و ملكاً امامه و صحابه تظّله حتّى يعطى الله عزّوجل حبيبي النصر و الظفر...» (امالى ابن الشيخ «شيخ طوسى» ص ۳۲۱-بحار الانوار، ج ۲۱، چاپ جديد ص ۱۵۳))

اشارتى است به آيه: «الّا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجهم الذين كفروا ثانى اثنين اذ هما فى الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن انّ الله معنا... (بخشى از آيه ۴۰ سورة توبه) و مربوط است به هجرت رسول

ص: ۱۲۸

اکرم (ص) در شب اول ماه ربیع الاول سال سیزدهم از بعثت) و پناه جستن در غار ثور نزدیک مکه در حالی که تنها ابوبکر همراه آن حضرت بود و این نکته ای است که دیگران بدان تفاخر و ادعای فضیلت می کنند. شاعر بدین امر توجه داشته است.

اشاره است به حدیث: «کُنَّا جُلُوسًا نَنْظُرُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَخَرَجَ الْيَنَابِقُ انْقِطَعُ شَسَعُ نَعْلِيهِ فَرَمَى بِهِ إِلَى عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: إِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا يُقَاتِلُ النَّاسَ عَلَى تَأْوِيلِ [الْقُرْآنِ] كَمَا قَاتَلْتَ عَلِيًّا تَنْزِيلَهُ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّا - قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَا - قَالَ عُمَرُ: إِنَّا - قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَا - وَ لَكِنْ خَاصِفُ النَّعْلِ» (رک: مسند احمد بن حنبل، ج ۳ ص ۳۳) اشاره دارد به اینکه حضرت علی (علیه السلام) بر تأویل قرآن کریم با مخالفان جنگ می کند.

در این ابیات ناصر خسرو از «شتربان» و «فَراش» و «اهل دیگ» و «دیگدان» ظاهراً به عمر، ابابکر، عبد الرحمن بن عوف و عثمان و طلحه نظر دارد.)

اشاره است به حدیث: «مَا ثَبَتَ اللَّهُ حَبَّ عَلِيٍّ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ إِلَّا ثَبَتَ اللَّهُ قَدَمِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ»

و نیز: «بَغْضِ عَلِيٍّ سَيِّئُهُ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنُهُ» (کنز العمال ج ۶، ص ۱۵۸) و (کتاب کنوز الحقایق، مناوی صفحه ۵۳)

و برای اطلاع بیشتر از اینکه دشمن علی (علیه السلام) روی بهشت نمی بیند و به خیر و سعادت فائز نمی شود: رک:

فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، صص ۲۲۰، ۲۱۹)

رک: شماره ۵)

اشاره است به حدیث معروف نبوی (صلی الله علیه و آله): «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» (بحار الانوار ج

۹، ص ۳۷۳)

فردوسی طوسی نیز درین باره گوید: که من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت

پیغمبر است

(

اشاره است به فرمایش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمود: اقصا کم علی -

و درباره داوریه و قضاوت های حضرت علی (علیه السلام) - عمر بن الخطاب بارها گفت: لولا علی لهلك عمر.

همه شواهد تاریخی نشان دهنده این است که علی (علیه السلام) شایسته ترین فرد، بعد از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) -

در قضاوت و داوری بوده است.)

اشاره دارد به قصه حضرت سلیمان پادشاه و پیغمبر مشهور بنی اسرائیل که طبق اساطیر مذهب بر جن و انس یا آدمی و پری

حکومت می کرد و گفته اند: پادشاهی او به سبب انگشتی بود که بر آن نام سنی یا اسم اعظم نقش شده بود و دیوی آن انگشتی از وی در ربود و مدتی پادشاهی از او بشد و به دست دیو افتاد.)

منظور حضرت خضر پیامبر است که هر جا می رود و می نشیند سبزه می روید و برابر قول مشهور عمر ابدی دارد.

ص: ۱۲۹

اشاره است به حدیث معروف: «أنتي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي» که به صورتهای دیگری نیز نقل شده است از جمله: «أنتي تارك فيكم ما ان تمسيكتم به لن تضلوا بعدى احدهما اعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتي، اهل بيتي و لن يتفرقا حتى يرد اعلى الحوض فانظروا كيف تحلفوني فيهما» (صحيح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸))

شَبْر و شُبَيْر: امام حسن (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام) است. این دو نام در اصل اسامی فرزندان هارون برادر حضرت موسی (عليه السلام) بود که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) آنها را برای دو سبط بزرگوارش برگزید. (آنند راج))

منظور حضرت امام جعفر صادق (عليه السلام) و مذهب جعفری اثنا عشری است.

منظور اهل البيت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که درین باره حدیثی آمده است: «قال ابی عبد الرحمن سلمی ان عمر بن الخطاب کان یقرأ «سلام علی آل یاسین»، آل محمد (صلی الله علیه و آله).

نیز مراجعه شود به سوره صافات آیه ۱۳۰)

ادریس پیامبر همان «اخنوخ» مذکور در تورات است که نام وی دو بار در قرآن مجید آمده است. ادریس بنا به برخی روایات زنده وارد بهشت شد و سنائی بدان اشارت می کند:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

برخی نیز گفته اند که به آسمان عروج کرد. در قرآن کریم آمده است: «انّه کان صدیقاً نبیاً و رفعناه مکاناً علیاً» (سوره مریم آیه ۵۸ و ۵۹)

درباره علی (عليه السلام) و فضیلت و برابری آن حضرت با انبیاء و از جمله ادریس (ر ک: بحار الانوار، ج ۳۹، چاپ جدید ص ۴۹))

درباره داستان غلبه حضرت علی (عليه السلام) بر ابلیس و راندنش (ر ک: مناقب ابن مغزلی شافعی، چاپ مکتبه الاسلامیه صفحه ۳۰۰ حدیث ۳۴۴))

(بهشت)

ر ک: شماره ۱۷)

تا پوستها بر اثر وارد شدن به باب علم تو و بهره یابی از آن به مغز بدل شود و به عمق و ژرفا گرایش یابد.

(پوستها کنایه از مردم ناقص و لباب، مغز و کنایه از کمال و مردم کامل است.)

رخت: بار و بنه و اسباب خانه- مقصود آن است که من از سر هستی و لوازم هستی خود برخاسته ام و قصدها و نیتهای بشری در

من فانی شده و پاک، خدا را شده ام.)

از ابتدای قصیده وصف طلوع فجر و برآمدن آفتاب است.)

اوئیس قرن: از بزرگان تابعین و از زهاد و اتقیا بوده است و از حواریون حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می باشد. اوئیس عهد سعادت حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) را درک کرد و محبت آن حضرت در دلش جاگیر شد و دین مقدس اسلام را پذیرا گردید. در جنگ صفین به حضرت علی (علیه السلام) پیوست و به درجه

ص: ۱۳۰

شهادت فایز شد.

حضرت رسول (ص) درباره اش فرمود: اَنِّي لاجد نفس الرحمن من طرف اليمن - شهادت او یس در سال ۳۷ یا ۳۹ در صفین بود. (رک: ریحانه الادب، محمد علی مدرّس، ج ۴)

در دیوان موجود مصحح استاد فقیه مدرّس رضوی از انوری (خاوری) مدحتی درباره حضرت ابو الحسن علی مرتضی (علیه السلام) دیده نمی شود، شاید شاعر ابو الحسن عمرانی ممدوح انوری را با مولی علی (علیه السلام) اشتباه کرده است! (العلم عند الله)

اشاره است به کلام علی (علیه السلام) که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيني» یعنی: اگر پرده برداشته شود چیزی به یقین من افزوده نمی گردد. (مطلوب کل طالب من کلام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب، جاحظ، چاپ تهران، ۱۳۸۹ ق ص ۳)

اشاره است به فرمایش مولی علی (علیه السلام) که بارها می فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» «از من پرسید پیش از آنکه از میان شما بروم و مرا از دست بدهید.» (منتهی الآمال، محدث قمی، باب سوّم، ص ۷)

اشاره دارد به فرمایش علی (علیه السلام): المستشار مؤتمن

رک به: شماره ۳۴)

نوشته اند که مولی علی (علیه السلام) هنگامی که هنوز در مهد و گهواره بود ماری را درهم درید و او را کشت به همین جهت به حیدر (حیه در درنده حیه، مار) موسوم گردید. (رک: منتهی الآمال باب سوّم، صفحه ۱۸) - کلمه (حیدر) در لغت به معنی شیر بیشه است.)

رک: به شماره ۱۷)

بهشت جاودان)

بو الوفاء: چون این نوع کنیه ها دلالت بر کثرت چیزی در شخص می کند؛ شاید شاعر به مناسبت وفایی که حضرت علی (علیه السلام) در ليله المبيت، شب هجرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از مدینه به مکه، نسبت به پیامبر گرامی ابراز کرد و جان خود را به خطر انداخت؛ گفته باشد.)

اشاره است به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) لامّ السّلمه: هذا علی بن ابیطالب لحمه لحمی و دمه دمی فهو منی بمنزله هرون من موسی الاّ انه لا نبی بعدی»

(رک: مجمع هیثمی ج ۹، ص ۱۱۹ و نیز کنوز الحقایق، ص ۱۶۱)

اشاره دارد به: جُنید بغدادی عارف معروف و عالم دینی (وفات به سال ۲۹۷ ه.ق) و نیز به: سری سقطی از بزرگان صوفیه. وی امام

و شیخ بغدادیان در عصر خود بود. (وفات به سال ۲۵۱ ه. ق.)

اشاره دارد به لقب حضرت علی (علیه السلام): یعسوب الدین که به معنی رئیس قوم و ملت است.

یعسوب به معنی بزرگ زنبوران عسل و زنبور نر نیز می باشد.

اشاره است به: حدیث منزله که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: انت متی بمنزله هارون من موسی الآ

ص: ۱۳۱

آیینۀ اسکندری (آیینۀ اسکندر): چون اسکندر شهر اسکندیّه معمور کرد در آن شهر بر کناره دریا برای آگاهی از شورش اهل فرنگ مناره ای ساخت آیینۀ ای از حکمت و طلسم ساخته و دیدبانی معین کرد تا تهیۀ آمدن ایشان در آن آیینۀ دیده سکندر را آگاه گرداند. (غیاث اللغات) نوشته اند ارتفاع آن مناره سیصد گز و قطر آیینۀ هفت گز و دور آن بیست و یک گز بوده است.

رک: شماره ۳

اشارت است به سوره «هل اتی»، یا (دهر) یا (انسان) که در حق علی (علیه السلام) و اولاد طاهرینش (علیه السلام) نازل شده است. سعدی درین باره چنین گوید:

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفت هل اتی

مفسران خاصه و عامه از جمله زمخشری در کشف نزول آن را در حق اهل بیت (علیه السلام) ذکر کرده اند.

«ای آرزو و دلخواه من تا کی در غم و حسرت [دیدار و الطاف] تو باشم؟!»

منظور پنج تن از معصومین (علیه السلام) اند: حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) فاطمه زهرا (س) امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را در زیر عبا یا کساء گرد آورد و پیام الهی را بدانان ابلاغ فرمود. آل عبا یا آل کساء گفته شده است (فرهنگ معین).

نوبت پنج وقت که بر در پادشاهان زند و این از عهد سلطان سنجر مقرر شده است. پنج نوبت زدن: کنایه از اظهار جاه و سلطنت کردن است (غیاث).

طبل در زیر گلیم زدن: کنایه از پنهان کاری و پوشیدن حقیقت. عرب گوید: فلان یضرب الطبل تحت الکساء انوری گوید:

کوس تو بر فلک رسیده و باز طبل خصمت بمانده زیر گلیم

(

اشارتست به داوری حضرت امیر (علیه السلام) بین دو پرنده متخاصم: باز و کبوتر - به قضاوت حضرت علی (علیه السلام) در مورد مار نیز اشاره شده است (رک: منتهی الآمال باب سوّم، ص ۲۱)

ناظر است به روایتی در مورد سلمان فارسی که برده فردی یهودی بود و برای آزادی وی مکاتبه ای (قراردادی) صورت گرفت که سلمان صد اصله خرما به صاحب خود تحویل دهد و مقداری طلا (به مقدار تخم کبوتر) نیز بپردازد تا آزاد شود. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: برادرت را یاری نما.

دانه های خرما به کمک علی (علیه السلام) کاشته شد و به ثمر رسید و طلا را نیز حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از غنایم پرداخت فرمود و سلمان آزاد گردید. (رک: روضه الواعظین قتال نیشابوری، ج ۲، ص ۳۲۸))

اشاره است به اینکه خداوند متعال در برابر دو دست جعفر بن ابیطالب که در جنگ مته از دست داد؛ دو بال به وی عنایت فرمود. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) درین باره فرمود: «انَّ لجعفر بن ابیطالب جناحین یطیر بهما فی الجنَّة مع الملائکة» (رک: طبقات ج ۴، بخش ۱ صص ۲۶ و ۲۷))

رک: شماره ۴۲

ص: ۱۳۲

اشارتست به معجزه (رد الشمس) (بازگشتن خورشید) که یک بار در حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دعای رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) به جهت علی (علیه السلام) اتفاق افتاد و آن چنان بود که سر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به علت نزول وحی بر زانوی علی (علیه السلام) بود و وحی طول کشید و نماز عصر حضرت علی (علیه السلام) قضا شد. بار دیگر بعد از وفات پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در سرزمین بابل برای علی (علیه السلام) و به دعای آن حضرت واقع شد و خورشید از افق مغرب بازگشت. بیاد بود این معجزه در جنب حله مسجدی بنا کردند که به (مسجد رد الشمس) نامبردار شده است.

ظاهراً اشاره است به روایتی که درباره توصیف بهشت آمده که در آن چهار نهر برای بهشتیان جریان دارد: نهر لبن (شیر) - عسل مصفا - خمر یا شراب طهور - آب - در قرآن کریم از (انهار) بارها اسم برده شده است.

(رک: بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۳۰، به نقل از خصال صدوق))

اشاره است به اینکه قدما می پنداشتند آفتاب در آسمان چهارم است.

اشاره است به سوره مبارکه تکویر - در باب قیامت که خورشید به هم پیچیده و بی نور و روشنائی شود؛ و ستارگان تیره گردند. (آیه دوّم و سوّم))

خوشا بامدادی که برای آستان بوسی تو، ای شحنه نجف، آمدم و زائر در گاه تو گردیدم.

اشارتست به فرمان (لا تخف) (نترس) که در آیات زیادی آمده است؛ از جمله خطاب به حضرت موسی (علیه السلام) است: یا موسی اقبل و لا تخف اِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (بخشی از آیه ۳۱ سوره قصص))

اشاره است به حدیث قدسی که از حضرت داوود (علیه السلام) بدین طریق نقل شده است:

قال داوود علیه السلام یا ربّ لماذا خلقت الخلق - قال: کنت کتراً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. (احادیث مثنوی، فروزانفر، ص ۲۹) و نیز حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): من عرف نفسه فقد عرف ربّه

اشاره است به آیه شریفه: تَبَّتْ یَدَا ابْنِ لَهَبٍ وَ تَبَّتْ. (آیه اول از سوره تبت)

که به زیانکاری و تباهی ابو لهب اشاره دارد. ابو لهب سه روز بعد از جنگ بدر به بیماری آبله مرد و سه روز روی زمین افتاده بود، سپس به جهنم واصل گردید.

رک: به شماره ۳۴)

به دوستان و یاران بهترین تحفه ها را هدیه کرد.

رک: شماره ۲۲)

رک: شماره ۵۳)

اشاره است به «نه فلک» به اعتقاد قدما و بر حسب هیئت بطلمیوسی.

ظاهراً اشارتست به کتب آسمانی: زبور داود (علیه السلام) - تورات - انجیل - قرآن.

اشارتست به ذکر معروف: ناد علیاً مظهر العجائب تجده عوناً لک فی النوائب

(

ص: ۱۳۳

که در هنگام نوائب و سختی ها و گرفتاریها می خوانند.

فسفر سرخ، اکسیر مصنوع در غایت سرخی، کبریت احمر. سعدی گوید:

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست بشناس قدر خویش که گوگرد احمری

(

اشاره است به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود و کشته شدن این کافر با شمشیر مولی (علیه السلام) لضر به علی یوم الخندق خیر من عباده الثقلین (بحار الانوار ج ۳۹ ص ۲ چاپ جدید) عنتر نیز از شجعان عرب بود که به شمشیر علی (علیه السلام) به قتل رسید.

ر ک: به شماره ۴۲)

ر ک: به شماره ۱۷)

ر ک: به شماره ۷۱)

ر ک: به شماره ۴۶)

ر ک: به شماره ۴۲)

اشاره است به این که در فتح مکه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) را روی دوش مبارکش حمل کرد تا بتها را از سقف و دیوارهای کعبه براندازد و آن محیط مقدس را از لوث بتها پاک سازد (ر ک:

ترجمه اعلام الوری به قلم استاد عطاردی، ص ۲۶۷))

اشاره است به (لیله المیت) یا شب هجرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که علی (علیه السلام) در بستر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که دشمنان در کمینش بودند و قصد شومی در سر داشتند، خوابید و خطر را به جان خرید.

ر ک: به شماره ۱۵)

اشاره به بخشی از آیه شریفه: «و سقیهم ربهم شراباً طهوراً» (آیه ۲۱ سوره دهر یا انسان))

برج پنجم از بروج فلک).

اشاره است به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): «قال رسول الله لعلی انت قسیم الجنة و النار» (بحار الانوار ج ۹، ص ۳۸۹ چاپ جدید))

ماه تمام تاریکی.)

پناهگاه مردم)

تا روز رستاخیز)

فرشتگان، ملائکه)

تا این جا شاعر کعبه را وصف کرده است.)

بنا به روایات مذهبی حضرت عیسی (علیه السلام) در آسمان چهارم است.)

ر ک: به شماره های ۴۲، ۴۸ و ۳۴)

ر ک: به ۷۹)

عاجز کند و در تنگنا اندازد.

ص: ۱۳۴

ر ک: به شماره ۵۳)

آوازه جاه و مقام من از گدایی در درگاه با عظمت تو...

ر ک: به شماره ۵۷)

ر ک: به شماره ۵۹)

ر ک: به شماره ۵۷)

امّهات: مادران، عناصر اربعه: باد، خاک، آتش و آب-آباء: پدران-هفت سیاره)

برابر برخی روایات عید غدیر خم با نوروز مطابق بوده است.

ر ک: به شماره ۸۴)

اشاره است به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله): «...قال یا سلمان خلقنی من صفوه نوره [الله تبارک و تعالی] و دعانی فاطعت و خلق من نوری علیاً... و خلق من نوری و نور علی فاطمه... و خلق منی و من علی و فاطمه، الحسن و الحسین...» (ر ک: به بحار الانوار چاپ جدید، ج ۱۵ از صفحه ۶ تا صفحه ۱۰۱ که درباره خلقت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و سایر ائمه معصومین (علیه السلام) که از نور حق است و این خلقت قبل از خلقت آدم (علیه السلام) بوده است.)

و نیز اشاره دارد به حدیث قدسی: لولا ک لما خلقت الافلاک- که برابر این حدیث نیز مقصود اصلی از خلقت دنیا و مافیها خلقت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و وصی او و اولادش بوده است.)

اشاره است به کلمه طیبه «لا اله الا الله»

بزه (حمل) و میزان دو برج و دو صورت فلکی در منطقه البروج است. و همچین گاو (ثور) و جوزا.)

اشاره است به این حدیث: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) ما استعصی علی اهل مملکه و لا- امه الا- رمیتهم بسهم الله عزوجل قالوا یا رسول الله و ما سهم الله؟ قال علی بن ابیطالب ما بعثه فی سرّیه الا رأیت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و ملکاً امامه و سجا به تظله حتی یعطى الله عزوجل جیبی النصر و الظفر». (بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۵۳ چاپ جدید))

شعری (شعرا) ستاره روشن است که بعد از جوزا برآید)

ر ک: به شماره ۸۴)

فرخار: شهری است در ترکستان که حسن خیز است.)

اشاره است به آیه شریفه: «عليهم نازٌ مؤصده» (برایشان است آتشی سر پوشیده) (آیه ۲۰ سوره بلد)

اشاره است به آیه شریفه ای که در شأن علی (علیه السلام) نازل شده است: «أنا وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راعون» (آیه ۵۵ سوره مائده) بنا به نقل تفاسیر این آیه در شأن علی (علیه السلام) که در حال رکوع انگشتی خود را به سائل بخشید، آمده است. (رک: الغدير، ج ۳،

ص: ۱۳۵

اشاره است به آیه: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (آیات ۱۱ و ۱۲ سوره واقعه) که مربوط است به علی (علیه السلام) و شیعیان آن حضرت. (ر ک: تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۲ ص ۶۵۰))

اشاره است به کسانی که بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به راه ناصواب رفتند و بعدها به خطای خود پی بردند ولی به سبب تعصیب خاص دست از کار باطل خود نکشیدند و گفتند: النار و لا- العار یعنی به آتش می رویم ولی ننگ را نمی پذیریم.

ر ک: به شماره ۳۵)

ر ک: به شماره ۱۱)

اشاره دارد به سلمان پارسی، صحابی معروف که در مداین وفات نمود و حضرت علی (علیه السلام) در شب وفات سلمان از مدینه به (طی الارض) بر جنازه او حاضر شد و او را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز گزارد. (منتهی الآمال، فصل ذکر فضیلت سلمان، ص ۱۷۴))

اشاره است به اینکه بهشت موعود هشت در دارد و از ابن عباس نقل شده است که گفت:

و لها ثمانیه ابواب (ر ک: روضه الواعظین، قتال نیشابوری، ج ۲، ص ۵۸۱) و نیز اشاره است به اینکه خداوند به جعفر طیار در ازای دو دست که در جنگ و در راه خدا از دست داد دو بال عطا فرمود که هر جا بخواهد در بهشت پرواز کند.

اشارت است به: «انَّ المنافقين فی الدرك الاسفل من النار و لن تجد لهم نصيراً» (آیه ۱۴۵ سوره نساء))

اشاره است به آیه شریفه: «فاخرج لهم عجلًا جسدًا له خوارًا فقالوا هذا الهکم و اله موسیٰ فنسی» (آیه ۹۰ سوره طه))

و نیز به آیه: «قال فاذهب فان لك في الحيوة ان تقول لا مساس...» (جزئی از آیه ۹۷ سوره طه).

و این هر دو آیه مربوط است که به سامری که بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی (علیه السلام) گمراه کرد و به گوساله پرستی و اداری نمود و به امر خدا به بلائی دچار شد که از مردم کناره گرفت و می گفت به من نزدیک نشوید و مرا مس نکنید... (در تفاسیر به این مطالب اشارات زیادی آمده است.)

اشاره است به احادیثی که درباره فرود آمدن ستاره زهره در پشت بام خانه علی (علیه السلام) و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بدین بیان بدان اشارت فرمود: «انظروا الی هذا الکواکب فمن انقض فی داره فهو الخلیفه بعدی.» (ر ک: مناقب مغزلی صفحات ۲۶۶ و ۳۱۰))

اشاره است به فرقه هایی مانند: حلویه و علی اللّهی و... که به جهت افراط و غلو در عقاید خود حضرت علی (علیه

السلام) را [العیاذ بالله] خدا می دانستند. در این باره از حضرت علی (علیه السلام) حدیثی بدین صورت نقل شده است: «قال امیر المؤمنین لا تتجاوزوا بنا عن العبودیة ثم قولوا ماشتم و لن تبلغوا...»

ر ک: آیات ۷۹ و ۸۰ سورة آل عمران و کتاب بحار الانوار ج ۲۵، از صفحه ۲۶۱ تا ۳۴۹ چاپ جدید)

ص: ۱۳۶

اشاره است به مثل: «الیأس احدی الزّاحتین»: ناامیدی یکی از دو راحتی است (اول مرگ دوم ناامیدی))

ر ک: به شماره ۳۵)

ر ک: به شماره ۳۴)

ر ک: به شماره ۱۱۰)

با توجه به آیه شریفه ۱۰ از سوره فتح: «انّ الذّین یبایعونک انّما یبایعون الله...» که بیعت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به منزله بیعت با خداست، و نیز با توجه به آیه مباهله که می فرماید: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم...» (آیه ۵۴ سوره آل عمران) که علی (علیه السلام) را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نفس خود دانسته است: بنابراین دست علی (علیه السلام) دست خداست. (برای اطلاع بیشتر، ر ک: تفسیر مجمع البیان طبرسی ج ۹ و ۱۰ صفحه ۱۱۳-چاپ بیروت ۱۳۷۹ ق))

قران: به اصطلاح علم نجوم یک جا شدن دو کوكب از جمله هفت کوكب سیاره سوای شمس است. قران زهره و ماه: در حق مولود و برای کردن هر کار بغایت نیکوست (غیاث اللغات))

ظاهراً منظور شاعر این است که به چهار عنصر (آب، خاک، باد و آتش) یا چهار طبع، قدرت لا- یزال حق در وجود مقدس علی (علیه السلام) سرشته شده یا در آن تجلی کرده و او را حیدر کزّار غیر فزّار ساخته است.

در کتب حدیث روایاتی نقل شده است که حاکی است حضرت علی (علیه السلام) در شب معراج با حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) همنشین بوده است (ر ک: بحار الانوار، ج ۱۸ از صفحه ۲۸۲ تا ۴۰۹ چاپ جدید))

ناظر است به حدیث منقول از معاذ بن جبل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمود: انّ الله خلقنی و علیاً و فاطمه و الحسن و الحسين من قبل ان یخلق الدّنيا بسبعه آلاف عام... (ر ک: علل الشرایع، صدوق، ص ۸۰ نیز، ر ک: بحار الانوار ج ۱۵ ص ۷ چاپ جدید))

ناظر است به حدیث قدسی: «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً» (ر ک: احادیث مثنوی، ص ۳۱ به نقل از مرصاد العباد))

ناظر است به حدیثی که از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است: «... و طوبی شجره اصلها فی دار امیر المؤمنین (علیه السلام) و فرعها فی منازل اهل الجنّه» (تفسیر برهان ج ۲ ص ۲۹۳))

زلّت: لغزش- اشاره است به آیه ۳۶ سوره بقره: «فاز لهما الشیطان عنها فاخرجهما ممّا كانا فیه...» که مربوط است به فریب دادن شیطان حضرت آدم و حوا را و اخراج آنها از بهشت...

و نیز ناظر است به حدیث: «سئلت رسول الله عن الکلمات الّتی تلقاها آدم من ربّه فتاب علیه، قال (صلی الله علیه و آله) سئل بحق

محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين فتاب عليه«(ر ك: تفسير درّ المنثور، سيوطي

ص: ١٣٧

ذیل آیه: فتلقى آدم من ربه كلمات...)

ناظر است به حدیث: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) لعلی علیه السلام: انت امامی يوم القيامة فيدفع الیّ لواء الحمد فادفعه الیک و انت تذود الناس عن حوضی» (کنز العمال، ج ۳، ص ۴۰۰))

ر ک: به شماره ۸۴)

ر ک: به شماره های ۳۵-۳۴ و ۱۱۰)

ر ک: به شماره ۱۷)

اشاره است به فرمایش رسول اکرم (صلى الله عليه و آله) درباره علی (علیه السلام) که او را در روز غدیر خم (۱۸ ذیحجه سال دهم هجری) به ولایت و وصایت و امامت، بعد از خود، تعیین فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» (ر ک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۹۲))

ر ک: به شماره قبل)

کنیه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است. در سبب تسمیه به این کنیت گفته اند:

روزی آن جناب به حالت غم و غصه بر زمین مسجد استراحت فرموده؛ در این بین حضرت پیغمبر (صلى الله عليه و آله) آمده رخسار و اندام او را از خاک و گرد آلوده دید، از راه شفقت برای بیدار کردنش فرمود: قم یا ابا تراب.

حضرت علی (علیه السلام) این کنیت را بسیار دوست می داشت و به آن تفاخر می فرمود. (فرهنگ نفیسی))

اشاره است به آیه شریفه «و يقول الكافر يا ليتني كنت تراباً...» (آیه ۴۰ سوره نبأ))

اشاره دارد به آیه شریفه: «يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب (آیه ۳۹ سوره رعد))

اشاره است به جذب و دفعی که در منظومه عالم و افلاک وجود دارد.

بو معشر: جعفر بن محمد منجم بلخی متوفی به سال ۲۷۲ هجری.)

جابلسا: نام شهری در مغرب بدون سکنه و نام شهری در عالم مثال (نفیسی))

هنگامی که ناقوس ندای صبح یا شامگاه در می دهد ما را بیدار کن)

اشاره است به قصیده حضرت موسی (علیه السلام) که به خداوند متعال می نالد که خود را به من بنمای و جواب «لن ترانی» هرگز مرا نخواهی دید- می شنود. «قال رب ارنی انظر الیک- قال لن ترانی.» (بخشی از آیه ۱۳۹ سوره اعراف))

ر ک: به شماره ۶۲)

ر ک: به شماره ۱۲۸ و نخستین آیه سوره اسرا که مربوط به معراج رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است:

«سبحان الَّذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الَّذی بارکنا حوله...» (

تبری و بیزاری جستن دشمنان و بدخواهان تو از تو (ای علی (علیه السلام)) سرانجامش دوزخ است و این عمل افراد را به منکرات و زشتی ها دعوت می کند؛ آری دوستی تو و علاقه مندی به وجود مقدس تو نماز است و همچون نماز آدمیان را از فحشاء و بدیها باز می دارد (ضمناً مراجعه کنید به آیه ۴۵ سوره عنکبوت))

ر ک: به شماره ۱۲۵

ص: ۱۳۸

برج اسد و صورت آن در منطقه البروج)

که دهد؟)

ر ک: به شماره ۵۷)

«طه» و «یس» از القاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که در قرآن مجید آمده است.

ر ک: به شماره ۱۷)

ر ک: به شماره ۱۱۰)

ر ک: به شماره ۴۸)

قدما به ده عقل که به توالی از مصدر اول نشأت یافته اند؛ قائل بودند. ارسطو و پیروانش بین خالق و مخلوق به وسایطی قائل شده اند در ده مرتبه که آنها را عقول عشره نامند. هر یک از این عقول (از بالا به پایین) بتدریج از بساطتش و روحانیتش کاسته می شود و به کثرت و مادیت نزدیکتر می شود تا عقل دهم که با جهان مادی سنخیت دارد (فرهنگ معین).

اشاره است به آیه شریفه: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربّیک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله یعصمک من الناس» (سوره مائده آیه ۶۷)

که مربوط است به ابلاغ پیام ولایت و وصایت به امر خداوند متعال به وسیله پیامبر عالیقدر (صلی الله علیه و آله) به مردم در غدیر خم در برابر اجتماع عظیم مسلمانان.

از حضرت رضا علیه السلام به «غوث الامه و غیاثها» و «قبله هفتم» تعبیر شده است.

ر ک: به شماره ۱۰۵)

اشاره است به دو آیه شریفه: و حفظناها من کلّ شیطان رجیم* الا من استرق السیمع فاتبعه شهاب مبین» (آیات ۱۸ و ۱۹ سوره حجر)

ضمناً (شهاب) شعله آتش بلند شده و ستاره مانند چیزی که به شکل انار آتشبازی بر فلک دوان می شود، و آن را رجم شیاطین گویند. ستاره دنباله دار هم گفته شده است.

درباره گستردن جبرئیل شهپر خود را به زیر شمشیر علی (علیه السلام) مراجعه کنید به: بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۰ چاپ جدید به نقل از مشارق الانوار بررسی).

ر ک: به شماره ۱۳۹)

ر ك: به شماره ١٢٥)

ر ك: به شماره ٥٧)

ر ك: به شماره ١٧)

ر ك: به شماره ١٣٩)

ر ك: به شماره ٤٢)

ر ك: به شماره ١٣٣)

ص: ١٣٩

ر ک: به شماره ۷۹)

ر ک: به شماره ۸۰)

منظور: بسم الله الرحمن الرحيم است.)

علی (علیه السلام) آن چنان کسی است که مخلوق نمی تواند ثنایش را برشمارد.)

اشاره است به سه کتاب ابو علی سینا: اشارات، قانون و شفا و نیز اشاره دارد به اینکه حکمت بو علی از اشارات مولی علی (علیه السلام) مایه ور است و الا نه قانونش بی نیازی می بخشد و نه شفایش شفا بخش می باشد.)

آیا سوره «هل اتی» و یا بیان جبرئیل امین به صورت «لا فتی الا علی» در حق انسانی غیر از او گفته شده است؟)

آری او (علی ع) در مدینه علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و بدین شهر کسی وارد نمی شود مگر آنکه از دروازه آن شهر علم وارد شود.)

عین واجب برابر است با (عین الله).

اشاره است به قول علی (علیه السلام) که فرمود: «نزلونا عن الله تبارک و تعالی و قولوا ما شئتم» علی (علیه السلام) می فرماید مرا بنده خدا بدانید و از مقام الوهیت تنزل دهید و سپس هر چه می خواهید بگویید.)

اشاره است به حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) که فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض یوم القیامه (تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۴، ص ۳۲۱))

اشاره دارد به ولادت با سعادت حضرت علی (علیه السلام) در جوف کعبه. از جمله نوشته اند: «ولد (رضی الله عنه) بمکه داخل البیت الحرام و لم یولد فی البیت قبله احد سواه» (ر ک: نور الابصار شبلنجی، ص ۶۶ و مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۴۸۳)

در منابع شیعی به آثار زیادی می توان مراجعه کرد، از جمله آثار صدوق: معانی الاخبار - علل الشرایع و امالی صفحات ۵۶-۶۲ و ۸۰) - (و نیز: بحار الانوار چاپ دار الکتب الاسلامیه، ج ۳۵، ص ۸))

ر ک: به شماره ۵۷)

اشارت است به آیه شریفه: «فاوحی الی عبده ما اوحی» (آیه ۱۱ سوره نجم))

آیه قبل و این آیات: «ثم دنا فتدلی» *فکان قاب قوسین او ادنی» (آیات ۸ و ۹ سوره نجم) مربوط است به معراج حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله))

ر ک: به شماره ۴۸)

رک: به شماره ۱۱۰)

اشاره است به آیه شریفه: «أنا هديناه السبيل اما شاكرًا و اما كفورًا» (آیه ۴ سوره دهر))

اشاره است به آیه شریفه: «اللّٰه نور السموات و الارض مثل نوره كمشكوه فيها مصباح...» (آیه ۳۶ سوره نور))

ص: ۱۴۰

اشاره است به آیه شریفه: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (آیه ۲ سوره اعلی)

ر ک: به شماره ۱۲۸)

اشاره است به آیه شریفه: «أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (آیه ۲ سوره فتح)

ر ک: به شماره ۴۸)

ر ک: به شماره ۳۵)

در جنگ احد پیامبر (صلی الله علیه و آله) جبرئیل (علیه السلام) را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می گوید:

لا سيف الا ذو الفقار و لا فتى الا على.»

اشاره است به آیه مبارکه: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» تا جایی که می فرماید: «...يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ و لو لم تَمْسَسْهُ نَارُ نُورِ عَلِيٍّ نُورٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...»

(بخشی از آیه ۳۶ سوره نور)

ر ک: به شماره ۴۲)

ر ک: به شماره ۱۰۰)

عاتفر: محلی است در ترکستان- این شهر و کشمیر هر دو به حسن خیزی شهرت دارند.

اشاره است به غزوات «حنین» و «بدر» که در آنها شجاعتها و رشادتهای شگفت انگیز علی (علیه السلام) در تاریخ اسلام ثبت است.

ر ک: به شماره ۲۱)

«باد در چنبر بودن»: کنایه از کار بیهوده است.

ر ک: به شماره ۱۷)

اشاره است به شهادت علی (علیه السلام) در محراب عبادت در مسجد کوفه.

ر ک: به شماره ۷۹)

آس: /دو سنگ بزرگ و گرد یکی در زیر و ساکن و دیگری در بالا و متحرک که در میان آنها غله آرد کنند، و چون آن را با دست بچرخانند: دست آس و اگر با آب، آسیاب خوانند... (نفیسی)

آونگ: /آویخته و معلق

آهیختن: /کشیدن و برکشیدن، برافراشتن

آبتر: /دم بریده، ناقص

آبر آذاری: /منسوب به ماه آذار ماه ششم از سال رومی که اول بهار بود-آبر بهاری (این کلمه را گاه به صورت: آزار-می نویسند)

آبرام: /اصرار و تأکید و تقاضا کردن، بستوه آوردن، کاری را محکم کردن، دو تا به کردن نخ و ریسمان

آحتراس: /خود را پاس داشتن و نگهداشتن

آحتشام: /حشمت و شکوه داشتن، شأن و شکوه

آحصاء: /شمردن و شماره کردن

ادنی: / نزدیکتر

ارغنون: / سازی است دارای سیمهای بسیار که یونانیان و رومیان می نواختند- ارگ

ازار: / لنگ، زیر جامه، شلوار، فوطه

ازرق: / کبود، نیلگون، کبود چشم

ازهر: / روشن، روشتر

اژدر: / اژدها، مار بزرگ

اسپریم: / هر گل و گیاه معطر

اصطفاء: / برگزیدن

اصفر: / زرد، زرد رنگ

اضرار: / ضرر رسانیدن، گزند رساندن

اعتصام: / دست در زدن، چنگ در زدن، متوسل شدن

اعمی: / کور

اغلال: / بندها، بندهای آهنین (جمع غل)

التباس: / درهم آمیختن، پوشیدن کار بر کسی، نهفتگی

امجاد: / بزرگواران (جمع مجید و ماجد)

انام: / مردم

انتکاس: / نگونسار گردیدن، سرنگونی

انجذاب: / کشیده شدن، ربودگی

اندفاع: / دور شدن، بر کنار گشتن، در ایستادن

انشاد: / شعر کسی را خواندن برای دیگری- از بر خواندن

انین:/ناله، آواز سوزناک

اورنگک:/تخت و سریر

اهتداء:/راه بردن، هدایت شدن

ب

باذل:/بذل کننده، بخشش کننده

بیر بیان:/خفتان از پوست بیر که رستم هنگام جنگ می پوشید.

بدست:/وجب

برغم:/بر ضد، بعکس (رغم:خاک آلوده شدن، مکروه داشتن، خوار شدن)

بر سری:/بعلاوه

ص:۱۴۴

برقع: /رو بند و نقاب

بزین (وزین وزان): /وزنده، وزان

بشیر و نذیر: /بشارت دهنده، مژده دهنده به بهشت و ترساننده از عذاب دوزخ.

بطحا: /ودای مکه معظمه و گاهی منظور مکه است - زمین فراخ که گذرگاه آب سیل باشد و در آن سنگریزه بسیار باشد.

بوریا: /حصیر

بی آب: /بی آبرو

پ

پرگار: /افزاری فلزی که مهندسان و نقاشان بدان دایره کشند و به تازی فرجار گویند.

شعر بی پرگار: /کنایه از نظم و شعر نامنظم و آشفته است.

پرن: /ستاره های پروین، ثریا

پشک: /سرگین شتر و گوسفند و آهو.

ت

تالی: /در پی رونده، به دنبال

تارک: /بالای سر، فرق سر، بالای چیزی

تحاشی: /به یکسو شدن

تحصین: /باره بر آوردن گرد شهر، نجابت اسب

ترفند: /مکر و حيله، دروغ، بيهوده

ترفع: /بلندی جستن، کنایه از غرور و تکبر

تسنیم: /نهری است در بهشت که در بالای غرفه ها جاری است.

تسلی: /بی غمی و خرسندی دادن

تسکین:/آرامش دادن کسی را، آرام کردن

تفتین:/در فتنه افگندن

تکویر:/در پیچیدن همه چیز، پوشاندن، فرو گرفتن، شب را در روز و روز را در شب در آوردن

تنگ:/پشتواره، بار کم و قلیل، بی وسعت

تهجین:/زشت و معیوب گردانیدن

ص: ۱۴۵

جابه: /پیشانیها (جمع: جبهه) و نیز: پیشگاه، جلو

جریر: /نام شاعری از شعرای عرب

جوزا: /نام برجی است از بروج آسمان، نام صورتی از صور فلکی جنوبی به صورت مرد قائم به دو کرسی، منطقه بسته و شمشیری حمایل انداخته و به دست راست عصایی بالای سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده است.

جوهر و عرض: /جوهر معرّب گوهر چیزی که به ذات خود قائم باشد. عرض: /چیزی است که قیام آن بوسیله جوهر باشد مانند: لوح و نقش و جامه و رنگ که اولی جوهر و دومی عرض است.

جیب: /دامن

حبلی: /آبستن

حربا: /آفتاب پرست، جانوری از راسته مارمولکان که هر جا باشد خود را به رنگ آن در می آورد

حرز: /دعایی که همراه خود داشته باشند، طلسم و تعویذ

حطب: /هیزم

حفیظ: /نگهبان و موکل بر چیزی

حورا: // مؤنث احور) زن سپید پوست سیاه چشم، زن بهستی، هر یک از حور العین

حیل: /مکرها، ترفندها (جمع حيله)

ختن: /داماد

خدو (خیو): /آب دهان، تف

خرق و التیام: /پاره شدن و باز پیوستن که حکما آن را در افلاک منکرند

خزف: /سفال

خضم اوبار: / فرو برنده دشمن، نابود کننده دشمن

خطیر: / بزرگ و عظیم و مهم

خلج و چگل: / نام دو شهر است در ترکستان که به حسن خیزی معروف بوده است.

خلیع العذار: / آزاد و رها شده و سرخود، افسار گسیخته.

خورنق: / نام قصری است که نعمان بن منذر برای بهرام گور ساخت.

خیام: / چادرها، خیمه ها (جمع خیمه)

ص: ۱۴۶

د

دار القرار: بهشت

دادر: برادر

دار البقا: بهشت جاودان

درج: کاغذ و طومار

درج: صندوقچه جواهر

درست مغربی: درست برابر است با درم و دینار- اشرفی و سکه زر تمام عیار- نوشته اند در ملک مغرب کانی است که از آنجا زر بهتر حاصل می شود.

درع: زره

دق: اعتراض بر سخن کسی کردن، گدایی

ذ

ذخر: چیزی نگاهداشتن و نگاهداشته شده برای وقتی

ر

رخام: سنگ مرمر

رسیل: قاصد، پیام برنده، همراه، کسی که بر آهنگ ساز یا نوای خواننده ای آواز بخواند. یا با دیگری در آواز مسابقه دهد.

رشح: تراویدن آب

رشحه: آب که از جایی تراوش کند و به جایی چکد

رضوان: نگهبان بهشت، نام فرشته ای که نگهبان بهشت است

رمح: نیزه

روح القدس: حضرت جبرئیل علیه السلام

رهی: غلام، بنده، چاکر

ریشه تاب:/ریشه،زلف و طرّه دستار،ریشه تاب:/تابنده ریشه و رشته ها و طرّه معجر و روسری و...

ز

زئار:/رشته ای که ترسایان،زردشتیان و گاه بت پرستان بر کمر بندند.

زیق:/سیماب(معرب جیوه)

زین:/آراستن و آرایش و خوبی

ص:۱۴۷

ساتگین: / پیاله شراب خوری

ساطع: / بلند، روشن، نورانی

سبحه طرازان قدس: / فرشتگان، ملائک

سبق: / پیش رفتن و از دیگران در گذشتن

سبیکه: / پاره ای از طلا و نقره گداخته

سجین: / وادی است در جهنم، زندان

سحا: / گیاه معطر،

سدّه: / آستانه

سرادقات: / سراپرده ها (جمع سرادق معرب سراپرده)

سریر: / تخت

سعی: / دویدن، تند رفتن (از اعمال حج است که بین دو کوه صفا و مروه انجام می شود)

سقاییت: / آب دادن، شراب دادن

سگین: / کارد

سلاسل: / زنجیرها (جمع سلسله)

سماط: / سفره، خوان

سویدا: / زن سیاه، گشنیز (مصفر سواد) سویداء قلب: دانه دل، مرکز دل

سیماب: / جیوه

شاهین: / قسمی از باز شکاری، زبانه ترازو، چوب ترازو، تکیه گاه

شیرنگ: /اسب کمیت تیره، نام گلی سیاه رنگ، سنگی سیاه که بر آتش می سوزد، نام اسب سیاوش

شبه: /سنگ سیاه

شراک: /بند کفش

شرفه: /کنگره عمارت

شعار و دثار: /لباس زیرین و رویین، راه و روش،

شمسه: /قرص زر اندوده

شمع کسی یا چیزی را لگن کردن: /کنایه از خاموش کردن و نابود کردن است.

شهمات: /کلمه ای است در بازی شطرنج، یعنی شاه کشته شد یا شاه مات شد.

شیم: /عادت‌ها، خویها (جمع شیمه)

ص: ۱۴۸

ص

صادر اول: /نخستین معلولی که از باری تعالی صادر شده است. فلاسفه عقل اول را از عقول طولی صادر اول دانند (فرهنگ فارسی معین)

صبح و مسا: /بامداد و شامگاه

صباح: /خوبرویی - زیبایی

صرصر: /باد سرد و سخت، باد بلند

صفیر: /بانگ، بانگ مرغان

صله: /پاداش و جایزه

صمد: /بی نیاز (از صفات الهی است)

صمصام: /شمشیر برنده

صهر: /داماد

صیت: /آوازه

ض

ضرغام: /شیر درنده

ضیاع و عقار: /دهها و زمینهای مزروعی، آب و زمین

ضیغم: /شیر درنده

ط

طارم: /بالا خانه، خانه بلند چوبین

طارم شش روزه: /کنایه از آسمان است که در شش روز خلق شده است.

طاغی: /درگذرنده از حدّ طاعت و ادب، طغیان کننده

طرّاده: /کشتی خرد، کرجی و قایق

طرّه: /زلف و موی پیشانی

طوبی: /نام درختی است در بهشت

طوطی افلاک: /کنایه از خورشید است

ظ

ظہیر: همیشه و یاری دهنده، پستی کننده

ص: ۱۴۹

عبه‌ر: /نرگس

عجین: /خمیر شده، سرشته شده

عروه الوثقی: /دستاویز محکم

عقار: /شراب، می

عقد پرن: /رشته مروارید پروین یا ثریا، مراد ستاره های پروین است.

عقول عشره: /فرشتگان دهگانه که وسائط مابین جسمانیات و ذات حق اند

عنبر سارا: /ماده خوشبوی خالص

عنقا: /مرغی است افسانه ای مانند سیمرغ

عوار: /عیب

عین الیقین: /کیفیت و ماهیت چیزی را دریافتن و بعد آن را به چشم دیدن

رغاب: /بیشه ها، جنگلها (جمع غابه)

غبن: /ضرر، زیان

غراب: /کلاغ

غزّه غزّا-غزّه: /پیشانی-غزّا: روشن و سپید (غزّه غزّا: کنابه از سربلندی و آبرومندی است)

غزّا: /جنگ

غضنفر: /شیر درنده

غلمان: /غلامان، خدمتکاران بهستی (جمع غلام)

غوث: /فریادرس

فتنه: /شيفته، فريفته، آشوب

فرخار: /نام شهری است در ترکستان که به حسن خیزی معروف است

فرقدین: /نام دو ستاره نزدیک قطب شمالی که مدام گرد قطب می گردند.

فصل الخطاب: /هر کلامی که فصیح و روشن و جدا کننده حق از باطل باشد: مانند احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله)

قاسطان: /جابران و ستمکاران (جمع قاسط)

ص: ۱۵۰

قانع: /شکننده و خوار گرداننده

قنب: /پالان، جهاز شتر

قرطه: /نوعی لباس جلوباز (معرب کرته) گوشواره واحد

قسور (قسوره): /شیر درنده

قشور: پوستها (جمع قشر)

قصیر: /کوتاه

قطاس: /لفظی است ترکی به معنی موی دم گاو کوهی که آن را کجگاو گویند (معرب قوتاس) (غیاث اللغات)

قمقام: /دریا، مهتر، کارد بزرگ

ی

کحل: /سر مه

کدیه: /سختی روزگار

کداس (کداس): /خرمن، غله درو کرده فراهم آورده

کزار: /بسیار حمله کننده،

کریچه: /خانه کوچک

کشف: /باخه و سنگ پشت

کلف: /هر لکه که در آفتاب و ماه دیده شود

کلک: /قلم، خامه، نی تو خالی

کنف: /پناه، حمایت

کنه: /حقیقت هر چیز، گوهر هر چیز

کوثر: /نهری است در بهشت

گرم: /غم و اندوه و زحمت سخت

گوگرد احمر (کبریت احمر): /کنایه از اکسیر. گوگرد سرخ، احمر، بغایت کمیاب است.

لات و عزّی: /نام دو بت است از بت‌های قریش در عصر جاهلیت

لاله نعمانی: /نباتی است برگش شبیه به برگ زنبق و منحصر در سه چهار عدد و گلشن مانند شقایق و

ص: ۱۵۱

بزرگتر از آن (بهار عجم)

لاهو تی: /منسوب به لاهوت، عالم غیب، عالم معنوی مقابل ناسوت

لباب: /مغز و خالص هر چیز

لجّه: /میانۀ آب دریا، عمیقترین موضع دریا

لیث: /شیر درنده

م

ماحی: /محو کننده

مارقان: /از دین بیرون روندگان (منظور نهروانیان اند که خلاف حضرت علی (علیه السلام) عمل کردند- جمع مارق)

ما سلف: /آنچه گذشته است

ماسوی: /آنچه سوای باری تعالی است- تمام ممکنات و موجودات

مالک رقاب: /دارنده گردنها، صاحب اختیار غلامان و کنیزان- صاحب اختیار (رقاب: جمع رقبه)

مایندر: /مادر اندر، نامادری

متابع: /پیرو

متین: (متین): /بیل

مجمر: /آتشدان، آنچه در آن عود و چیزهای خوشبو نهند و بسوزند

مجن: /سپر

مخمر: /سرشته و تخمیر شده، تیار و مهیا و آماده (نفیسی)

مخاوف: /جاهای خوف، مکانهای ترسناک

مذنب: /گناهکار

مرآت: /آئینه

مزمار: /نی، نی، لبک

مسطر: /سطر آرای هندسی، خط کش

مسطر: /نوشته شده، مکتوب

مشعبد: /شعبده باز، حقه باز

مشکوی: /بتخانه، مجازاً حرمسرای ملوک

مشوره (مشورت): /صلاح پرستی و کنکاش کردن

مصباح: /چراغ

مضیق: /تنگنا

ص: ۱۵۲

مضیق: / تنگ گرفته

مطر: / باران

مظله: / سایه بان

معبر: / کشتی

معجز: / مقنعه و روپوش و روسری زنان

معربد: / جنگجو، بدخو، عربده کننده

معرى: / برهنه، عریان، ناپوشیده، آزاد و برکنار

معلن: / آشکار شده، علنی

معلی: / بلند، رفیع

معمر: / دارای عمر بسیار، پیر سن و سال

مقوق: / بازداشته شده، در بند داشته شده مجازاً مشکل و دشوار

مفتتن: / در فتنه انداخته شده

مکلل: / درخشان و تاج بر سر نهاده

مکین: / مکان دارنده، صاحب مکان

مل: / شراب

ملّمع: / روشن و درخشان کرده شده، در اصطلاح شعری که یک مصراع عربی و یک مصراع فارسی باشد یا یک بیت عربی و بیتی دیگر فارسی باشد.

مناقب: / اوصاف حمیده، صفات نیکو (جمع منقبت)

منجوق: / گوی، قبه، ماهیچه سر علم، علم و رایت

مناهج: / راهها (جمع منهج).

منشَقّ: /پاره شونده، شکافته شده

موالات: /با کسی دوستی و پیوستگی داشتن، پی در پی کاری کردن
موشَحّ: /زینت داده شده، آراسته، حمایل و گردن بند به گردن آویخته.

مؤتمن: /امین و مورد اعتماد

مهچّه: /ماه کوچک سر علم

مهر گیاه: /گیاهی است که بیخ آن به شکل انسان می باشد و گویند هر که آن را با خود دارد همه نسبت به او مهر می ورزند.

مهل: / (از مصدر هلیدن) مگذار-رها مکن

امام میامین: /پیشوای پیشوایان مبارک و میمون (جمع میمون)

میاه: /آبها (جمع ماء)

ص: ۱۵۳

ناسوت: /جهان مادی (در برابر لاهوت)

ناسور: /زخم غیر قابل علاج

ناصبی: /کسی که دشمن می دارد حضرت علی (علیه السلام) را (نفیسی) (جمع آن: نواصب)

ناکثان: /پیمان شکنان بصره نسبت به امام علی (علیه السلام) - قاسطان: ستمگران شام طرفدار معاویه و مخالف حضرت علی (علیه السلام) و مارقان: خارج شوندگان از دین، نهروانیان که علیه امام زمان خود، حضرت علی (علیه السلام) شوریدند.

ناموس: /بانگ و صدا، مکر و حیلۀ پنهانی، عرض و آبرو

نامیه: قوه ای که در جسم حیوانی و نباتی است که آن را بالیدگی می بخشد.

نبی: /قرآن مجید

نثره (پروین): / دو ستاره از قدر چهارم نزدیک یکدیگر، در برج اسد، نثره چون پاره ابر است بر سینه سرطان در میان چهار کوکب بر شکل مربع منحرف.

نحاس: /مس

نحل: /فرقه ها، مذاهب (جمع نحله)

نطاق: /کمر بند

نهیب: /امالۀ کلمۀ (نهاب): هیبت و ترس و بیم

نیر اعظم: /خورشید

نیران: /جهنم، آتوها، (جمع نار)

وثن: /بت

ورد: /گل سرخ

وغا: /جنگ

ولاء: / دوستی و محبت

ویل: / نام وادی است در دوزخ - افسوس، عداوت، سختی، شور و فغان بر مصیبت

۵

هیل: / نام بتی که بت پرستان در کعبه نهاده بودند.

هبوط: / فرود آمدن

هزار: / بلبل، برخی آن را غیر از بلبل و بعضی آن را نوعی از بلبل می دانند.

ص: ۱۵۴

هزاهز:/جنبش و حرکتی را گویند که از ترس خصم در میان لشکر بهمرسد.

هشت بستان:/هشت بهشت:خلد،دار السلام،دار القرار،جنت عدن،جنه الماوی،جنه النعیم،علین و فردوس.

همیدون:/همچنین،اکنون

هندو:/غلام،دزد،راهزن

هیجا:/جنگ

ی

یا اسفا:/ای افسوس!

یاغی:/نافرمان و سرکش

یرلیغ:/فرمان پادشاهی

یسار:/دست چپ،توانگری،فراوانی،آسانی(در برابر یمین:دست راست)

یکران:/اسب خوب و اصیل و سرآمد،اسبی که رنگ آن میان زرد و سرخ باشد

یم:/دریا

یوم الحساب:/روز قیامت

یوم القیام:/روز قیامت و رستاخیز

ص:۱۵۵

فهرست مآخذ و منابع (۱)

۱- قرآن مجید

۲- آندراج- (فرهنگ لغات)

۳- احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر

۴- اعلام الوری طبرسی، ترجمه استاد عطاردی

۵- امالی ابن شیخ (شیخ طوسی)

۶- اندیشه شهاب به کوشش دکتر علی اکبر شهابی

۷- اشعار حکیم کسائی مروزی، دکتر مهدی درخشان، انتشارات دانشگاه تهران

۸- بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات، حاج شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی

۹- بحار الانوار، علامه مجلسی، چاپ جدید

۱۰- تفسیر ابن جریر طبری

ص: ۱۵۷

۱- (*) مشخصات کامل آثار و مآخذ در ذیل هر مطلب آمده است.

- ۱۱- تفسیر مجمع البیان طبرسی
- ۱۲- تفسیر برهان، مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۱۳- تفسیر درّ المنثور، سیوطی
- ۱۴- تفسیر کشاف، زمخشری
- ۱۵- تفسیر کشف الاسرار، میبدی
- ۱۶- تفسیر صافی، مرحوم فیض کاشانی
- ۱۷- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی
- ۱۸- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی
- ۱۹- خلاصهٔ مثنوی، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر
- ۲۰- دیوان صفی الدین حلّی
- ۲۱- دیوان کامل خواجه جوی کرمانی، با مقدمهٔ مهدی افشار
- ۲۲- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی به تصحیح حسینعلی باستانی راد
- ۲۳- دیوان کامل اوحدی مراغه‌یی، به تصحیح امیر احمد اشرفی
- ۲۴- دیوان کامل شاه نعمه الله ولی، به اهتمام محمد عباسی
- ۲۵- دیوان ابن حسام خوسفی، نسخهٔ خطی بیات
- ۲۶- دیوان کامل جامی، به اهتمام هاشم رضی
- ۲۷- دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری
- ۲۸- دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهر علی گرکانی
- ۲۹- دیوان لامع، به کوشش دکتر محمود رفیعی، دکتر مظاهر مصفاً
- ۳۰- دیوان حزین لاهیجی، انتشارات کتابفروشی خیام

۳۱- دیوان عاشق اصفهانی، به اهتمام م. درویش

۳۲- دیوان هاتف اصفهانی، به تصحیح وحید دستگردی

۳۳- دیوان صحبت لاری

۳۴- دیوان میرزا کوچک وصال شیرازی، چاپ سنگی

۳۵- دیوان همای شیرازی، به کوشش احمد کرمی

۳۶- دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام مجتبی مینوی، مهدی محقق

۳۷- دیوان سنائی به تصحیح مدرّس رضوی

۳۸- دیوان قوامی رازی به تصحیح میر جلال الدین محدّث ارموی

۳۹- دیوان حکیم قآنی به تصحیح ناصر هیری

۴۰- دیوان کامل فروغی بسطامی به اهتمام م. درویش

۴۱- دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی به اهتمام محمد جعفر محبوب

۴۲- دیوان جیحون یزدی به کوشش احمد کرمی

۴۳- دیوان ادیب الممالک فراهانی به تصحیح وحید دستگردی

۴۴- دیوان ادیب پیشاوری به اهتمام علی عبد الرسولی

۴۵- دیوان یحیی، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة

۴۶- دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی به اهتمام احمد سهیلی خوانساری

۴۷- دیوان حاج میرزا محمد کاظم صبوری به تصحیح محمد ملک زاده

۴۸- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی به اهتمام علی حبیب

۴۹- دیوان فرصت با تصحیح و مقدمه علی زرین قلم

۵۰- دیوان ملک الشعراى بهار به اهتمام محمد ملک زاده

۵۱- دیوان رنجی به اهتمام غلامحسین تهرانی

۵۲- دیوان قصاید و غزلیات صغیر اصفهانی از انتشارات کتابفروشی ثقفی

۵۳- دیوان حکیم الهی قمشه ای انتشارات علمیه اسلامیة

۵۴- دیوان گلشن آزادی چاپخانه آزادی

۵۵- دیوان دکتر قاسم رسا کتابفروشی باستان

۵۶- دیوان سنا (جلال همایی) به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی

۵۷- الذخائر العقبی محب الدین طبری

۵۸- ریحانه الادب مرحوم محمد علی مدرّس

۵۹- روضه الواعظین قتال نیشابوری

۶۰- سیری در نهج البلاغه استاد شهید مرتضی مطهری

۶۱- سفینه البحار محدث قمی

۶۲- صحیح ترمذی

۶۳- طبقات ابن سعد

۶۴- الغدير علامه امینی

۶۵- غیاث اللغات (فرهنگ)

۶۶- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین

۶۷- فرهنگ نفیسی ناظم الاطباء

۶۸- فضائل الخمسه من الصحاح السنه سید مرتضی فیروز آبادی

۶۹- کنوز الحقایق مناوی

۷۰- کلیات سعدی محمد علی فروغی

۷۱- کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی به کوشش حامد ربّانی

ص: ۱۵۹

۷۲- کلیات اشعار ملک الشعرا طالب املی به اهتمام طاهری شهاب

۷۳- کلیات صائب تبریزی، شادروان امیری فیروز کوهی

۷۴- کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سرورش

۷۵- کنز العمال مقتفی

۷۶- مسند احمد حنبل

۷۷- مطلوب کل طالب، انتخاب جاحظ ترجمه فارسی و شرح از رشید الدین وطواط

۷۸- منتهی الآمال، محدث قمی

۷۹- مجمع هیشمی، هیشمی

۸۰- مناقب علی بن ابیطالب، مغازلی شافعی

۸۱- مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری

۸۲- مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری

۸۳- نور الابصار، شبلینجی

ص: ۱۶۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

